

آئین‌های باستان

و یادی از آئین‌های شکوهمند
ایران باستان در دیار تبرستان



محسن مجیدزاده (م.م.روجا)

زیربانی چنین داد
شود کشور آباد و بلندشاد

خویش را بدین سده، هرگان
بهین چنین و این چنینان

سکین روزگار
همین باد که سرگزید
کنشاد، هر که شود برزید

میا

آئین‌های باستانی

محسن مجیدزاده (م.م.روجا)

۴

۱

۶۹۹۱۷

آئین‌های باستانی و

یادی از آئین‌های شکوهمند
ایران باستان در دیار تیرستان



کتابخانه تخصصی ادبیات

مجددزاده، محسن، ۱۳۰۶

آئین‌های باستانی (و یادی از آئین‌های شکوهمند ایران باستان در دیار
تبرستان) / نویسنده، محسن مجدزاده. —

ساری، نشر پژوهش‌های فرهنگی. ۱۳۸۴

۱۹۲ ص

شابک: ۹۶۴-۶۹۱۲-۰۳-۶

ISBN: 964-6912-03-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

۱. ایران - آداب و رسوم ۲. تبرستان - آداب و رسوم، الف.

ب. عنوان،

۳۹۴ / ۲۶۹۵۵ GR ۳۹۸ / م ۸۲ T ۴

آئین‌های باستانی



یادی از آئین‌های شکوهمند
ایران باستان در دیار تبرستان

محسن مجیدزاده (م.م.روجا)

انتشارات پژوهش‌های فرهنگی
(با همکاری شرکت فرهنگ‌پخش)

آیین‌های باستانی

(و یادی از آیین‌های شکوهمند ایران باستان در دیار تیرستان)
محسن مجیدزاده (م.م.روجا)



حروف‌نگاری: افسانه قاسمی صفحه‌آرایی: میلاد نوری

طراحی جلد: فتح‌الله گرجی چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

ناشر: انتشارات پژوهش‌های فرهنگی

(با همکاری شرکت فرهنگ‌بخش)

لیتوگرافی: رحیمی ۰۵ ۲۵ ۵۳ ۷۷ - ۰۲۱

چاپ: منفرد ۴۴ ۴۷ ۶۰ ۷۷ - ۰۲۱

مرکز پخش: فرهنگ‌بخش - ۳۰ ۸۹ ۳۲۶ ۰۹۱۱

شابک: ۹۶۴-۶۹۱۲-۰۳-۶ ISBN: 964-6912-03-6

«تمام حقوق این کتاب برای مؤلف محفوظ است.»

یادآوری: در طرح روی جلد از جامی مزین به چهار زن نوازنده که در مازندران یافت شده،

استفاده گردیده است. این جام از قرن ششم میلادی برجای مانده است.



انتشارات پژوهش‌های فرهنگی

ساری، خیابان دانشگاه، روبه‌روی حوزه هنری.

صندوق پستی: ۶۹۸-۴۸۱۷۵ تلفن: ۲۲۶۴۳۹۶

سپاس

بایسته است که درباره‌ی فراهم آوردن این دفتر از یاران همراه، از درون دل سپاس‌گزاری نمایم:

الف- از دوست دیرین و استوارپیمان آقای اصغر آقا یزدانیان در برابر رادمردی صمیمانه.

ب- از دوست دیرینه‌سال، مهربان و دلسوزم جناب آقای دکتر عطاءالله سبحانی که در تهیه و اهدای کتب منابع و مأخذ یآوری‌های بی‌دریغم نموده‌اند از درون دل سپاس می‌گزارم. به‌روزی و پیروزی دیرنده‌سال برای‌شان آرزو می‌کنم.

ج- از آقای مهران نوری دوست پاک‌منش و فرزندآسایم در برابر هم‌یاری و همکاری بی‌دریغ‌اش در امور چاپ و نظم و ترتیب همه‌جانبه.

د- از سرکار خانم افسانه قاسمی در برابر دقت و حوصله‌ای که در حروف‌چینی این کتاب به‌خرج داده‌اند.

هـ- از دوست مهربان و فرهنگ‌پرور گرامی جناب آقای سیروس مهدوی که همواره در مسیر امور فرهنگی بی‌دریغ یاری‌ام نموده‌اند، از درون دل سپاس‌گزارم. دیرندگی همراه با خوش‌وقتی برای‌شان آرزو می‌کنم.

و- از آقای حاج محمد قنبری منفرد و کارکنان چاپخانه‌ی منفرد که در چاپ این کتاب نهایت همکاری را داشته‌اند، صمیمانه سپاس‌گزارم.

ز- از سرکار خانم عالمه میرشفیعی به‌خاطر بازبینی دل‌سوزانه و بادقتی که انجام داده‌اند، بی‌دریغ سپاس‌گزارم.

به‌روزی و دیرمائی این یاران را در روند زندگی‌شان آرزو می‌کنم.

به یاد مادرم

با اینکه از سواد بهره‌ای نداشت،
حافظه‌ی سرشاری داشت و به من
ترانه‌های دلکش مازندرانی
می‌آموخت و درونم را از مهر و
دوستی می‌انباشت.

به یاد آوای دلنشین و
آرام‌بخش لالایی‌اش که هنوز در
گوش‌هایم طنین‌انداز است.

گنجانیده ها

۸	جدول فونتیک
۹	پیش گفتار
۱۸	پس گفتار
۱۹	کاشتن سبزه و گسترک نوروزی
۲۷	مهرگان
۵۹	تیر ماه سیزه شو
۹۵	بوم سرود تیرماه سیزه شو
۱۱۵	شب یلدا (یلدا شو)
۱۲۵	بوم سرود یلدا شو
۱۳۳	بهمنگان (بهمنجنه)
۱۴۳	بهاری خونش
۱۶۱	ویهار
۱۸۱	نحوه گردآوری فولکلور
۱۹۲	کتابنامه

حروف و نشانه‌های آوانگاری (فونتیک) در این دفتر و برابری آنها با الفبای فارسی

z	ذ، ز، ض، ط	ă	آ
r	ر	a	ا
ž	ژ	ĕ	ا، نه (کوتاه)
s	س، ث، ص	e	ا (کشیده)
š	ش	ou	او، عو، و
f	ف	l	لی، عی، ای
q	غ، ق	ay	ای، غی
k	ک	ey	ای، عی
g	گ	o	ا، او، و
l	ل	b	ب
m	م	t	ت، ط
n	ن	j	ج
v	و	č	چ
y	ی	h	ح، ه، ه
3	ع	x	خ
		d	د

به جای تشدید هر حرف دوبرابر (دوبل) می‌شود.

پیش‌گفتار

در سال‌های پسین، درباره‌ی ادبیات توده و فرهنگ و ادبیات شفاهی^۱ (= فرهنگ عامه، فرهنگ مردم، فولکلور^۲...)، قلم‌فرسایی‌ها شده، پژوهش‌گری‌های بسیار ارزشمند و زیبنده‌ای به وسیله‌ی فرهیختگان و حکم‌گزاران هنر و ادب مردمی به عمل آمد و نیز گام‌های پربهره‌ای در این رهگذر از دیدگاه مردم‌شناسی^۳، جامعه‌شناسی^۴ و شناخت‌شناسی^۵ برای همبستگی و چگونگی تاریخی ملت‌ها و اقوام گوناگون برداشته شده است.

^۱) Oral Literature [= Littérature orale].

^۲) Folklore.

^۳) Ethnologie [= Ethnology].

^۴) sociologie [= Sociology].

^۵) Epistemology [= Epistémologie].

در حقیقت فولکلور و مردم‌نگاری^۶، نشانگر بن‌مایه و میراث حیاتی بازمانده‌ای از اقوام، نژادها و فرآورده‌هایی از نیاکان تجربه‌دیده و سرد و گرم زندگی چشیده‌ی هر قوم و ملت، در روند تاریخی پُرنشیب و فراز آنان است، که با پذیرش رنج‌ها و مبارزه با دشواری‌های سال‌های دیرنده به دست آمده و سینه به سینه در درازنای تاریخ به پسینیان به طور رایگان انتقال یافته است. این سرمایه‌های گران‌بها روشنگر هویت و شناسنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی، هنری و ... آنان می‌باشد که از آن‌جا عالی‌ترین وسایل ارتباطی کلّ مجامع بشری فراهم گردیده است. با تحولات و پیشرفت دانش، آهنگ سرعت این ارتباطات گروهی شتاب فراوانی به خود گرفت و عامل مبادله و بالندگی و پیوستگی ملل جهان گردید و از همین جاست که بحث تمدن‌ها و شناخت آنان مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین بی‌توجهی به سنن، آداب، عادات و ... مردمی به منزله‌ی خاموشی و ایستایی جوامع مربوط به آنان است. با توجه به این‌که ادبیات شفاهی و فرهنگ مردمی انباشته از مطالب تاریخی، اجتماعی، فلسفی، هنری و انواع پند و اندرزها و درس‌های زندگی‌ساز و راهنمای هم‌زیستی، بهروزی و هم‌یاری می‌باشد، لذا بازسازی، بازآفرینی، غنی‌سازی و تکامل‌بخشی و احیای جنبه‌های مثبت این سنت‌های مردمی کُنش‌گر همبستگی‌سازنده و دوام و بقای هویت فرهنگی آنان خواهد بود. مثلاً مشاهده می‌کنیم که سرودها، ترانه‌ها، بازی‌ها، حرکات ورزشی، رقص‌ها و جشن‌های سنتی و نحوه‌ی ازدواج‌های هر قوم و ملت چقدر جاذبه و گیرائی دارد که پس از گذشت قرون و اعصار با همه‌ی لطمات و صدماتی که از بیگانان کینه‌توز بر آنها وارد شده، هنوز پابرجا بوده، و به اعتبار خود استوارانه ادامه می‌دهد و رشد و تکامل آنها موجب رشد و تکامل همبستگی در جامعه‌ی ملت‌ها خواهد شد.

^۶) Ethnographie [= Ethnography].

برای نمونه، یکی از آن سنت‌های انسانی و اخلاقی بسیار درخشنده‌ی میهن باستانی ما، موضوع مهمان‌نوازی و مهمان‌پذیری است که بیانگر جوانمردی، مردم‌داری و انسان‌مداری در دیرینه‌سال بوده و آئینه‌ی تمام‌نمای گوشه‌ای از تمدن و فرهنگ پیشینیان در درازنای تاریخ پر فرود و فرازشان می‌باشد.

گفتنی است که در این باره هر کس از دارایی و مکتب نسبی برخوردار بود، افراد را از نظرات گوناگون به مهمانی می‌پذیرفت، یعنی علاوه بر اغنیا، تهی‌دستان را نیز به مهمانی می‌خواند که احیاناً گرسنه سر به بالین نهند. برای گروهی از آنان نیز مهمانی و مهمان‌خانه‌ی ویژه تخصیص می‌دادند. نیاکان ما به هر جهت، «مهمان» را بزرگ سرای خود می‌دانستند. «مهمان» مرکب از دو واژه‌ی «مه» به معنای بزرگ و «مان» به معنای خانه و سرای است. این موضوع ممکن است از بعضی آرا و سگالش خرد و کوچک بنماید، اما بزرگواری، جوانمردی و حس انسان‌دوستی را که از بهترین وجه مشخصه‌ی فرهنگ و تمدن است به خوبی نشان می‌دهد.

ثعالبی در «لطائف المعارف» می‌نویسد:

«نخستین کسی که بالای مجلس را ویژه‌ی مهمان کرد و نام «مهمان» بر وی نهاد، بهرام گور بود. معنی «مهمان» بزرگ خانه است (مه = بزرگ، مان = خانه، مترجم). در این معنا شاعری گفته است: عجم مهمان را بدان جهت مهمان گفته است که مهمان، هر کس باشد نزد او بزرگ است، زیرا «مه» بزرگ‌تر ایشان و «مان» خانه‌ی ایشان است و مهمان تا در خانه‌ی ایشان است بزرگ است.»^۷

^۷ لطائف المعارف. ثعالبی، ترجمه و نگارش از استاد علی‌اکبر شهبابی خراسانی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۵۱.

و اینک شعر عربی که برگردان آن در بالا اشاره شد:

مَاسَمَتِ الْعَجَمُ الْمِهُمَانَ مِهُمَانًا
إِلَّا لِإِجْلَالِ ضَيْفِ كَانٍ مِّنْ كَانًا
فَ«لِمْةٍ» أَكْبَرَهُمْ وَال«مَانُ» مَنَزَلَهُمْ
وَالضَيْفُ سَيِّدُهُمْ، مَا لَزَمَ الْمَانَاً^۸

هم‌چنین یکی از خصائل نیک بازمانده‌ی باستانی ما در مازندران موضوع «کایر» یعنی کارباری، تعاون و همکاری عملی است که هنوز درخشنده‌گی و بهره‌مندی ویژه‌ی خود را در نقاط مختلف از دست نداده است که شرح چگونگی آن در این جزوه نمی‌گنجد.^۹

مضمون مطالب فولکلوریک بالا را در هر جایی که امکان بیان و نوشتار بود، با اندکی فزونی و کاستی ابراز نموده‌ام، و اینک نیز این دفتر ناچیز را با تمام عیب و آک‌هایی که دارد و برای پیگیری و به‌بخشی پیشنهادم از طریق پژوهندگان انسان‌دوست آینده، پیش‌کش مردم گران‌قدر تبرستان و مازندران می‌نمایم. باشد که مورد پذیرش قرار گیرد. از دیگر سوی آرزومندم که در اثر کوشش آن فرهیختگان، بسیاری از گنجینه‌های ملی - محلی فراموش شده، از آن بوته بیرون آمده و آیینی وجود آن‌ها که به انگیزه‌های گوناگون غبار و آلودگی گرفته است صیقل یابند و شفاف گردند و سپس زایا، پویا و زاینده‌تر شوند. بدیهی است که فرایند این کار پسندیده و سترگ باعث هم‌کاری، هم‌یاری و هم‌بستگی و نرمش‌پذیری بیشتر و استوارتر مردم ما خواهد شد، چرا که زنده کردن میراث فرهنگی انسانی همواره پیوند دهنده‌ی مردم یک منطقه، یک سرزمین و یک کشور در روند مشترک تاریخی و برابند هم‌کنشی‌شان بوده

^(۸) همان.

^(۹) زمینه‌ی کایر یا کارباری را - هر چند ناقص - در مجموعه مقالات «در قلمرو مازندران» (به کوشش حسین صدقی. جلد دوم، قائم‌شهر، ۱۳۷۲) داده‌ام.

و خواهد بود... شایان یادآوری است که در این دفتر به پیروی از فولکلورها و به سبک و روش آن سرایندگان بی‌نام و نشان شعرگونه‌هایی سروده‌ام که به دور از آکها و لغزش‌ها نیست و از دریافت راهنمایی‌های روشن‌کننده‌ی مهرآمیز و راستین هم‌دیاران، شادمان خواهم شد.

در پایان شایسته می‌دانم که در مورد واژه‌ی ترکیبی فولکلور با تمام بحث و بررسی‌هایی که از آن شد، به شیوه‌ی کاملاً فشرده و پُرش‌وار به بیان چگونگی آن پردازم:

نخستین کسی که در سال ۱۸۸۵ م، ادبیات عامیانه و آئین باستانی (Folk Lore) را به عنوان «دانش عوام» نام نهاد آمبرویز مورتون (Ambrose Morton) بود که دو کلمه‌ی Lore و Folk را به هم آمیخته است که در زبان انگلیسی Folk به معنای مردم، توده، گروه و Lore نیز به معنای دانش و علم است.

هانری ماسه می‌نویسد:

«فولکلور عبارتست از علم بررسی سنن، مراسم، معتقدات، آداب و رسوم، افسانه‌ها، ترانه‌ها و ادبیات مردم یک سرزمین که به معنی گسترده‌تر آن می‌توان تمام افسانه‌ها، ترانه‌ها و آداب و سنن یک قوم یا یک سرزمین را در آن جای داد.»^{۱۰}

با این‌که بیش از یک قرن است که اصطلاح فولکلور انتخاب و به جهانیان شناسانده شده، اما تا کنون تعریف دقیق و بسنده‌ای برای آن برگزیده و ارائه نگردیده، میان بینش‌گران و دانشوران، آرای گوناگونی به چشم می‌خورد. در ایران نیز بیش از نیم قرن است که فولکلور به سبک‌ها و مفاهیم غربی در فرهنگ و زبان ما آشکار گردید. پژوهش‌گران و دانشمندان ایرانی که با فرهنگ

^{۱۰} معتقدات و آداب ایرانی. هانری ماسه، ترجمه‌ی مهدی روشن‌ضمیر، جلد اول، تبریز، انتشارات دانشگاه

تبریز، اسفند ماه ۲۵۳۵ [۱۳۵۵]، ص ۲۷.

و ادب عامیانه‌ی غربیان آشنایی داشته‌اند، این دانش نوزاد را در آغاز سال‌های قرن چهاردهم هجری خورشیدی به ایران شناسانده‌اند که به سلیقه‌ی خود واژه‌های ادب عامه، دانش عامه، فرهنگ عامه، فرهنگ عوام، فرهنگ مردم، دانش توده‌ها، فرهنگ شفاهی و ... برابر فولکلور برگزیده‌اند که بحث چگونگی تحولات و معرفی آغازگران و پژوهش‌گران در این زمینه به درازا خواهد کشید و شرح و بحث گسترش این دانش در ایران و جهان فرصت، مکان و امکان دیگری می‌طلبد که در توان و نیاز این مقال نیست.

لله‌وا^{۱۱}

سال‌ها دارم شه دل،

دونده فقط مه لله‌وا

«راز سربسته»

که پنهن بمونس.

بعد هفتاد و سه سال، عاشق زار

به کسی افشا نکردمه، لله‌وا!

تنه گوش کردمه نجوا لله‌وا!

نیشتم بیمه تاریکه شو،

خو مه چش کرده فرار

دل منه ناشته قرار

^{۱۱} لله‌وا (Lalêvâ): نوعی نی هفت‌بند مازندرانی است که ویژه‌ی نوازندگی جوانان و کوه‌نشینان بود، ولی اکنون در فرهنگ‌خانه‌های استان به هنرجویان تعلیم داده می‌شود.

بسروستم تنه گوش
تا سوائی بموئه جز کوه جه.

با همه شو زنده‌داری
بوتمه: سرهاده آزادیِ آواز و نوا
رگ جان بوه رها
از قفس رنج و ستم، درد و بلا

منمه عاشق سرگشته‌ی اون،
نغمه‌ی آزادیِ ته،
سال‌ها، ای لله‌وا!

دنیا ویماره اسا
آه، چنده دلنشینه ته صدا
هسته مه دردِ دوا.

تهران ۱۳۷۹/۹/۲۰

لله‌وا (نی)

سال‌ها در دل خود دارم،
تنها لله‌وای من می‌داند
«راز سرپسته را»
که پنهان مانده.

پس از هفتاد و سه سال، من عاشق زار،
ای لله‌وا! آن را به کسی افشا نکردم
در گوش تو نجوا کردم، ای لله‌وا!

شب دیجور نشسته بودم،
خواب از چشمم می‌رمید
دل من آرام نداشت
در گوش تو سروده‌ام
تا آن‌گاه که بامداد از کوه فرود آمد.

با همه‌ی شب‌زنده‌داری،
گفتم: آواز و نوای «آزادی» را آغاز کن!
تا رگ جانم رها شود
از بند رنج و ستم، درد و بلا

منم عاشقِ سرگشته‌ی آن
نغمه‌ی «آزادی» تو

سال‌ها، ای لاله‌وا!

جهان اکنون بیمار است
آه! صدای تو چقدر دلنشین است
داروی درد من است.

Lalëvã

Sãlhã dãrmë še dël,
Doundë fëqat me lalëvã
«Rãze sar bastë.»
Ke pënhoun bamounës
Bazde hëftãd-o së sãl, ãšëqe zãr,
Bë kasi efšã nakërdmë, lalëvã
Tëne gouš kërdëmë najvã lalëvã
Ništëbmë tãrikë šou,
Xou me čëš kërdë fërãr
Dël mëne nãštë qërãr
Basroussëmë tëne gouš
Tã, sëvãzi bëmoužë jer kouhe jë
Bã hamë šouzëndëdãri
Bautëmë: sar hãde ãžãdiye ãvãz-o nëvã
Rage jãn bavve rëhã,
Az qafese ranj-o sëtëm, dard-o bëlã
Mënëmë ãšëqe sargaštëye oun,
Naqmëye ãžãdiye të,
Sãlhã ay lalëvã!
Dënyã vimãrë ëšã
Åh! Čãnde dëlñëšinë te sëdã
Hassë me darde dëvã.

پس گفتار

این کتاب ناچیز در سال‌های پیشین تهیه و بودجه‌ی چاپ آن نیز فراهم گردیده بود، ولی به علتی اضطراری منتشر نگردیده است. متأسفانه اینک نیز فرصتی برای اكمال آن وجود ندارد. از دیگر سوی ادعایی در این نیست که کتاب یادشده دربردارنده‌ی کامل و کافی جشن‌های باستانی مورد نظر دیار ما باشد، بلکه تنها برای یادآوری، تنظیم و تقدیم گردید.

رای و امید نگارنده بر این است که پژوهش‌گران و فرهیختگان وفادار به برگزاری جشن‌های شکوهمند و دیرمان باستانی ما (که عامل هم‌بستگی است) در تکمیل و ترمیم آن گام‌های سازنده‌تر و استوارتری بردارند.

محسن مجیدزاده (م.م.روجا)

مرداد ۱۳۸۴

کاشتن سبزه و گسترak نوروزی (هفت سین (صین)، هفت چین یا هفت شین)

جشن نوروز باستانی ما پیشاهنگ از سر گرفتن جوانی جهان، شکوفایی طبیعت بی کران و نویدبخش شادابی و طراوت هستی در گردش روزگاران است، آغازگر آشتی ها و واریزگر فروهر و نفحه در رگ حیات موجودات و جان بخش جانداران و گیاهان و بازیابی زندگی نوین، از بهترین و والاترین یادگار نیاکان ایران باستان است. در مورد پیدایش و انجام مراسم این جشن شکوهمند و نکه تافشان طبیعت که از بزرگترین کنش گر و برپا کننده ی جنبش های سازنده ی گیتی است مطالب و آگاهی های فراوانی بر جای مانده که تکرار و بازگویی آن ها به فرصت دیگری نیازمند است و افزون بر این از سرچشمه های موجود که به وسیله ی استادان پژوهش گر فراهم شده می توان به نحو شایسته ای بهره گیری نمود. (در این پژوهش تنها به ذکر آن ها به اندازه ی نیاز اضطراری خواهم پرداخت تا از اصل به شاخه ها برسم.)

در سال های اخیر در مورد چگونگی «خوان نوروزی» و مواد تشکیل دهنده ی آن بحث ها و گفت وگو هایی از دیدگاه های گوناگون جلب نظر می نماید، چنان که بانویی که دارای دکترا در ادبیات و زبان انگلیسی است و با سمت

استادی در کشور انگلستان و بعضی از کشورهای عربی به تدریس آن زبان اشتغال دارند، برای معرفی و شناساندن هویت جشن فرهنگی – سنتی – ملی ارزشمند ما، در تاریخ هفتم فروردین ماه ۱۳۶۶ خورشیدی برابر مارس ۱۹۸۷ میلادی ضمن ارسال تبریک‌نامه‌ی نوروزی، در بخشی از آن پرسشی در این زمینه به شرح زیر مطرح نموده‌اند که قابل توجه می‌باشد:

«در اینجا زحمت کوچکی (شاید هم بزرگ باشد) با شما دارم. لطفاً آقای مجیدزاده! اگر تاریخچه‌ی پیدایش «هفت سین» و دلیل انتخاب مواد بخصوص آن را در اطلاع یا دسترس دارید، لطفاً به طور خلاصه برای من بنویسید. خیلی ممنون خواهم شد. خودم هیچ مرجعی برای گرفتن این اطلاعات در دسترس ندارم. یادم هست در یک برنامه‌ی رادیویی شنیده بودم که در اصل «هفت سین» بوده. نمی‌دانم صحت داشته باشد یا خیر؟».

بنده پاسخ ایشان را در حدّ توان و رفع نیاز دادم و چون این مسئله اکنون نیز از سوی افراد دیگری مطرح گردید، برخورد بایسته می‌دانم که با بهره‌گیری از منابع، چشمه‌ها و اسناد در دسترس و هم‌چنان از شنیده‌های بازمانده از سینه به سینه‌ی کهن‌سالان گران‌قدر به اندازه‌ی توان به گزارش فشرده و شتابناک آن پردازم تا شاید اندکی از ابرهای تیره‌ی این آسمان عشق و مهرگستر به هم پیوند دهنده‌ی روزگاران، به کنار زده شود و ستارگان درخشان‌اش با تمام کورسویی پرتوافشانی نماید.

در روند دگرگونی‌های تاریخی و تداخل فرهنگ‌های بیگانه با فرهنگ دیرینه‌سال دیار ما و نیز بر اثر برتری‌یابی دیگران به هر روش و آرایه‌ی زندگی دیرینه‌ی این مرز و بوم، بیرون آوردن بسیاری از سنن کهن به بحث و بررسی پرزرفا و نکته‌یابی ویژه‌ای نیازمند است.

پیش از هر چیز می‌دانیم برای روشن‌گری و انگیزه‌ی پیدایی کلیه‌ی جشن‌های باستانی و به ویژه جشن بزرگ نوروز به علت گذشت زمان به ژرف‌یابی و دقت‌نظر خاصی نیاز است، چرا که بر اثر وارد آمدن آرا، مطالب و مسائل متنوع بر پیکره‌ی آن از دیدگاه‌های گونه‌گون دستخوش دگرگونی‌های فراوان گردیده، چاق و لاغر شده، برخی از حقایق از آن ربوده شده و یا حشو و زواید و یا شاخ و برگ منطقی و غیرمنطقی به آن افزوده گردید که گروهی از آنها ناشی از برخورد اندیشه‌ها و سگالش ملی، دینی، تاریخی، داستانی، ... است. اما بزرگ‌ترین علت بزرگ‌داشت و گرامی‌داشت این آئین نمیرا بر این باور است که ماه فروردین در آغاز بهار، ویژه‌ی نفع‌بخشی و فروهرباری و پیدایش اعتدال ربیعی است که طبیعت از خواب برمی‌خیزد و با این رستاخیز، جهان زندگی دوباره را از سر می‌گیرد.

اسلام نیز این جشن را پذیرفته، چنان‌که «گاهشماری و جشن‌های ایران باستان» می‌نویسد:

«در آغاز اسلام نیز به این عید چون مهرگان و سایر اعیاد اهمیت ویژه‌ای دادند. چنانکه معلی بن خنیس در این باب از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایاتی نقل کرده، و روایتی از سایر ائمه و بزرگان اسلام درباره‌ی نوروز نقل کرده است.»^{۱۲}

التفهیم می‌گوید:

«نخستین روز است [نوروز] از فروردین ماه، و زین‌جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است. و آنچه از پس اوست از این پنج روز همه جشن‌هاست، و ششم فروردین‌ماه نوروز بزرگ دارند، زیرا که خسروان بدان پنج روز حق‌های حشم و گروهان [و بزرگان] بگزاردندی و حاجت‌ها روا

^(۱۲) گاهشماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۱۷۰.

کردندی، آنگاه بدین روز خلوت کردندى خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اول روزی است از زمانه، و بدو فلک آغازید گشتن.^{۱۳}

ابوریحان بیرونی در فصل نهم آثارالباقیه درباره‌ی اعیادی که در ماه‌های پارسیان نوشته (بحثی راجع به نوروز و علت پیدایش آن است که درخور این مقال نیست)، مشخص‌ترین دلیلی که برای علت پیدایی نوروز ارائه نموده موضوع بر تخت نشستن جمشید است که فردوسی آن را در شاهنامه گنج‌انیده و می‌گوید:

«جمشید پس از تنظیم امور مملکت و گسترش داد، در روز هرمزد از فروردین که آغاز سال نو است بر اریکه پادشاهی نشست که مردم شادی کردند و آن روز را نوروز نام نهادند، که تا امروز با تمام دگرگونی‌ها برپای مانده.»
در صفحه‌ی ۵۵۵ و ۵۵۶ همان کتاب آمده است:

«[فروردین] نخستین روز آن نوروز است که اولین روز سال نو است و نام پارسی آن بیان‌کننده‌ی این معنا است و این روز با دخول آفتاب به برج سرطان طبق زیج‌های آنان هنگامی که سال‌ها را کیسه می‌کردند مطابق بود. پس در ایام بهار این روز پس از تأخیر از موضع خود سرگردان شد و در مکانی قرار گرفت که سال همه این احوال را در نزول باران و برآمدن شکوفه‌ها و برگ‌آوردن درختان تا هنگام رسیدن میوه‌ها و تمایل حیوانات به تناسل و آغاز نو تا تکامل و ذبول طی کند، این بود که نوروز را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و

^(۱۳) التفهیم، ص ۲۵۳.

گفته‌اند در این روز بود که خداوند افلاک را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش درآورد...»^{۱۴}

و اما در ادامه‌ی این مطلب درباره‌ی پذیرش اسلام می‌نویسد:

«عبدالصمد بن علی روایتی که بر جدّ خود ابن‌عباس آن را می‌رساند، نقل می‌کند که در نوروز جامی سیمین که پر از حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است. فرمود: آری، در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد. پرسیدند عسکره چیست؟ فرمود: عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان گفت بمیرید، و مردند و سپس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که بر آنان ببارد. از این روست که پاشیدن آب در این روز رسم شد. سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت: کاش هر روز برای ما نوروز بود و...»^{۱۵}

در کتاب «نامه خسروان» آمده است:

«چون آفتاب در روز نخستین خانه‌ی بهار شد و روز و شب برابر گشت، در آن کاخ [تخت جمشید] بنشست [جمشید جم] و زیردستان را به نوید دادگستری خشنود کرد. بر آنها زر

^(۱۴) التّفهیم، صص ۵۵۵/۵۵۶.

^(۱۵) التّفهیم، صص ۲۷۹ و ۵۵۶.

و سیم افشاند و خویش به کامرانی پرداخت و آن روز را نوروز نام نهاد که هنوز پارسیان آن جشن را برپا می‌دارند.^{۱۶}

چون برگزاری جشن نوروز بعد از اسلام به علت عدم انسجام کیبسه، هر سال دست‌خوش دگرگونی می‌شد، آن را در سال ۴۶۷ (با کم یا زیاد) اصلاح نموده (تاریخ جلالی - تاریخ ملکی) و به آغاز حَمَل یا بهار برقرار نمودند (در این کار به فرمان ملک‌شاه سلجوقی دانشمندان، پژوهش‌گران و منجمانی چون حکیم عمر خیّام، میمون‌بن نجیب واسطی، ابوالمظفر اسفزاری، حکیم لوکری و محمد خازن اشتراک مساعی داشته‌اند).

«گاهشماری و جشن‌های ایران باستان» گزارش می‌دهد که:

«مورخان اسلامی در این باره و علل و انگیزه‌ها، سخن فراوان آورده‌اند که در متن بخش [همان کتاب] نقل است. اما چنانکه بارها اشاره شد، مسأله‌ی عدم انسجام کیبسه، نوروز را در سال سیّار کرد و این پس از اسلام موجب اشکالات فراوانی در امر اخذ مالیات و برداشت و کشت محصول شد. به موجب عدم حساب یک چهارم روز در هر سال، لاجرم هر ۱۲۰ سال نوروز یک ماه از جای حقیقی خود حرکت کرده، در اواخر عهد ساسانی، نوروز در تابستان واقع شده بود. چندین بار به اشکال مختلف تا زمان ملک‌شاه سلجوقی تاریخ اصلاح شد که بعدها دوباره به موجب عدم وجود محاسبه‌ای درست، اختلاف و جابجایی پیش می‌آمد. اما در سال ۴۶۷ هجری، به دوران سلجوقیان تقویم پارسی اصلاح و نوروز در اول حَمَل یا بهار قرار گرفت.»^{۱۷}

^(۱۶) نامه خسروان، صص ۶۳ / ۶۴.

^(۱۷) گاهشماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۱۷۱.

البته جشن نوروز به گونه‌ای که در قرن اخیر رایج و برگزار می‌گردد بدین سبب است که سال شمسی مأخذ گاه‌شماری با توجه به محاسبه‌ی سال کبیسه قرار گرفته و نوروز از حالت سیّار به حالت ثابت در آمد. اما در گذشته سال قمری مأخذ گاه‌شماری بود، چرا که بعد از حمله‌ی تازیان به ایران سال و ماه قمری مرسوم شده بود (در حالی که بنیان‌گذاری جشن نوروز صرفاً با تاریخ ایران کهن و باستانی پیوند دارد نه با سایر نقاط جهان) و در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی (برابر ۱۳۴۳ هـ. ق) سال و ماه خورشیدی معمول گردید که بنا بر قانون مصوّبه‌ی آن سال، جایگزین ماه‌های قمری شد که اکنون نیز همان قانون اجرا می‌شود و آغاز آن ماه‌های فروردین آغاز بهار و اعتدال ربیعی است.^{۱۸} بنابراین به موجب همان قانون مصوّبه‌ی یازدهم فروردین ماه سال ۱۳۰۴ خورشیدی، شش ماه آغاز سال سی و یک روز، پنج ماه دوم سی روزه و ماه پایانی سال یعنی اسفند ماه بیست و نه روزه محاسبه می‌گردد، منتها سال‌های کبیسه که هر چهار سال یک‌بار محاسبه می‌شود سی روزه است (با توجه به این که در بالا یادآوری شد که آغاز بهار و سال از زمان ملک‌شاه سلجوقی برقرار گردید و نوروز در اعتدال ربیعی قرار گرفته بود).

^{۱۸} «اعتدال (Equinox): اعتدال ربیعی اول بهار، اعتدال خریفی اول پاییز. در اعتدال ربیعی آفتاب از آخر حوت [اسفند] به اول حمل [فروردین] و در اعتدال خریفی آفتاب از آخر سنبله [شهریور] به اول میزان [مهر] تحویل می‌شد» که در دانش ستاره‌شناسی این دو حرکت به اعتدالین معروفند و تعریف آن چنین است: اعتدالین (Equinoxes): «دو نقطه تقاطع از یک کره سماوی است که به نظر ساکنان کره‌ی زمین خورشید سالی یکبار از هر یک از آنها عبور می‌کند. یکی از اول فروردین (در اول خَمَل) و دیگری در اول مهر ماه (اول میزان). در هنگام این دو عبور، شب و روز برای تمام نقاط زمین برابر می‌شود. این دو نقطه را یکی اعتدال ربیعی و دیگری را اعتدال خریفی گویند» (برگرفته از صص ۴۷/۴۸ فرهنگ اصطلاحات نجومی). اما اسامی برج‌های دوازده‌گانه شمسی عربی بدین‌قرار است (که اکنون خَمَل برابر فروردین و بقیه به ترتیب با ماه‌های دیگر پارسی برابر می‌شود): ۱- خَمَل (= نَرَه) ۲- ثور (= گاؤ) ۳- جوزا (= دو پیکر) ۴- سرطان (= خرچنگ) ۵- اسد (= شیر) ۶- سنبله (= خوشه) ۷- میزان (= ترازو) ۸- عقرب (= کژدم) ۹- قوس (= کمان) ۱۰- جدی (= بزغاله) ۱۱- دَلّو (= آب‌کش - وسیله‌ی آب‌کشی از چاه) ۱۲- حوت (= سمک، ماهی).

باری، درباره‌ی پیدایش نوروز و چگونگی، دگرگونی و برگزاری مراسم آن بحث‌ها و بررسی‌های بسیاری به عمل آمده که نگارش همه‌ی آن‌ها که هر یک بسیار زیبایی و گیرایی دل‌پسندی دارد، به تهیه‌ی کتاب ستبری نیازمند است، ولی چون هدف نگارنده مربوط به چگونگی تحولات «گستراک نوروزی» (خوان نوروزی) و موضوع هفت سین (هفت چین یا هفت شین)، یکی از اجزای مراسم نوروزی است، نمی‌توانست بدون این پیش‌گفتار اعتبار و مفاهیم کلی آن بیان گردد. بنابراین به پژوهش کوتاه و گذرا بسنده نموده، به گزارش و جستار شتاب‌ناک در آن می‌پردازم و داوری و تکمیل آن را به عهده‌ی دوست‌داران و پژوهندگان گرامی می‌سپارم.

گستراک نوروزی (خوان یا سفره‌ی نوروزی)

۱ - هفت سین

۱) در مورد «خوان نوروزی» یا «سفره‌ی هفت سین» که مربوط به آداب ویژه‌ی بسیار زیبا، شکوهمند، تمثیلی و اسطوره‌ای جشن نوروز باستانی ایرانیان است، بحث و جستار دل‌انگیز و فراوانی به وسیله‌ی پژوهش‌گران دل‌سوز و میهن‌دوست و گران‌پایه‌ی ما از دیدگاه‌های مختلف به عمل آمده که چگونگی آنها را برای کسب آگاهی دوست‌داران به طور مختصر و فشرده پیشکش می‌نمایم، زیرا نامه‌ی بانو دکتر یاد شده در این زمینه موظف و وادارم نمود که حداقل آگاهی به دست آمده را برای آگاهی نسل‌های آینده و نگاه‌داری این میراث فرهنگی افتخارآمیز اقدام نمایم.

عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگی من» به بحث پهناور و گیرایی در مورد سفره‌ی نوروزی پرداخته‌اند که چون مربوط به سده‌ی پسین است، مقداری از آن را در اینجا به حدّ نیاز نقل می‌نمایم:

«در سفره‌ی عید، گذشته از شیرینی و شربت و آجیل باید هفت سین هم موجود باشد. هفت سین عبارت از هفت چیز بود که اسم آن به سین [س] شروع شده، معمولاً سنجید و سپستان و سبزی و سمنو و سماق و سرکه و سیب، هفت سین را تشکیل می‌کرد. هر کدام از این هفت تا دست‌یاب نبود، سپند (اسفند) جانشین آن می‌شد. حتی بعضی‌ها ماهی را به مناسبت اسم عربیش (سمک) جزء می‌کردند، نان و پنیر و مرغ پرکنده،

ماهی زنده در ظرف، آب و شیر و ماست هم بر این جمله علاوه می‌شد. مقدّسین قرآن هم سر سفره گذاشته «یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ - یا مُدَبِّرَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ - یا مُحوِّلَ الْحَوْلِ وَ الْأَحْوالِ - حَوَّلَ حَالِنَا اِلَى اَحْسَنِ الْحَالِ [ای گرداننده‌ی دل‌ها - ای دگرگون کننده‌ی سال‌ها و حال‌ها - ای پدید آورنده‌ی روزها و شب‌ها - حال ما را به بهترین حال‌ها بگردان] می‌خواندند و نیز هفت آیه‌ی قرآن که به سلام شروع می‌شود (سلام علی ابراهیم - سلام قولاً من رب الرحیم - سلام علی آل یس - سلام علی موسی و هارون - سلام علی نوح فی العالمین - سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین) را در قدح چینی نوشته با آب باران نیسان [ماه هفتم از ماه‌های سُرّیانی و ماه دوم از فصل بهار] نوشته را می‌شستند و از آن در موقع تحویل سال می‌خوردند.

ورود این آداب مذهبی در عید نوروز به جهت حدیثی است که معلّی بن خنّیس از حضرت امام جعفر صادق در تجلیل عید نوروز بیان نموده. به موجب این حدیث عهد گرفتن خدا در عالم ذَرَّ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» [آیا من ربّ شما نیستم؟] قالوا بلی [گفتند آری] و آرام گرفتن طوفان و نشستن کشتی نوح به کوه جودی و روز مبعث پیغمبر ما، روز فتح مکه و شکسته شدن بُت‌ها به دست امیرالمؤمنین که در انجام این خدمت پا بر شانه‌ی پیغمبر گذاشته بود، و روز عید غدیر خم و روز خلافت امیرالمؤمنین بعد از عثمان همه با نوروز مصادف بوده است. در این حدیث حضرت امام صادق سلام الله علیه این روز را عید اهل بیت پیغمبر و شیعیان آن دانسته، به جشن گرفتن آن امر فرموده و دعاهائی هم برای این روز روایت شده است، به طوری که حتّی

خشکه مقدّس‌ها هم در این عید ملّی با تفریحات بی‌گناه سایرین شرکت می‌کردند.

۲) این سفره‌ی عید سفره‌ی خانوادگی بود. بزرگ‌تر خانه می‌نشست. افراد خانواده به دور او جمع می‌شدند، توپ تحویل که صدا می‌کرد بین آنها تبریک و روبوسی ردّ و بدل می‌شد. بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها عیدی می‌دادند. شربت و شیرینی صرف می‌کردند. آقا و خانم و آقا کوچک‌ها و خانم کوچک‌ها به خدمت‌کارهای خانه عیدی می‌دادند. سفره‌ی عید جمع می‌شد و بساط پذیرایی دید و بازدید گسترده می‌گشت. در تالار یا اتاق آبرومند خانه مجموعه‌های شیرینی که هر یک شش رنگ شیرینی در بشقاب‌های لب‌تخت بلور یا چینی مثل هرم چیده شده بود می‌گذاشتند. گلدان‌های نرگس و سنبل و جام‌های پر از بنفشه و ظرف‌های سبزه در طاقچه‌های اسباب چراغ خودنمایی می‌کرد.

۳) همه به دیدن همدیگر می‌رفتند. حیثیت اجتماعی اشخاص تکلیف را معین کرده بود. محترمین تا سه روز در خانه می‌نشستند و بعد از سه روز به بازدید می‌رفتند. برعکس اشخاص نسبتاً پائین‌تر که در سه روز اوّل دیدن می‌کردند و بعد از آن برای دریافت بازدید در خانه می‌نشستند و در هر حال تا روز سیزده دید و بازدید عید به موقع بود. اگر کسی بر حسب تصادف به خانه‌ای وارد می‌شد که صاحب‌خانه حضور نداشت، حکماً [کسی] به قائم‌مقامی از طرف او نشست و از واردین پذیرایی می‌کرد و وقتی صاحب‌خانه می‌آمد گزارش

می‌داد که بازدید آنها فراموش نشود. همه باید وارد مجلس شوند و شیرینی و شربت بخورند.^{۱۹}

[علاوه بر این، مؤمنین و متدینین برابر گفتار مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی آداب و ویژه‌ای را نیز بجای می‌آوردند].

به هر منوال مطالب مستوفی نشان‌گر شکوه و عظمت این جشن است که هرگز از نفوذپذیری‌اش کاسته نمی‌شود، زیرا والاترین وسیله‌ی پیونددهندگی و آئین‌آشتی است و از دیگر سوی وضع اختلاف طبقاتی را نیز در این آئین باستانی در زمان قاجاریه نمایانده است.

۴) انگیزه‌ی گستردن این سفره در روز تحویل سال نو که دربردارنده‌ی مفاهیم و معانی اسطوره‌ای و تمثیلی است، بسیار گران‌بار، ارزنده و درخور ژرف‌یابی است. در هنگام حلول سال نو، خانواده‌ها از این دیدگاه دور این خوان گرد می‌آمدند. نیایش و ستایش‌گری به جای می‌آوردند و در آن بهترین خوراک‌ها و نوشاک‌ها را می‌نهادند (به اضافه‌ی آب که وسیله‌ی برپایی زندگی و ماهی عامل حرکت و جنبش است) تا قَرَوَهران از پذیرایی دلپذیر آنان شادمان گشته و برکت و روزی فراوان بخشش نمایند، زیرا همه‌ی اشیاء چیده شده‌ی در این خوان نشانه‌ی خیر و برکت و آب‌سالی و فراوانی روزی می‌باشد که هنوز این رسم با تغییراتی در کشور ما برقرار است و سفره‌ی هفت سینی که اکنون در دیار ما فراهم می‌شود مأخوذ از سنت گران‌بهای ایرانیان است، چنان‌که زرتشتیان (ایرانیان نژاد آریایی) داده‌ها و بخشش‌های اهورایی (آریایی) را در سفره می‌نهادند که به قولی هفت شیء به علت بزرگداشت و احترام هفت فرشته‌ی مقرب اهورایی یا هفت امشاسپندان^{۲۰} است. شایان یادآوری است که

^{۱۹} شرح زندگی من. عبدالله مستوفی، جلد اول، صص ۴۸۰ - ۴۸۲.

^{۲۰} امشاسپندان هفت‌گانه عبارتند از:

وهومنَه (Vohumana) یا بهمن یعنی «اندیشه‌ی نیک».
اشاوهیسته (Asāvahišta) یا آردی‌بهشت «بهترین راستی».

عدد هفت در گذشته بسیار مقدس شمرده می‌شده (به هیچ عددی هم قابل بخش نیست) که بحث در علل مقدس و اسطوره‌ای بودن آن در نزد ملل و ادیان مختلف دارای داستان‌ها، مطالب و اعتبار شنیدنی و طولانی است، مانند هفت آسمان، هفت زمین، ایام هفته به مناسبت پیدایش جهان (اکثراً در ادیان سامی)، هفت ستاره (بنات النعش) و ... که این وجیزه تاب گنجایش همه‌ی آنها را ندارد.

(۵) به هر حال در این زمینه روایات بی‌شمار و گوناگونی وجود دارد، اما در کتاب «از نوروز تا نوروز» که اخیراً به چاپ رسیده، با بهره‌گیری از «جهان‌فروری»، بهرام فره‌وشی می‌نویسد:

«گروهی از پژوهش‌گران بر این باورند که در زمان ساسانیان، بشقاب‌های نقش‌دار بسیار زیبا را از سرزمین چین به ایران آورده‌اند که به تدریج به نام آن سرزمین «چینی» نام گرفته‌اند و واژه‌ی «چینی» بعدها به «سینی» تبدیل شده است. در جشن نوروز آن زمان، میوه‌ها و شیرینی‌ها و خوراکی‌های دیگر را در هفت عدد از این سینی‌ها می‌چیدند و بر سر سفره‌ی نوروز می‌نهادند و آن را هفت چینی یا هفت سینی می‌گفتند که بعدها در طول زمان به هفت سین تبدیل شده است.»^{۲۱}

خشترونیریه (xāštara_Vairya) یا شهرپور «= شهریار نیرومند».

سپنتا آرمیتی (spenta _ armaiti) یا سپندارمذ، اسفند «= فروتنی».

هئوروات (Haourvatāt) یا خرداد (= تندرستی و رسایی).

امرتات (Ameretāt) یا امرداد «بی‌مرگی».

سرنوشه (Sraouša) یا سروش «فرمانبرداری».

این فرشته‌ی آخری در رأس شش فرشته‌ی بالا قرار دارد. این فرشتگان در حقیقت، صفات اهورامزدا می‌باشند. که این چنین سترگی و تشخیص یافته‌اند.

^(۲۱) از نوروز تا نوروز، ص ۳۲.

و از آن‌جا گفته شد که «س» «هفت سین» در اصل «ص» و به صورت «هفت سین» بوده است، زیرا حرف «ص» مذکور تبدیل شده‌ی حرف «چ» از واژه‌ی عربی شده‌ی چین است. یکی از دلایل روشن این مبادله این حدیث است: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ» (= دانش را فرا گیرید، اگر لازم به رفتن تا چین باشد)، یعنی در زبان عربی حرف «چ» ی چین تبدیل به حرف «ص» گردیده و سپس چون در پارسی حرف «ص» نیست، به «س» تبدیل شده، چرا که در زمان‌های دور ظروف باارزش را از کشور چین به ایران وارد می‌کردند، لذا بدین تعبیر، ظروف مذکور به علت ورود از آن کشور منسوب به «چینی» می‌شده که به تدریج و بنا به دلیل بالا در عربی «صینی» و از آنجا در زبان پارسی تغییر شکل یافته و «سینی» شده است. بنابراین می‌گفتند که در ایام نوروز در هفت ظرف یعنی هفت سینی (صینی = چینی) حبوبات ریخته، برای تبرک در سر سفره می‌نهادند و برای برکت‌خیزی زراعت، در داخل این هفت آوند (سینی) انواع تخم‌های کشاورزی را می‌نشاندند که بعد از رویش آنها را به کشتزار منتقل می‌کردند تا سبب فراوانی و حاصل‌خیزی شود (نظر به نوعی سحر و جادو). انگیزه‌ی این کار این بود که رویش گیاهان، تازه شدن بهار و از سرگرفتن جوانی جهان را به اذهان متبادر می‌نمود و شادابی زندگی را مژده می‌داد. درباره‌ی علت رویانیدن سبزه در موسم نوروز به اسطوره‌ای که در آثارالباقیه آمده توجه می‌نماییم:

«بیان مطلب آن است که ابلیس لعین برکت را از مردم زایل کرده بود به قسمی که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می‌کردند از طعام و شراب سیر نمی‌شدند و نیز باد را نمی‌گذاشت بوزد که سبب روییدن اشجار شود و نزدیک شد که دنیا نابود گردد، پس جم به امر خداوند و راهنمایی او به قصد منزل ابلیس و پیروان او به سوی جنوب شد و دیرگاهی

در آن‌جا بماند تا اینکه این غائله را برطرف نمود. [این ابلیس نماد چیست؟] آن‌گاه مردم از نو به حالت اعتدال و برکت و فراوانی رسیدند و از بلا رهایی یافتند و جم در این هنگام به دنیا بازگشت و چنین روزی مانند آفتاب طالع شد و نور او می‌تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یک روز شگفت نمودند و در این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند «روز نو» یعنی روز نوین و هر شخص از راه تبرک به این روز در تشری جو کاشت، سپس این رسم در ایران پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه، هفت صنف غلات در هفت استوانه بکارند و از روئیدن این غلات به خوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند.^{۲۲}

۶) چون یکی از رونق‌بخش‌ترین اشیاء گسترک نوروزی سبزه است، هر یک از پژوهش‌گران درباره‌ی آن بررسی‌هایی درخور توجه نموده‌اند که ذکر آنها آگاهی‌دهنده‌ی بارزشی است.

کتاب «آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز» به زیبایی و ژرف‌یابی برآورده‌ای با تدقیق در آثار گوناگون درباره‌ی کاشتن سبزه جهت خوان نوروزی بدین‌گونه آورده است:

«اسفند ماه، ماه پایانی زمستان، هنگام کاشتن دانه و غله است. کاشتن سبزه‌ی عید به صورت نمادین و شگون، از روزگاران کهن، در همه‌ی خانه‌ها و در بین همه‌ی خانواده مرسوم است.

۷) [در ایران کهن]، بیست و پنج روز پیش از نوروز، در میدان شهر، دوازده ستون از خشت خام برپا می‌شد. بر ستونی

^(۲۲) آثارالباقیه، ص ۲۸۳.

گندم، بر ستونی جو و به ترتیب، برنج، باقلا، کاجیله (یا کاجیره). گیاهی است از تیره‌ی مرگبان، که ساقه‌ی آن ۵۰ سانتیمتر است)، ارزن، ذرت، لوبیا، نخود، کنجد، عدس و ماش می‌کاشتند، و در ششمین روز فروردین، با سرود و ترنم و شادی، این سبزه‌ها را می‌کنند و برای فرخندگی به هر سو می‌پراکندند (به نقل از محاسن الاضداد)^{۲۳}»

و در ادامه می‌نویسد:

۸) «امروز، در همه‌ی خانه‌ها رسم است که ده روز یا دو هفته پیش از نوروز در ظرف‌های کوچک و بزرگ، کاسه، بشقاب، پشت کوزه و ... [برابر ابتکار و سلیقه، در ظرف و آوندهای گوناگون] دانه‌هایی چون گندم، عدس، ماش و ... می‌کارند. موقع «سال تحویل» و روی سفره‌ی «هفت سین» بایستی سبزه بگذارند. این سبزه‌ها را خانواده‌ها تا روز سیزده نگه‌داشته، و در این روز زمانی که برای سیزده بدر از خانه بیرون می‌روند، در آب روان می‌اندازند.»^{۲۴}

اکنون یکی از مراکز زرتشتیان ایران استان یزد است و آنان سبزه را شِشَه (šeša) می‌گویند. «از نوروز تا نوروز» گزارش می‌دهد که:

«برای کاشتن شِشَه، از دانه‌هایی مانند گندم، ماش، عدس، تره‌تیزک (شاهی) را به مدت یک شبانه‌روز در آب می‌خیسانند، سپس آنها را در کیسه‌های پارچه‌ای می‌ریزند و در جایی گرم قرار می‌دهند تا جوانه بزنند. جوانه‌زدن دانه‌ها را در گویش

^{۲۳} آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز، ص ۵۵.

^{۲۴} همان کتاب، صص ۵۵/۵۶.

زرتشتیان یزد «روز» (rooz) آمدن می‌گویند. پس از آن دانه‌های «روز» آمده را در بشقاب‌های بی‌لبه معمولاً به مقدار سه عدد که مخصوص کاشتن شیشه است در زیر پرده‌ای از ماسه نرم می‌ریزند و آب می‌دهند تا سبز شوند و برای سفره‌ی نوروزی آماده گردند.^{۲۰}

و نیز آمده است که این سبزه‌ها را گاه به گونه‌ی عدد هفت که از شماره‌های مقدس و عنوان هفت امشاسپند یادآور می‌شد می‌رویاندند و رویاندن در دوازده ستون نیز اشاره به دوازده برج سال بوده است. افزون بر این‌ها در سفره‌های هفت سین سه ظرف ویژه که سمبل و نماد سه شعار اصیل دینی زرتشت، هومت (humata) (= اندیشه‌ی نیک)، هوخت (huxta) (= گفتار نیک) و هورشت (hvaršta) (= کردار نیک) می‌نهادند. می‌توان درباره‌ی اشیا گسترده شده در سفره‌ی هفت سین که نمادهای دیرینه و نشان‌گر باورها و نهادهای ایرانیان آریایی است (البته عدد هفت در نزد عبرانی‌ها و بابلی‌های باستان نیز عددی الهی به شمار می‌آمد که به طریقی به پیدایش جهان پیوند داشته است)، مطالب زیر را افزود:

۹) گویا نهادن شاهنامه در گذشته و در دوره‌ی تکاملی اسلامی «کتاب آسمانی» در روی خوان نوروزی مربوط به بن‌مایه‌های بینش آئینی - مذهبی ایرانی برای بقا و پایداری هستی از دوران کهن است.

سیب نمادی از مهر و دوستی و زایش است و شکوفه‌های آن شکفتن بهار را مژده می‌دهد. سیب زدن و سیب پرت کردن داماد به سوی عروس بیان‌گر شادی و پیوند دوستی بوده و شاید توجه به خواص مفید آن نیز می‌گردیده. افزون بر این در افسانه‌ی آدم و بهشت رمزی از رموز خلقت آئینی به شمار است. سمنو نماد برکتی است که زمین به ما ارزانی می‌دارد و نمونه‌ی شگون،

^{۲۰} از نوروز تا نوروز، صص ۱۹/۲۰.

شیرین‌کامی و شکوفایی محصولی است که از آن به دست می‌آید. نهادن سبزه و سنبل در سفره‌ی نوروزی نماد برکت‌خیزی و بهره‌دهی زمین در اثر کار و کوشش و گسترش کشاورزی در دوران یک‌جانشینی و همچنین تجدید حیات است. ماهی (سمک، حوت «عربی») افزون بر حرکت و جنبش همیشگی، برکت دریا و نشان‌گر پایان یافتن سال (برج حوت) می‌باشد. تخم‌مرغ سمبل برکت و پرورش مرغ برای فراخی روزی است، چرا که مرغ از لحاظ گوشت، پَر، تخم‌دهی و جوجه‌پروری، یکی از برکات زندگی به‌شمار است، چنان‌که امروز نیز در تمام جهان برای تأمین گوشت، تخم‌مرغ و سایر فراورده‌های وابسته در پرورش و تکثیر آن گام‌های بسیار بلندی برداشته شده، و گوشت آن از نظر بهداشتی سالم‌تر از گوشت قرمز است. پرورش این پرنده‌ی اهلی و پر برکت در زمان ساسانیان نمونه‌ی تمدن دوران در میهن کهن‌سال ما می‌باشد.

زین‌العابدین رهنما در فصل سی و دوم کتاب زندگی امام حسین (ع)

می‌نویسد:

«کسگر محل آخرین مأموریت نعمان (سردار اسلام) بود. در این ناحیه‌ی بزرگ، کشاورزان ایران در مرغ و جوجه‌پروری شهرت به‌سزایی داشتند. می‌گفتند همه‌ی غذای آن شهر جوجه است. در آن بیست و چهار جوجه‌ی بزرگ را به یک درهم (یک سگه نقره) خرید و فروش می‌کردند. معروف بود که این شهر یکی از دو شهری است که مردمش پرزورتر از دیگر مردم شهرهای ایران هستند. این دو شهر یکی کوهستانی است و دیگر جلگه و هامونی، آن شهر کوهستانی اصفهان است و آن شهر جلگه‌ای کسگر. حدود آن از شرق تا جایی که دجله به دریا می‌ریخته، گسترده بوده است. شهر مهم کسگر که به واژه‌ی هراتی به معنای «جو» است، در زمان ساسانیان به نسام

خسرو شاهپور نامور بود و در زمان حجاج «واسط» خوانده می‌شد. شهری بود میان بصره و کوفه.»

۱۰) سکه نماد دارایی و پشتوانه‌ی زندگی است که انسان باید برای رفاه و آسایش (علاوه بر زینت‌آلات) آن را به حدّ نیاز فراهم آورد و نوعی تفأل مروایی مبنی بر به دست آوردن ثروتی است که در سال نو انتظار آن را دارند. سپند (اسپند) برای استفاده از بویی خوش و گندزدایی در خوان نوروز نهاده می‌شد (می‌شود). افزون بر این‌ها به باورهای دیرینه، وسیله‌ای است برای ایمن ماندن از چشم‌زخم و بدخواهی بدبینان و رافع شورچشمی نیز بوده. در باور عامّه نیز نخستین رویدنی است که پیش از همه‌ی رویدنی‌ها از خواب زمستانی برمی‌خیزد.

۱۱) سنجد نماد دوستی و عشق‌ورزی است، زیرا می‌گویند که برگ و شکوفه‌ی آن همبستگی و دلباختگی عشاق را نسبت به هم افزون می‌کند، هم‌چنین معطر بوده و جنبه‌ی دارویی و بهورزی دارد. سیر نماد فراخی روزی و نشان برکتی است که زمین برای بهزیستی و بهروزی ارزانی می‌دارد و سماق نیز به همین گونه است. آبی که در گسترک نوروزی نهاده می‌شد نشان‌گر آبادانی و هستی‌بخش تمام پدیده‌های زندگی اعم از انسان، حیوان و گیاهان است و نیز نماد آفرینش آغاز هستی به‌شمار است.

چون موضوع رویاندن سبزه به ترتیبی که گذشت از اجزاء «س» در خوان «هفت سین» به شمار می‌آید، مطالب بالا یادآوری گردید. بنابراین به همین اندازه از شرح انگیزه و آرای نمادین بسنده می‌نمایم و به ادامه‌ی بقیه‌ی مطالب می‌پردازم.

II- هفت چین

۱۲) همان گونه که در بالا یاد شد، گروهی بر این باور بودند که حرف «سین» دگرگون شده‌ی «صین» عربی است که به «چین» اطلاق می‌شده است، ولی گروهی دیگر را باور چنین بود که چون هفت گونه رویدنی را از کشتزار چیده و بر «خوان نوروزی» می‌نهادند، آنها را «هفت چین» می‌گفتند و یا چون هفت نوع دانه‌های سبز شده گیاهی در روی سفره‌ی نوروزی چیده می‌شد به «هفت چین» مشهور گردید.

در مورد این دیدگاه هیچ گونه سندی از متون تاریخی - ادبی کهن ایران در دسترس ما نیست و شاید این مطلب استنباط یا تخیلی از لحاظ تبادل حرف «چ» پارسی به حرف «ص» عربی بوده که آن هم ناشی از تبدیل «ص» عربی به «سین» پارسی می‌باشد. (به دیدگاه نگارنده این نظریه به هیچ باور محکمی استوار نیست.)

III- هفت شین

۱۳) گروهی دیگر نیز بر این باورند که خوان نوروزی با هفت فراورده‌ای که ابتدای آنها با حرف «ش» آغاز می‌شده، آراسته می‌گردید، مانند ۱- شیر ۲- شراب (که عربی است، به جایش مثلاً شالی متناسب بود) ۳- شمع ۴- شیرینی ۵- شکر ۶- شربت ۷- شانه. چرا که این هفت شین به انگیزه‌ای که برازنده‌ی چنین جشن بزرگی بود، برگزار می‌شد و هر یک نماد شادمانی و به‌گذرانی به شمار می‌آمد. شمع نماد روشنایی و برابر آرای ایرانی همستار (متضاد) تیرگی بود. شیرینی، شکر و شربت نماد شگونی و شادمانی برای شیرین‌کام کردن مردم بود و شاعری گفته بود: اول هر کار شیرینی خوش است - کله‌های قند در چینی خوش است. افزون بر این شکر در دیرینه‌سال ایران از نی‌شکر به دست می‌آمد که از مهم‌ترین فراورده‌های کشاورزی این مرز و بوم به

شمار می‌آمد و در تهیّه‌ی بسیاری از غذاها مؤثر و تفاله‌ی آن به مصرف چهارپایان اهلی می‌رسید. سپس از این کشور به سایر نقاط جهان صادر می‌شد، چرا که اثرات عینی ریشه‌ی پارسی آن در زبان‌های گوناگون جهان مبین این نام‌گزاری آن‌هاست.

در زمان فرمانروایی کوروش کشت‌نی‌شکر برای مصارف گوناگون در حدّ وفور معمول بوده، کتاب سرزمین جاوید می‌گوید:

«شوشستان به تنهایی مصرف شکر دنیا را تأمین می‌کرد و تمام ملل جهان از شکر شوشستان مصرف می‌کردند و به همین جهت است که در تمام زبان‌های زنده‌ی دنیا نام شکر را از ملت ایران فراگرفته‌اند و حتّی در زبان عربی کلمه‌ای که افاده‌ی معنای شکر می‌کند از زبان فارسی گرفته شده، منتها آن را قلب کرده‌اند.»^{۲۶} [که سگر شده].

در تأیید این مطلب و برای اثبات این نظریه اضافه می‌کنم که نام شکر به انگلیسی شوگر (shugar)، به فرانسه سوکر (sucre)، به روسی ساخر (caxap)، به اسپانیایی ازوکر (Azucar)، به ایتالیایی زوکر (zucchero) و به آلمانی زوکر (zucker) می‌باشد. بنابراین بزرگ‌داشت و عظمت لازم نسبت به این فراورده‌ی حیاتی می‌توانست پشتوانه‌ای برای به‌کارگیری سایر مواد با آغازینه‌ی «ش» جهت سفره‌ی نوروزی باشد.

در هرزدنامه آمده است:

«واژه‌ی شکر با خود نی‌شکر از هند به ایران آمد و با اندک تغییری در زبان‌های دیگر راه یافت؛ از آن‌هاست در عربی سگر که در سده‌ی دوازده میلادی در هنگام جنگ صلیبیون، جنگاوران این خون‌ریزی که مقدّس خوانده شد، شکر را با

^{۲۶} سرزمین جاوید، جلد اول، ص ۴۲۰.

نامش از سوریه به اروپا بردند. در همه‌ی زبانهای اروپایی همین لغت با کمی تفاوت با همدیگر رایج است. شکر در سرزمین باستانی خود هندوستان، سرکرا sarkarā خوانده شد، در زبان دراویدی چکرا čakkarā و در یونانی سکخرون sakxaroun و در لاتین سکخروم sakxaroum گردیده است. چون نی‌شکر از هند است و به‌ویژه بنگاله مرز و بوم آن دانسته شده، ناگزیر در همه‌ی زبان‌های روی زمین نام این ماده‌ی شیرین از یک ریشه و بنیاد است.^{۲۷}

هرمز‌نامه مطالب بسیار زیادی را درباره‌ی شکر ارائه داده است که درخور مطالعه و مذاقه‌ی پژوهش‌گران و فرهیختگان می‌باشد. در مورد مصرف این فراورده‌ی شیرین در دوره‌ی ساسانیان در زیرنویس صفحه‌ی ۲۷، داستانی شیرینی از کتاب راحه‌الصدور راوندی که در تاریخ آل سلجوق نوشته شد آورده است که عیناً نقل می‌شود:

«هر چند داستان است اما گویای کشت نی‌شکر است در روزگار ساسانیان: روزی نوشیروان از لشکر تنها ماند، به مزرعه‌ای رسید، دختری را دید، آب خواست، دختر از نی‌شکر قدحی آب بگرفت و نزد نوشیروان آورد و با وی تلطف کرد، نوشیروان تجرّع نمود، خاشاکی در قدح بود از آن آب آهسته نوشیدن گرفت، پس دختر را گفت: خوش آب آوردی اگر این خاشاک نبود، دختر گفت: ای سرهنگ، به عمد در قدح افکندم که تو تشنه بودی تا آب خوش خوری به آهستگی ترا زیانی

^{۲۷} هرمز‌نامه، نگارش ابراهیم پورداوود، تهران دی‌ماه ۱۳۳۱ خورشیدی، نشریه انجمن ایران‌شناسی، ص ۱۹.

ندارد، نوشیروان از زیرکی دختر عجب آمد. نوشیروان پرسید
 که این آب از چند شکر گرفتی؟ دختر گفت: از یکی...^{۲۸}
 شیر نیز نماد بهره‌وری از پرورش چهارپایان اهلی مانند گاو، گوسفند، بز و
 ... بوده که هم وسیله‌ی ایجاد کار در زمان دیرین به شمار می‌رفته و هم عامل
 بهره‌گیری از تمامی وجود آنها برای بهبود و گذران زندگی محسوب می‌شده
 (مربوط به دوران کشاورزی و دامپروری). که در این زمان نیز با پیشرفت بشر
 در تمام شئون هستی، از فراورده‌های این چهارپایان به طور شگفت‌آوری
 بهره‌وری می‌شود.

سرزمین جاوید یادآوری می‌کند:

«در آن زمان [دوره‌ی کوروش] آن‌قدر گاو و گوسفند در
 مراتع شوشستان می‌چرید که به قول استرابون بی‌حساب
 بود»^{۲۹}

بنابراین به شکرانه‌ی این نعمات زندگی‌بخش، شایسته‌ی نهادن بر خوان
 مقدس نوروزی بوده است. شانه نماد پاکیزگی و اصولاً شرط آغازینه‌ی شرکت
 در تمام جشن‌های باستانی ایران، شستشو و آئین پاکیزه نمودن ارکان بدن و
 پوشیدن رخت‌های نو و تمیز بوده است و شراب (شاه‌دارو) نیز در آرا و اندیشه‌ی
 ایرانیان باستان نوشاکی شادی‌آفرین بود که تمام این هفت شین را شایسته‌ی
 چنین خوانی می‌دانستند و در دوره‌ی حکومت اسلامی که شراب حرام است،
 می‌شد به جای آن با چیز دیگری که با حرف «ش» آغاز می‌گردد مانند شالی،
 گسترک نوروزی را کامل نمود. نام شراب در پارسی شاه‌دارو است، زیرا
 می‌گویند باده در روزگار جمشید پیدا شد.

^{۲۸} همان، پانویس صفحه‌ی ۲۷.

^{۲۹} سرزمین جاوید، ص ۴۲۰.

نامه‌ی خسروان^{۳۰} می‌نویسد:

«چنین داستان کرده‌اند که جمشید انگور را بسیار دوست می‌داشت. فرموده بود در خمی انگور فراوان ریخته تا در زمستان بخورد. چون سر او باز کردند انگور را دگرگون و آب آنرا چندان تلخ یافته که شاه او را زهر پنداشت. در پشت خُم نوشت که زهر در این است. کنیزکی که به رنج سر گرفتار و از زندگی بیزار بود، برای نابودی خویش در پنهانی از آن بیاشامید. در خواب شد. پس از بیداری خود را از رنج رسته دید. شاه از سود آن آگاهی یافته، بنوشید تا رفته رفته زهر کشنده مانند آب روان آشامیده شد. شهریار و گروهی که پیرامونش بودند برای شادمانی پیوسته از آن می‌نوشیدند و آنرا شاه‌دارو نام نهادند.»

به این خوان افزون بر اشیاء ذکر شده، گلابی هم برای خوش‌بو کردن محیط جشن با ظرف گلاب‌پاش به همراه آیینی که نماد نمایش گر نقش راستین است می‌افزودند و گلاب را در دست واردین به صحنه‌ی جشن نوروزی ریخته، آیینی را در روبه‌روی چهره‌ی آنان می‌گرفتند که این کار هم اکنون در سفره‌ی هفت سین زرتشتیان ایران اجرا می‌شود.

بد نیست که بخشی از قصیده‌ی بزرگی که درباره‌ی پاره‌ای از جشن‌های باستانی سروده شده و مربوط به گسترش هفت‌شین در خوان نوروزی است در این‌جا نقل گردد:

ز دیگر جشن‌ها نامی نبردم
همانا اندکی از پُر شمردم
ولی مقصود باشد جشن نوروز

^{۳۰} نامه‌ی خسروان، صص ۶۶-۶۴

به کیش زرد هشت آتش اندوز
مفصل باشد آن را رسم و آئین
ز من در این قصیده مختصر بین
فقط ز آغاز فصل و خوان نوروز
سفیر نوبهاران دل افروز
به یاد داده‌ی امشاسپندان
تو آن افرشتگان را هفت می‌دان
یکی بهمن که او نیکو منش بود
دگر اردیبهشت خوش کنش بود
به اسپندارمذ، خرداد افزود
که شهریور، فرشته‌ی پنجمین بود
امرداد و سپنته^{۳۱} مینوی پاک
همه فرمان‌بر دادار افلاک
به هرجا گس تراکی می‌نهادند
نشان لطف و برکت می‌گشادند
به دورش جمع می‌گشتند و شادان
همه مشغول ورد و ذکر گویان
که تا سال نوین تحویل گردد
به سال نو عمل تسهیل گردد
بسی زیبا و شاد و دلنشین بود
که آن را محتوا از هفت شین بود
ز شالی، شربت و شیرینی و شمع
که با شیر و شکر، با شانه بُد جمع

^(۳۱) سپنتا، سپنته (sepanta)، مقدس.

که هر یک در خور آن جشن می‌بود
 غم و اندوه را می‌کرد نابود
 گلابی هم بدان‌ها می‌فزودند
 همه اطراف خوش‌بو می‌نمودند
 چرا کر هفت سین چون سرکه و سیر
 نیاید بوی خوش، باشد نفس‌گیر
 چنین بو جشن شادی را نشاید
 پلیدی جای بوی نیک زاید
 اگرچه فکرت دیگر چنین است
 که بار خوان، همانا هفت سین است،
 به یاد سین آغاز سپنتا
 صفات پاک و نیک آن ملک‌ها
 ولیکن هفت سین خوان بالا
 که گشته در قرون بعد پیدا
 مغایر با سپنتا بی‌گمان است
 «تفاوت از زمین تا آسمان است»

افزون بر «شین»‌های بالا، شاهنامه نیز بر خوان نوروزی نهاده می‌شد:
 هفت «شین» با شاهنامه گستردید در میان گسترک روز عید.

در پایان، در مورد دگرگونی‌های «هفت سین»، «هفت چین» و «هفت شین» در خوان نوروزی، چون هیچ‌گونه سند متقن و قاطعی به دست ما نرسیده و با توجه به این‌که مراسم نوروزی بعد از فراگیری دین مقدس اسلام جنبه‌ی تکاملی خویش را طی کرده، داورِ آن را به عهده‌ی فرهیختگان و پژوهش‌گران می‌سپارم.

و از دیگر سوی چون به گواه تاریخ و تأیید خرد، به هنگام آغاز جشن نوروز هفت آوند از گیاهان سبز شده که نشان‌گر سرسبزی هستی، برکت‌خیزی و از سرگیری جوانی و شادابی جهان است که با تشریفات ویژه‌ای به نزد شاهان برده می‌شد رأی استوار من به پذیرش «هفت‌سین» است.

این مقاله برای جشنی که به مناسبت
یادواره‌ی امیر پازواری شاعر همیشه در
صحنه و زنده‌یاد مردم مازندران و
برگزاری جشن باستانی مهرگان و درهم
تنیدن آنها برگزار شد، تهیه شده و در
انجمن فرهنگی-ادبی بابلی‌های مقیم مرکز
قرائت گردیده است که عیناً به این کتاب
منتقل شد.

مهرگان

بنیاد سخن نوم خدا خجیره
نگارنده‌ی آرض و سما خجیره

درود فراوان به هم‌دیاران ارجمند

یادواره‌ی امیر پازواری شاعر شهیر تبرستان و جشن باستانی مهرگان
خجسته باد!

جشن مهرگان، جشن پیروزی داد بر ضد بیداد و جشن بهره‌برداری
روستاییان از دسترنج‌های‌شان است.

اگرچه هر یک از این دو موضوع جایگاه مستقلی در زمان و مکان
مشخصی برای خود دارند، در این‌جا نیز به نحوی رعایت گردیده، ولی درهم
تنیدن و پیوند دادن این دو در این برهه‌ی کوتاه از زمان که از ارزش هیچ‌یک
به هیچ‌وجه نمی‌کاهد، از این دیدگاه است که جشن مهرگان را از آن روستاییان

در زمان بهره‌برداری از دسترنج‌شان می‌داند (با این‌که در گذرگاه تاریخ در مورد این جشن بزرگ هر گروهی به زعم خود از آن برداشت می‌نموده‌اند) و امیر پازواری را برخاسته از دل روستاییان رنج‌دیده‌ی مازندران.

پیش از ورود به ریشه‌یابی مختصر از جشن شکوهمند مهرگان و سبب برگزاری یادواری امیر پازواری، شایان یادآوری است که برگزاری جشن‌های مردمی در هر کیش و آئینی از دیدگاه روان‌شناختی، عالی‌ترین و پرمایه‌ترین وسیله‌ی پرورش و نیروبخشی روان و تقویت خرد از طریق ماده‌ی مفکوره‌ی بشری، عامل هم‌بستگی انسان‌ها در مواضع گوناگون زندگی، موجب هماهنگی اندیشه و سرور و شادمانی در روند حرکت قرون و اعصار، در عرصه‌ی تفریحات سالم است.

حماسه‌سرای سترگ ما فردوسی توسی می‌فرماید:

چو شادی بکاهد، بکاهد روان

خرد ناتوان گردد اندر میان

بنابراین برگزاری جشن‌های سالم و ارزشمند نیاکان ما نشان‌گر عوامل هم‌گرایی، بسیج‌کننده‌ی توده‌ها به سوی پیوستگی و کنش‌گر رفاه و آسایش برگزار کنندگان و تماشاگران آنان بوده و نیز پیام صلح و دوستی، آشتی و آرام‌زیستی را همواره به ارمغان می‌آورده است.

نیاکان دیرینه سال ما، در روزگاران کهن، جشن‌ها و اعیاد فراوانی داشته‌اند که هر یک دارای جایگاه ویژه و درخور توجه زندگی گروهی بوده و بیان آن‌ها شامل منابع و کتب گران‌مایه‌ی تاریخی - پژوهشی موجود است (چرا که اکثریت میراث فرهنگی افتخارآمیز ما به وسیله‌ی کتاب‌سوزان درنده‌خو به شعله‌های آتش سپرده شده است).

هر یک از روزهای ماه در آئین زرتشت دارای نام بوده و هر روز که با ماه هم‌نام می‌شد، آن روز را پس از انجام امور پاکیزگی، جشن می‌گرفتند، مثلاً روز فروردین در ماه فروردین، روز مهر در ماه مهر (مهرگان) و ...

یکی از جشن‌های طبیعی و موسمی پرشکوه، همین جشن مهرگان است که از اعیاد بزرگ به شمار می‌آمد و از روز شانزدهم مهر که سرفصل زمستان بزرگ و پایانه‌ی موسم تابستان بزرگ و هنگام بهره‌برداری روستاها از محصول کشاورزی بود، آغاز می‌گردید و به مدت شش روز تا ۲۱ مهر که رامروز نامیده می‌شد ادامه می‌یافت. نوروز آغازگر بهار و تابستان بزرگ یعنی پایان فصل زمستان بزرگ قیاس می‌شده و با آداب بسیار گیرا و مفصل برگزار می‌گردیده است.

درباره‌ی علت و انگیزه‌ی نام‌گذاری جشن مهرگان سخن فراوان است که به سبب تنگ‌نای وقت به گونه‌ای بسیار کوتاه و با استفاده از منابع موجود یادآوری می‌شود:

مشهورترین انگیزه‌ها و علل این نام‌گذاری منسوب به جشن مهر یا میترا است که در پهلوی متیر (Matir) و در پهلوی ساسانی میهرگان (Mihragān) و در پارسی باستان میتراکانه (Mitrākāna) نوشته شده، شامل معانی گوناگون مانند محبت، دوستی و پیمان بوده و به خورشید تابان نیز مهر می‌گفته‌اند (چنان‌که هنوز در آبادی‌ها، پای‌کوه‌ها و سایر نقاط تبرستان مهر کردن را برای نیات نیکو در آغاز هر کاری به جای گفتن بسم... به کار می‌گیرند که نشانی از آئین میتراییزم یا مهرپرستی دیرینه‌ی ایرانیان حتی پیش از پیدایش و خشور ایرانی زرتشت است). نام این واژه در سانسکریت متیرا (Matira) و در کتیبه‌های هخامنشی و اوستا میثر (Mecire = Methir) آمده که در دین زرتشت نام یکی از فرشتگان آهورایی می‌باشد و روز شانزدهم مهرماه نیز موسوم به روز مهرایزد است که پیش از ظهور این و خشور ایرانی موضوع مهرپرستی در نزد اکثر قبایل و طوایف جهان به ویژه آریایی‌های هند و ایرانی و حتی در بین رومی‌ها مقام و اعتبار خاصی داشته، مورد ستایش و نیایش بوده است.

میترا،^{۳۲} خدای زمان که مربوط به «مهر» و هفتمین ماه سال است در قاره‌ی اروپا اثرات شگفت‌انگیزی بر جای نهاده. برای تأیید این اثرات پژوهش کوتاهی به‌وسیله‌ی مانفرد کلاوس^{۳۳} به عمل آمده و توسط دکتر سوزان گویری برگردان شد که در صفحات ۱۶۹-۱۷۰ ماهنامه‌ی وزین چیستا (ش ۱۷۲ و ۱۷۳، آبان و آذر ۱۳۷۹) درج گردیده است که بخشی از آن عیناً به این‌جا منتقل می‌شود تا نفوذ آن بیشتر مرکوز اذهان گردد.

«میترا خدای زمان یا به سخنی دیگر خدای سال نیز نامیده شده است. این نظر از آن‌جا پدید آمده است که ترکیب حرف‌های نام او در زبان یونانی، شمار روزهای سال خورشیدی را نشان می‌دهد. از آن‌جا که نظام اعداد در زبان یونانی از ترکیب حروف الفبا پدید آمده است، در علم نجوم تبدیل حروف یک نام به ارزش عددی آن بسیار مورد توجه بوده است. ارزش عددی نام این ایزد، عدد ۳۶۵ روز سال را به دست می‌دهد، به قرار زیر [نظیر ابجد ما که در آن هر حرف نماینده‌ی یک عدد است]:

M	$\mu = 40$
E	$\varepsilon = 5$
I	$I = 10$
θ	$\theta = 9$
p	$P = 100$
A	$A = 1$
Σ	$\S = 200$
$\mu\epsilon\iota\theta\rho\alpha\S = 365$	

^{۳۲} میترا؛ (= مهر): مهر در اوستا و پارسی باستان میترا و در پهلوی میتز نامیده شد. دارمسترر معنی اصلی مهر را دوستی و محبت دانسته است. یوستی گوید: مهر واسطه و رابط فروغ مُحِث و فروغ ازی است، به عبارت دیگر واسطه‌ی بین آفریدگار و آفریدگان است. در گات‌ها کلمه‌ی میتز به معنی عهد و پیمان آمده است. مهر در اوستا از آفریدگان اهورا محسوب شده است و ایزد محافظ عهد و پیمان است و از این رو ایزد فروغ و روشنایی است تا هیچ چیز بر او پوشیده نماند. ماه هفتم و روز شانزدهم هر ماه و یشت دهم اوستا و جشن مهرگان، خاص اوست. (دانشنامه مزدیسنا، ص ۴۴۱).

^{۳۳}) Manfred clauss kult und Mysterien, C. H. Beck. München 1990, s. 173.

از این رو میترا را خدای سال می‌نامیدند و او را با خدای زمان^{۳۴} (که سر شیر داشت) یکی می‌دانستند. بقیه‌ی مطالب این برگردان میترا دارای ویژگی‌هایی از خدایان المپ و دیگر خدایان دیار اروپا است که نشان‌گر باورهای گوناگون آنان است که همواره قابل انطباق با یکدیگر نبودند و نیز پیکره‌ای در این زمینه یافته‌اند که از شهر رُم به «مودنا» (Modena شهری در ایتالیا) منتقل نموده‌اند که این تندیس مجموعه‌ای است از باورهای دینی گوناگون که خواست‌گاه متفاوتی داشته‌اند که پژوهش‌گر اظهار می‌دارد: اما نمی‌توان به درستی تشخیص داد در آن کدام یک از باورهای نجومی، اُرفه‌ای، کلدی، ایرانی و یا یونانی-رومی نقش اساسی ایفا کرده‌اند.»

در اصطلاح نجومی دیرین، نوروز آغاز بهار و اعتدال ربیعی و مهرگان آغاز نیمه‌ی دوم سال یا اعتدال خریفی بود. این جشن در دوران هخامنشیان اعتباری بیش از جشن نوروز داشته، مانند آن جشن به عنوان مهرگان عامه و مهرگان خاصه برگزار می‌گردید و دلایل و شواهد گوناگونی برای برگزاری و انگیزه‌ی این جشن ارائه شده که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف- مردم که از ستم ضحاک ماردوش به ستوه آمده بودند، در این روز با دلاوری و خیزش پرتوفش کاوه آهنگر اسپهانی، بر وی شوریده، در کوه دماوند به بندش نهادند، و فریدون را به جای او بر تخت نشاندند.

اسدی توسی در گرشاسب‌نامه وجه تسمیه‌ی مهرگان را این‌گونه یاد کرده است:

همان سال ضحاک را روزگار
درثم گشت و شد سال عمرش هزار

^{۳۴} خدای زمان در کیش مهر دارای سر شیر و تن انسان است. در ایران این خدا «زروان» نام دارد که جفت توأمان اورمزد و اهریمن را در خود می‌پرورد. او در نبرد فرزندان خود در درازنای دوازده هزار سال زمان کرانه‌مند داور است. این نبرد با پیروزی اورمزد بر اهریمن پایان می‌گیرد.

بیامد فریدون به شاهنشهی
 وزان مارفش کرد گیتی تهی
 سرش را به گرز کئی کوفت خرد
 بیستش، به کوه دماوند برد
 چو در برج شاهین شد از خوشه مهر
 نشست او به شاهی سر ماه مهر
 بر آرایش مهرگان جشن ساخت
 به شاهی سر از چرخ مه برفراخت
 ب- ایرانیان باور داشتند که ایزد مهربان در روز فرخنده‌ی جشن مهرگان،
 روان به کالبد مَشی و مَشیانه (آدم و حوا) و تمامی جانداران دمیده است.
 ج- اردشیر بابکان در روز مهرماه تاج‌گذاری نموده است و ...
 شعرا و اهل قلم، ادبا و پژوهش‌گران از دیدگاه‌های گوناگون در زمینه‌ی
 این جشن بزرگ باستانی آثار گران‌بها و نفیسی بر جای نهاده‌اند. مسعود سعد
 (قرن پنجم و ششم هـ. ق) ابیات زیر را بسیار خوش سروده است:
 روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
 مهر بفرای ای نگار ماه‌چهر مهربان
 مهربانی کن به جشن مهرگان و روز مهر
 مهربانی کن به روز مهر و جشن مهرگان
 جام را چون لاله گردان از نبید باده‌رنگ
 وندر آن ننگر که لاله نیست اندر بوستان
 اما به دید ما افزون بر مطالب زیبای بالا، ارج و شکوهمندی جشن
 مهرگان وابسته به بهره‌برداری روستاییان از دسترنج گران شبانه‌روزی آنان نیز
 بوده که برای تهیه‌ی روزی و ادامه‌ی زندگی انسان‌ها مصروف می‌گردید و در
 آن زمان این رنج‌بران روزی‌ساز، در آبادی‌ها از زمان کاشت و داشت و برداشت

با شیوهی هم‌کاری و هم‌یاری می‌گذرانیدند که بازمانده‌ی آن روش شریف هنوز در آبادی‌های مازندران به عنوان «کایر» (= کاریاری) کاربرد دارد.

شایان یادآوری است که در پایان سخنرانی‌ام مربوط به زمان «زندگی امیر پازواری» که در تاریخ ۱۳۷۶/۱۲/۱۱ در دانشگاه امیرکبیر تهران ایراد نمودم، پیشنهاد کرده بودم که چون امیر پازواری از دل روستاییان و مردم مازندران برخاسته و یادش آن‌چنان استوارانه در کتیبه‌ی یادها ثبت و حک شده که هرگز زدوده نخواهد شد، هر ساله به هنگام بهره‌برداری روستاییان یعنی شانزدهم مهر که هم‌گام با جشن باستانی مهرگان است، همایش‌های بزرگ و کوچک بر حسب توان و امکانات به عنوان یادواره‌ی امیر پازواری در نقاط مختلف (مازندران) برگزار گردد و حال بسیار شادمانم که کاروان عمر و موقعیت زمان به بنده اجازه داد که این وظیفه‌ی کوچک را در «یادواره‌ی شاعر نامدار تبری‌گوی» ما که همواره در دل‌های مردم مازندران جایگاه ویژه‌ای دارد برای نخستین بار در انجمن فرهنگی - ادبی بابل‌های مقیم مرکز افتخاراً به منصفه‌ی اجرا درآورم و کوشش خواهم کرد آنچه را که گرد آورده‌ام به‌زودی به دست نشر بسپارم.

متأسفانه یا خوشبختانه اثری که در مورد کار کشاورزی این شاعر به دست ما رسیده، مبین ناهنجار تولیدی در مواضع امور اجتماعی - طبقاتی، تقسیم کار و یا ذکر امور کشاورزی زمان اوست، ولی چون آثاری ارزنده و معرف اوضاع تاریخی آن زمان است، چند بیتی را، علاوه بر ابیاتی دیگر که مربوط به سایر امور می‌باشد، برای نمونه و تبرک در این جشن تقدیم می‌نمایم:

۱- در نرفتن به جای سردسیر (ییلاق)

خجیره کیجا، هیاهیا^{۳۵} شومی کو
 گندم به درو، بینج^{۳۶} بنشا شومی کو
 کره‌سنگه^{۳۷} دشت، بار گیرمه خاطر تو
 اراده به کوه دارمه، نشومه بی تو
 ای دختر زیبا، باهم به کوه می‌رویم
 [هنگام] گندم درو شده، شلتوک نشانده به کوه می‌رویم
 در دشت کره‌سنگ به خاطر تو بار و بنه بر جای می‌نهم
 اراده‌ی رفتن به کوه دارم، ولی بدون تو نمی‌روم.

۲- از زمین کشاورزی زادگاه خود سخن می‌گوید

امیر بوته: دشت پازوار^{۳۸} خجیره
 گشت پازوار، رو در بهار خجیره
 بی‌ریشه ریکای زلفه‌دار خجیره
 چیت قلم‌کار^{۳۹} بوته‌دار خجیره

^(۳۵) هیاهیا: با هم (به طور تأکید).

^(۳۶) بینج: شالی، شلتوک؛ بینج بنشا binj banešā: شالی کشته، شالی نشا شده، شالی کشت شده.

^(۳۷) کره‌سنگ: منطقه‌ای جنگلی و بسیار زیبا که در سر راه تهران به آمل واقع است.

^(۳۸) پازوار: زادگاه شاعر و منطقه‌ای است دشتستانی و شالیزاری که بین راه بابل به بابلسر (مشهدسر گذشته) واقع است. منظور از دشت در تمام نقاط کشاورزی آبی مازندران و به ویژه در اشعار امیرپازواری همان زمین‌هایی است که در آن‌ها شالی کاشته می‌شود و چون به هنگام بهاران آن منطقه سرسبز و خرم می‌گردد، بسیار تماشایی و قابل گشت و گذار می‌شود.

^(۳۹) چیت قلم‌کار بوته‌دار: از پارچه‌های ملی - محلی بود که از آن برای دوختن لباس و انواع نیازمندی‌های دیگر زندگی استفاده می‌کردند و هنوز در ایران با طرح‌ها و نقشه‌های چشمگیری تولید می‌شود. بهترین مرکز تولید آن شهر هنرپرور اسپاهان است.

امیر گفت: دشت پازوار زیباست
گشت پازوار در فرارسیدن بهار زیباست
پسر ریش نرسته‌ی (امرد) زلف‌دار زیباست
چیت قلم‌کار بوته‌دار زیباست

۳- آزمایش هوش شاعر به وسیله‌ی گوهر (گهر) معشوقه‌ی وی
می‌گویند معشوقه‌ی وی «گوهر، گهر» کودک خردسال خواهرش را در
آغوش گرفته و با روی کاملاً پوشیده از نزدیک مکانی که امیر در آنجا نشسته و
یا مشغول انجام کاری بود گذر می‌کند تا به طریقی ناشناخته خود را به وی
بنمایاند. امیر از وضع حرکات مطلوب، او را می‌شناسد و می‌داند که این شخص
گوهر است که هنوز همسری نگزیده تا نوباوه‌ای در آغوش گیرد. بنابراین
دوبیتی زیر را که با کار کشاورزی در پازوار پیوند دارد، فی‌البديهه می‌سراید و
به گوش گوهر می‌رساند:

امیر بوته که، دشت گیرمه پازواره
بلو دست هائیت مرز گیرمه تیمه‌جاره
ندیمه گو نیته گو، گوک ره ور هئیت داره،
شی نکرده زن، وچه کش هئیت داره

۴- در رابطه‌ی ارباب - رعیتی ستمگرانه

الف- زمین واقع در بلندی

زمین پشت‌کار، ونه سر او نشونه
نشاگر هرچی دسچال کنه، ونه دس فرو نشونه
هرچی خسنه، ونه چش خو نشونه
هرچی حرف زنه، ونه اره چو نشونه

ب - بازگویی در مورد اختلاف طبقاتی

شش درم دونه، وه کتر ا ره کورنه؟
 بوریته آدم، وه گته راه ره کورنه؟
 گسفن لاغر، وه وره کا ره کورنه؟
 رعیت گدا، وه کدخدا ره کورنه؟

ج - سهم کار ظالمانه

ویهار و ویهار و همه جا ویهاره
 آقای جمه یتا، مزیر چاهاره
 آقا گنه: این آیش تنه زواره
 مزیر گنه: آقا مه سر چنه خرواره

پئیز آقا گیرنه انجیلی لیفا ره
 مزیر ورکی پرنه بینج کوپا ره
 شونه مرز سر ونگ کنه شه خدا ره
 تیل بخرده لینگ هسکا دیواره

در پایان، افزون بر این، از فرصت اندک نیز استفاده نموده، برای آن گروه
 از هم‌دیاران و دوستان پارسی زبان که این جشن و یادواره را با تشریف‌فرمایی
 خود مزین و سرافراز فرموده‌اند، ابیات زیر را باهمه‌ی نواقص‌اش به مناسبت این
 موقعیت پیشکش می‌نمایم:

به یاد جشن شاد مهرگانی
 خجسته یادگار باستانی
 به پا کردیم اینک یادواره
 به نام شاعر مازندرانی

امیر پازواری، نام زنده
همان کانون گرم مهربانی
روانش شاد در دیرنده اعصار
گرامی شاعر گوهرفشانی
اگر چه حق مطلب را نگفته
کنون روجا، به کمبود زمانی
به پا بادا همه ساله چنین جشن
به یاد این عزیز جاودانی

روان تاب‌ناک شاعر نام‌دار و زنده در صحیفه‌ی دل‌های مازندرانیان،
درخشنده‌تر، و جشن مهرگان یادگار گران‌مایه‌ی نیاکان پاینده‌تر و فرخ‌تر باد.
جشن مهرگان همه‌ساله پرشکوه‌تر برگزار باد!

تیر ماه سیزه‌شو جشن تیر (تیرگان) در مازندران

از دیرگاه در ایران باستان در هر ماه جشنی به مناسبت هم‌نام شدن روز و ماه^{۴۰} برگزار می‌کردند که سبب شادابی روان و رفع خستگی کارهای روزانه و ماهانه‌ی مردم می‌شد. متأسفانه گروهی از این سنت‌های گرانمند به علت دگرگونی‌های اجتماعی - سیاسی - فرهنگی ... سخت در بوته‌ی فراموشی قرار گرفته است، ولی با همه‌ی ضربات و صدماتی که بر پیکر این جشن‌ها وارد شده، گاه در آسمان فرهنگ و ادب ما برخی از آنها سوسو می‌زند و تاریک‌خانه‌ی روان را جلا می‌دهد. یکی از این جشن‌های شادی‌آفرین که هر ساله با ترتیب ویژه‌ای در اکثر نقاط ایران و به ویژه در تبرستان و اطراف آن نظیر فیروزکوه و دامنه‌های البرز برگزار می‌شده، جشن تیرگان (به نام تیر ماه سیزه‌شو) منسوب به تیر یا تیشتریه (tištarya در اوستا) و تیشتر (tištar در پهلوی) است، و نیز مربوط به ستاره‌ی باران در موسم خزان بود که در عربی به شعرای یمانی و در زبان‌های اروپایی سیریوس (Sirius) نامیده می‌شد و آن را عطارد

^{۴۰} به انتهای همین بخش مراجعه شود. (ضمیمه شماره ۱).

(مرکوری Mercury) نیز می‌گفته‌اند. این جشن در روز سیزدهم آبان (روز تیر) طی مراسم باشکوهی به طور خانوادگی یا گروهی برپا می‌شده و با دومین ماه اعتدال خریفی (پاییزی) هم‌زمان بوده است. در مورد منشأ و انگیزه‌ی تیشتر و تیرجشن نیز در کتب پژوهشی چندی، بحث‌ها و جستارهای جالب و ارزشمندی به عمل آمده که مبین اساطیر و داستان‌های تاریخی-حماسی می‌باشد. فشرده و دست‌مایه و سرچشمه‌ی این نگارش از آن‌ها و آگاهی‌های ذهنی و مشاهدات نگارنده دریافت شده است. یکی از برجسته‌ترین و پذیرش‌پذیرترین این انگیزه‌ها برخوردی است حماسه‌آفرین که در زمان حکمرانی منوچهر (پسر ایرج و نوه‌ی فریدون) با افراسیاب تورانی بر سر تعیین مرز ایران و توران به وجود آمده بود. منوچهر با سپاه ایران در محاصره‌ی تورانیان قرار گرفته و این گرفتاری درست هنگامی ایجاد گردیده بود که منوچهر در تبرستان (که گویا مرکز فریدون و پدرش ایرج در ساری بود) به سر می‌برد، و برای رهایی از این تنگنا مذاکراتی جهت برپایی صلح و آشتی بین منوچهر و افراسیاب به عمل آمده، قرار شد که با موافقت طرفین، یک نفر از سپاه ایران تیری از حدود تبرستان پرتاب نماید، و به هر جا که فرود آمد، همان‌جا مرز ایران شناخته شود. مأموریت اجرای این کار از لشگریان ایران به دلاور و جانبازمردی به نام آرش واگذار شد که او در اوستا به گونه‌ی ارخش (erexša) نامیده شده است. در بیان چگونگی یارایی این کمانکش چیره‌دست و سخت‌کمان یا «آرش شیوا تیر»، یشت هشتم اوستا می‌نویسد:

«پس اهورا! مزدا بر آن تیر نفخه‌ای بدمید و [ایزد] آب و

[ایزد] گیاه و میثر [= مهر = Mithra] دارنده‌ی دشت‌های فراخ

(Vourugaoyaiti) برای گذر تیر راهی بازگشودند»^{۴۱}

و نیز در ادامه در فرهنگ نام‌های اوستا گفته شده است:

^{۴۱} فرهنگ نام‌های اوستا، تألیف هاشم رضی، کتاب اول، ص ۱۴۰.

«در اوستا اِرخش که در پهلوی آرَش āreš گشت، با لقب خشوی‌وی ایشو (Khashwivi Ishu) به معنی دارنده‌ی تیر تیز و روان ذکر شده است.»^{۴۲}

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در بخش «جشن نیلوفر در خردادماه و عید تیرگان» چنین گزارش می‌دهد:

«روز سیزدهم آن (تیرماه) روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام، و برای این عید دو سبب است. یکی آن است که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت، منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به اندازه‌ی پرتاب یک تیر در خور به او بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد به اندازه‌ای که به سازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و «آرش» را که مردی با دیانت بود حاضر کردند، گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاپ کنی و آرش برپا خاست و برهنه شد و گفت: ای پادشاه و ای مردم! بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحتی و علّتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را بیاندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود. ولسی من خود را فدای شما کردم. سپس برهنه شد و به قوّت و نیرویی که خداوند به او داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به

^(۴۲) همان.

اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب به همین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آن را عید گرفتند.

منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود، به قسمی که دیگر به آرد کردن گندم و پختن نان نمی‌رسیدند، زیرا طول می‌کشید و گندم و میوه‌های کال را که هنوز نرسیده بود می‌پختند و بدین جهت پختن میوه و گندم در این روز رسم شد. و برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می‌باشد که تیرگان کوچک است و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در این روز خبر آوردند که تیر به کجا افتاده و در این روز مردم آلات طبخ و تنورها را می‌شکنند، زیرا در این روز بوده که از افراسیاب رهایی یافتند و هر یک به کار خود مشغول شدند.

سبب دوم آن است «دهوفذیه» که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی در آن و «دهقنه» که معنای آن عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است با هم توأم‌اند که عمران دنیا و قوام عالم بدانهاست و فساد عالم با این دو اصلاح می‌پذیرد و کتابت در تلو آن و مقترن به این دو می‌باشد اما دهوفذیه از هوشنگ مادرش و دهقنه را برادر دیگر او رسم نموده و نام این روز تیر است که عطارد باشد که ستاره‌ی

نویسندگان است و در این روز بود که هوشنگ نام برادر خود را بزرگ گردانید و دهقنه را به او داد و دهقنه و کتابت یک چیز است و این روز را از راه اجلال و اعظام عید گردانیدند و در این روز هوشنگ مردم را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نیز به همین کار امر کرد و از این روز ملوک و دهقانان و مؤبدان و غیرایشان این لباس را پوشیدند و تا روز گشتاسب از راه اجلال کتابت و اعظام دهقنه این رسم باقی بود و در این روز ایرانیان غسل می‌کنند و سبب آن این است که چون کیخسرو از جنگ با افراسیاب برگشت در این روز به ناحیه‌ی ساوه عبور نمود و به کوهی که به ساوه مشرف است بالا رفت و تنها خود او بدون هیچ‌یک از لشکریان به چشمه‌ای وارد شد و فرشته را دید و فی‌الفور مدهوش شد، ولی این کار با رسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد و قدری از آب چشمه بر روی کیخسرو ریخت و او را به سنگی تکیه داد ... رسم اغتسال و شست و شوی به این آب و دیگر آب‌های چشمه‌سارها باقی و پایدار ماندند از راه تبرک، و اهل آمل در این روز به دریای خزر می‌روند و همه روز را آب‌بازی می‌کنند»^{۴۳}

گردیزی مناسبت این جشن را در زین‌الخبار چنین نگاشته است: «تیرگان، سیزدهم ماه تیر، موافق ماه است. و این آن روز بود، که آرش تیر انداخت. اندر آن وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد و منوچهر را گفت: هر جا که تیر تو برسد

^{۴۳} آثارالباقیه. ابوریحان بیرونی، ترجمه: اکبر دانا سرشت، ص ۲۸۷ - ۲۸۹.

(از آن تو باشد). پس آرش تیر بیانداخت، از کوه رویان و آن تیر اندر کوهی افتاد میان فرغانه و طخارستان. و آن تیر روز دیگر بدین کوه رسید، و مغان دیگر روز جشن کنند و گویند: دو دیگر اینجا رسید. و اندر تیرگان پارسیان غسل کنند، و سفالین‌ها و آتش‌دان‌ها بشکنند و چنین گویند که مردمان اندرین روز از حصار افراسیاب برستند، و هر کسی به سر کار خویش شدند، و هم اندرین ایام گندم با میوه بپزند و بخورند و گویند اندر آن وقت همه گندم پختند و خوردند که آرد نتوانستند کرد زیرا همه اندر حصار بودند.»^{۴۴}

و نیز ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی (بدون تشدید با تخفیف دال) جغرافی‌دان اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) در مورد برگزاری جشن تیرگان در بخش سرزمین کوهستان و در موضوع شگفتی‌ها آورده است که:

«در حومه‌ی کاشان کوهی هست که آب مانند عرق از آن می‌چکد ولی جریان نیابد، و چون هر سال روز تیر (سیزدهم هر ماه پارسی) از ماه تیر باشد مردم در آنجا گرد آیند و ظرف‌ها بیاورند، پس هر دارنده‌ی ظرف با یک دستک بر کوه کوبیده گوید، برای فلان کار از آب خود به ما بیاشامان!»^{۴۵}

مطالب، مسائل و روایات بسیاری در مورد و مناسبت این جشن حماسی وجود دارد که در طاقت و گنجایش این مقام نیست. شایان یادآوری است که در گاه‌شماری کهن معنی تیر ماه همان موسم پاییز است.

^{۴۴} آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز. محمود روح الامینی، نشر آگاه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰ (برگرفته از زین‌الخبار گردیزی صفحه ۵۱۸).

^{۴۵} احسن استقاسیم فی معرفة الاقالیم. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه دکتر علی‌نقی منزوی، بخش دوم، ص ۵۹۳.

التفهیم می‌نویسد:

«تیر ماهی یکی از دلایل استعمال تیر ماه است به معنی فصل پاییز به جای آن که در کتب هیأت اعتدال خریفی می‌گویند و مطابق گاهشماری امروز باید اعتدال تیر ماهی گفت. یکی از معانی کلمه‌ی تیر در قدیم مطلق فصل پاییز و احياناً به معنی آغاز آن فصل است و به این معنی در لغت‌نامه‌ها و نظم و نثر قدیم بسیار آمده است. در مقدمه‌الادب زمخشری کلمه‌ی «مهرجان» که مرادف «مهرگان» است به «پائیز، وقت خزان، تیر ماه» تفسیر شده. فرهنگ اسدی نیز یکی از معانی تیر را فصل خزان نوشته است. عنصری گوید:

اگر به تیر مه از جامه بیش باید تیر

چرا برهنه شود بوستان چو آمد تیر

امیر معزی می‌گوید:

کنون که خور به ترازو رسید و آمد تیر

شدند راست شب و روز چون ترازو و تیر

خلاصه این‌که «تیر ماه» در عرف شعرا و ادبا و نویسندگان

قدیم به معنی فصل خزان و پاییز بسیار به کار رفته است نه

درخصوص تیر ماه تابستانی. شاید استعمال تیر و تیرماه در

معنی فصل خزان یادگار باقی مانده‌ی نوعی از گاه‌شماری

قدیم ایران باشد که تحویل سال را از اول تابستان

می‌گرفتند.^{۴۶}

^(۴۶) التفهیم. ابوریحان بیرونی، صص ۷۰۰ - ۷۰۱.

اسدی توسی نیز گفته است:
 گهی نوبهار آید و گاه تیر
 جوان است گیتی گه و گاه پیر
 اما فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه‌ی ویس و رامین که دیوان لطیف
 عاشقانه است از تیراندازی آرش چنین یاد کرده است:
 اگر خوانند آرش را کمانگیر
 که از ساری به مرو انداخت یک تیر
 تو اندازی به جان من ز گوراب^{۴۷}
 همی هر ساعتی سد تیر پرتاب
 دولت‌شاه سمرقندی با تأیید مطلب بالا می‌نویسد:
 «... و این بیت از داستان ویسه و رامین از نظم نظامی
 عروضی آورده می‌شود تا وزن ابیات آن نسخه معلوم باشد.
 از آن گویند آرش را کمانگیر
 که از آمل به مرو انداخت او تیر
 و حقیقت این حال آن است که آرش برادرزاده‌ی طهمورث
 است و اقالیم را قسمت کرده‌اند و آن دیواریست که حالا اثر و
 اطلال آن باقیست از حدود آمل تا ابیورد و مرو و آن طرف
 جیحون تا حدود فرغانه و خجند می‌کشد و آرش از عم التماس
 کرده که یک تیر پرتاب در قسمت ملک عم از او مضایقه نکند و
 عم هم یک تیر پرتاب بدو داده و حکما تیری مجوف کرده‌اند از
 سیماب و ادویه پر کرده و قوت داده تا در وقت طلوع آفتاب

^{۴۷} گوراب: ده کوچکی در جنوب دولت‌آباد ملایر. مینورسکی آرد: از این توصیف [توصیفی که در ویس و رامین از گوراب شده] جای تردیدی نمی‌ماند که گوراب همان جوراب است که جغرافی‌نویسان عرب آن را در ملتقای راه‌های نهبوند و همدان به کرج ذکر کرده‌اند. «لغتنامه دهخدا».

مقابل آفتاب انداخت و حرارت آفتاب آن را جذب کرده و از حدود آمل به مرو رسید و در بعضی تواریخ این صورت را نداشته‌اند و این حالت از عقل دور می‌نماید که تیری مستعمل چهل مرحله برود، اما شیخ بزرگوار آذری علیه‌الرحمه در جواهرالاسرار می‌آورد که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا اعلی‌الله درجته این صورت را منکر نیست و می‌گوید که از حکمت دور نیست. تأویل آن است که دیهی باشد در یک فرسنگی مرو، آمل نام، همچنان که دیهی است در سمرقند، سبزوار نام و در خوارزم دیهی است بغداد نام.^{۴۸}

در مورد مکان تیراندازی در شعر ویس و رامین ممکن است اشتباهی به‌وسیله‌ی نساخان یا در هنگام چاپ رخ داده باشد. مکان تیراندازی آمل درست‌تر از ساری است.

^{۴۸} تذکره الشعراء، تصنیف دولتشاه سمرقندی، تهران، انتشارات پدیده خاور، ۱۳۶۶، ص ۴۹.

چگونگی برگزاری این جشن به عنوان تیر ماه سیزه‌شو در مازندران (تبرستان)

آئین تیر ماه سیزه‌شو را با دو بیتی از امیر پازواری که نماد بهترین و
نام‌دارترین شعرای تبری‌گوی تبرستان است آغاز می‌کنم،
امیر بوته: تیرما سیزه‌شو خجیره
دوس لبون شربت او خجیره
کمون برفه و چش سیو خجیره
عیده شو با یار سینه سو خجیره^{۴۹}
امیر گفته است: شب تیرماه سیزه زیباست
شربت آب لبان دوست نیکوست
کمان ابرو و چشم مشکین زیباست
شب عید با نور سینه‌ی دوست زیباست.
کتاب «آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز» می‌نویسد:
«نشانه‌های برگزاری جشن تیرگان، از قرن ششم به بعد،
در سندهای تاریخی اندک است. در روزگار ما، فقط در
شهرهای مازندران مراسم تیر ماه سیزه‌شو برجای مانده است.
تیرماه در تقویم مازندرانی (مانند تقویم فرس قدیم) مصادف با
آبان ماه در تقویم جلالی (تقویم امروز ایران) است. محاسبه

^{۴۹}) amir bautè tirmā sizzè šou xējirè. / Dousse laboune šarbête ou xējirè. / Kamoun
barfe vo čēše siyou xējirè. / Aydešou bā yāre sinè sou xējirè.

فصل‌ها، فعالیت‌های کشاورزی و جشن‌های کهن بر پایه‌ی تقویم

محلی مازندرانی تا یک نسل پیش رایج بود.^{۵۰}

استاد صادق کیا نیز می‌نویسد:

«جشن‌های باستانی در این گاهشماری (گاهشماری و

جشن‌های طبری) بازمانده پس از جشن نوروز از همه نامی‌تر

تیرماه سیزه (سیزده تیرماه) است که این همان جشن تیرگان یا

آبریزگان است که در روز تیر (سیزدهم) در ماه تیر در سراسر

ایران گرفته می‌شد. نام دیگر این جشن در شرح بیست باب ملا

مظفر «نوروز طبری» یادشده.^{۵۱}

و این نوروز تبری یا تیر ماه سیزه‌شو همه ساله در تمام نقاط تبرستان و اطراف دامنه‌های البرز با ترتیب خاصی برگزار می‌شد که هنوز هم در برخی از نواحی دوردست شهرها که کمتر دست‌خورده مانده است برگزار می‌گردد و به نگاه نگارنده دوام و بقای این آئین زیبا در شهرها و آبادی‌های مازندران و دامنه‌های البرز بدین علت است که حماسه‌ی آرش کمانگیر در این دیار تجلی کرده، چرا که جایگاه پرتاب تیر از کوه دماوند و یا رویان (مازندران) بوده. مرکز فرماندهی فریدون و پسرش ایرج در شهر ساری قرار داشته که برادران ایرج بر وی رشک برده و با ریا و نیرنگ، در ورامین به قتلش رسانده بودند. پسرش منوچهر که مورد بحث ما در این مقوله است، به خون‌خواهی پدر، عموهای خود سلم و تور را که نقشه قتل او را که جانشین پدر شده بود در همان ورامین طرح کرده بودند، با هوشیاری دریافته و سر هر دو را بریده به نزد پدربزرگ خویش فریدون به ساری فرستاد. فریدون دستور داده بود که دو گنبد در پشت سر امامزاده یحیی و سید زین‌العابدین ساری ساختند و آن دو را در آنها دفن

^{۵۰} آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز، ص ۱۰۵.

^{۵۱} واژه‌نامه‌ی طبری. صادق کیا، ص ۲۴۸.

نمودند که همه‌ی آنها در اثر زلزله‌ی سال ۱۸۰۹ میلادی به کلی ویران گردیده، با خاک یکسان شده است. امیر پازواری نیز در ضمن یکی از اشعار خود از سلم و تور ساری یاد کرده است:

ساری تش هایره تا سلم و تور بسوزه
آدم نانجیب پر گور بسوزه.^{۵۲}

ترانه‌ی زیر نیز گواه ارزشمند و راستینی برای برگزاری جشن تیر ماه سیزه‌شو تا سال‌های پسین در آبادی‌های تبرستان است. در این ترانه فردی از مطلوب خود گله می‌کند که چرا به قرار و پیمان خود وفا نکرده، با این‌که دو هفته از وعده سپری شده و تیر ماه سیزه‌شو هم فرا رسیده و پایان یافته، خرمن نیز کوبیده شده، به پیمانگاه نیامده تا با دیدار یکدیگر، رنج و غم هجران را به پایان برسانند بدین‌قرار:

سه پنج روز، پونزه بیه، ته نمویی
تیره ماه سیزه بیه، ته نمویی
مره وعده هدائی سر خرمن
خرمن کر بزه بیه، ته نمویی.^{۵۳}
سه پنج روز، پانزده روز شد، تو نیامدی
[هنگام] تیره ماه سیزه شد، تو نیامدی
با من وعده کردی که هنگام خرمن‌کوبی [می‌آیی]
خرمن هم کوبیده شد [اما] تو نیامدی.

^{۵۲}) Sari taš hayre tā salm-o-tour basouze. / Ādème nānajibē pèrè gour basouze.

^{۵۳}) Sê panj rouz pounzê bayyê tē nēmouzi / Tirê mäh sizzê bayyê tē nēmouzi / Mêrê vazdê hêdâzi sare xarmên / Xarmên kar bazê bayyê tē nēmouzi.

این مختصر گواه بر قرابت جشن تیرگان و ادامه داشتن سالیان دراز آن در دیار تبرستان است.

شایان یادآوری است رسومی که شب پیش از تیر ماه سیزه‌شو در تبرستان انجام می‌شد و استاد صادق کیا نیز در صفحات ۲۴۸/۲۴۹ واژه‌نامه طبری گزارش کرده‌اند عبارت بودند از:

۱- سرگرمی‌های نوجوانان و جوانان

افکندنی‌ها: شامل شال افکنی و جوراب افکنی بود.

الف - شال افکنی، شال‌انگنی (شال‌اینگنی): اصولاً در اکثر نقاط ایران به‌ویژه در روستاها و کوهستان‌ها رسم شال افکنی در روزهای جشن عروسی و اعیاد سنتی مورد توجه بود. به هنگام برگزاری این‌گونه جشن‌ها کودکان، نوجوانان و اشخاص به‌طور ناشناس شال یا پارچه‌ی بلندی را از روزنه‌ی پشت‌بام خانه‌ها آویزان می‌کردند و صاحب‌خانه نسبت به هوش و دریافت خود برابر سنت‌های محلی چیزی فراخور حال شال افکن و توان خود به نوک شال یا پارچه‌ی بلند می‌بست تا آن را به بالا بکشد.

در آذربایجان نیز رسم شال افکنی در عروسی‌ها و جشن‌ها معمول بوده و آن را به زبان آذری «شال سالماخ» به همان معنای «شال افکنی» می‌گفتند و به‌ویژه در ایام عروسی و عید نوروز از روزن خانه‌های قدیمی که به منزله‌ی هواکش بود، به همان روش بالا، شال را می‌افکندند که بسیار دل‌انگیز و مفرح بود. استاد محمدحسین شهریار از این سنت زیبا و شادی‌آفرین افزون بر این که در بند ۲۷ «حیدر بابایه سلام» ذکر می‌کند، در منظومه‌ی «هذیان دل» نیز از این رسم سخن می‌گوید:

یاد، آن شب عید، کان پری دید

آویخته شال من ز روزن

چون من همه شاد و غلغل شوق
بر هر در و بام و کوی و برزن
یک جوجه، دو تخم مرغ رنگین
بستند به شال گردن من
یاد، آن شب عید، یاد از آن شب^{۵۴}

استاد خود در پاداش این شال افکنی مربوط به بند ۲۷ «حیدر بابایه

سلام» می‌نویسد:

«در خانه‌های روستایی وسط خانه، روزنه‌ای کار می‌گذارند که غرض اصلی تهویه و بیرون کردن دود تنور است، ولی ضمناً کارهای دیگری هم با آن روزنه صورت داده می‌شود. از جمله یکی موضوع نامزدبازی است با کیفیت مخصوص خود به طوری که در یکی از قطعات افسانه‌ی شب به نام «نامزدبازی دهقان» آن را شرح داده‌ام و دیگری در شب‌های عید نوروز موضوع «شال آویزان کردن» است.

به این ترتیب که از شب چهارشنبه‌سوری به بعد اشخاص به طور ناشناس به پشت‌بام خانه‌ها رفته و شال‌های رنگین خود را آویزان می‌کنند، یعنی عیدی می‌خواهیم. صاحبخانه باید نسبت به فراست خود حدس بزند که این ناشناس کیست و چیزی به فراخور حال خود و متناسب با او به رسم عیدی به نوک شال او ببندد. عیدی‌های آن وقت بیشتر جوراب‌های پشمی گلداز، دستمال‌های ابریشم، سازدهنی بچه‌ها، جوجه

^{۵۴} کلیات ۵ جلدی دیوان شهریار (مکتب شهریار)، ص ۵۶۴.

مرغ‌های زیبا، تخم‌مرغ‌های رنگی، آجیل و شیرینی و از این قبیل
بود.»^{۵۵}

غرض از ذکر این موضوع نمایاندن آئین شال‌افکنی در جشن‌ها و
عروسی‌ها در اکثر نقاط ایران بوده است.

ب) جوراب‌افکنی: صمصام‌الدین علامه در صفحه‌ی ۱۱۰ یادگار فرهنگ
آمل در مورد جوراب‌افکنی بچه‌ها به داخل خانه‌های همسایگان می‌نویسد:
«بچه‌های گذر، ساقه‌ی جورابی را به نخ درازی می‌بندند و
بی‌خبر وارد خانه‌ی همسایه می‌شوند و آن را داخل اتاق خانه
پرت می‌کنند. چون صاحبخانه آشنا به این معمول است، با
خوشحالی آن را پذیرفته، به قدر قوه‌ی خود پول یا خوراکی در
توی جوراب ریخته و سپس به خارج می‌گذارد. صاحب
جوراب آن را می‌گیرد و همین عمل را در سایر خانه‌ها انجام
می‌دهد.»

این عمل اکنون در بوته‌ی فراموشی رفته ولی به جای آن به شکل‌های
دیگری انجام می‌شود که در مبحث لال زنه شیش و لال‌شو یادآوری گردیده
است.

II- شب‌نشینی، فالگیری‌ها، مشغولیات.

«دیگر از رسم‌های تیر ماه سیزده‌شو فال گرفتن است
(بیشتر از دیوان خواجه) و همچنین فال‌گوش که آن را به طبری
گوش‌داری و گوش‌یاری و گوشاری و گوش‌کشی می‌خوانند و

^{۵۵} کلیات اشعار ترکی شهریار به انضمام حیدر بابایه سلام، ص ۲۶۵.

نیز در این شب شمع‌های بسیاری می‌افروزند و در سراسر خانه می‌گذارند و در پاره‌ای جای‌ها هنگامی که از خانه بیرون می‌آیند شمعی در دست دارند و راه می‌روند. در این شب سیزده گونه خوراک و میوه باید خورد و هر که نامزدی دارد برای او چیزی می‌فرستد که آن را سیزدهی می‌خوانند و در پاره‌ای جای‌ها به «شونشیر» یا «شونشین» (شب‌نشینی) می‌روند.^{۵۶}

اما در این مورد استاد محمود روح‌الامینی می‌نویسد:
 «از برگزاری جشن تیر ماه سیزده‌شو، که در کتاب شرح بیست باب ملا مظفر، از آن به نام نوروز طبری یاد شده؛ در سوادکوه، سنگسر، شهمیرزاد، دماوند، بهشهر، دماغان، ماها [از دهستان هبله رود فیروزکوه]، ساری، بابل، آمل، نوشهر، شهنسوار [تنکابن کنونی] و طالقان خبر داریم.»
 و نیز در مورد نحوه‌ی شب‌نشینی در شب سیزدهم آبان‌ماه خبر می‌دهند که:

«در شب سیزدهم آبان‌ماه، خانواده‌ها و خویشاوندان نزدیک در خانه‌ی بزرگ فامیل، با تدارکات قبلی جمع می‌شوند. این گردهمایی با پذیرایی و اجرای مراسمی که ویژه‌ی این شب است، تا دیر وقت ادامه می‌یابد. در اینجا می‌کوشیم با بهره‌گیری از گزارش‌ها، مصاحبه‌ها و مشاهده‌ها به شرح آن بپردازیم.

^{۵۶} واژه‌نامه‌ی طبری. صادق کیا، ص ۲۳۹.

در این شب افزون بر خوراکی‌هایی که مناسب مهمانی است و هر کسی به اندازه‌ی امکان خود در تهیه‌ی آن می‌کوشد، بنا بر رسم محل و مناسبت فصل، آجیل و میوه و تنقلات و شب‌چره تدارک می‌بینند. تنوع خوراک‌ها زیاد است...

در اکثر نقاط مازندران انواع تنقلات و خوراکی‌های این شب را خاچی (خارجی، خاره‌چی یعنی چیز خوب) می‌نامیدند که بسته به وضع و موقعیت نقاط مختلف عبارت بودند از: شیرینی (اعم از بازاری یا خانگی)، پرتقال، انار، هندوانه، خربزه، پسته، کشمش، گندم برشته، بئودونه [دختردونه و بادونه در سوادکوه]، انواع تخمه، نخود برشته، گردو، شاه‌دانه، سنجد. باید در این شب‌نشینی غذایی از سیزده نوع مواد خوراکی پخت که آن را سیزده‌چی می‌نامند که استاد روح‌الامینی در صفحه‌ی ۱۱۰ کتاب آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز از آن یاد کرده‌اند.

دیگر از خوراکی‌های ویژه‌ی این رسم سه خوراک معروف دیگر است که جزء پرشگون‌ترین خوراک‌ها در برخی از نواحی مازندران به شمار می‌آمد، بدین‌قرار:

الف - پیسه گنده، پیسه گنه (Pissë gëndë, Pissë gënnë):

خوراکی است مرکب از آرد برنج، پودر مغز گردو، شکر یا عسل یا نی‌شکر و یا شیرهی خرمالو (خرمالوی جنگلی) که بسیار خوشمزه و سنتی مورد توجه است. برای پختن آن ابتدا برنج و شکر را در دیگ ریخته، پس از نیم‌پخته شدن و قل‌زدن، در ظرف دیگری مانند لگن می‌ریزند. سپس عسل یا شکر، آرد برنج و پودر مغز گردو را به آن می‌آمیزند و آنگاه این مایع خمیرگونه‌ی بدست آمده را مانند کوفته با دو مشت دست به اندازه‌ی لیمو یا پرتقال محلی درمی‌آورند. برای اینکه گلوله‌های آماده شده به هم نچسبند، در ظرف سینی یا مجمعه‌ای



که قبلا در آن آرد زده‌اند می‌غلطانند تا آرد جذب آنها شده، برای خوردن آماده گردد.

ب - پشت زیک، پشت زیک (Pěště zik, běště zik):

نوعی حلوا کنجدی بود که اغلب اوقات با شکر سرخ مازندران تهیه می‌شد. بدین‌گونه که شکر سرخ (نی‌شکر) را پس از قوام آوردن در ظرف پنهانی ولو می‌کردند و مالش می‌دادند تا خوب پهن شود. آنگاه روی آن را کنجد بوداده یا پودر مغز گردو می‌ریختند و سپس با دسته‌سنگ (سنگ ویژه کوبیدن مواد آشپزخانه‌ای) به جای وردنه، می‌کوبیدند و پخش می‌کردند تا خوب به شکل ورقه درآید و بعد آن ورقه را با قیچی یا کارد به قطعاتی کوچک به اندازه‌ی شیرینی‌های معمولی به شکل مربع، لوزی یا مستطیل برش می‌دادند و در این جشن و سایر جشن‌های سنتی - محلی و میهمانی‌ها مصرف می‌نمودند. وجه تسمیه‌ی آن گویا بدین علت است که چون روی شکر یا عسل قوام آمده کنجد می‌پاشیدند که به شکل پره‌های پشت زیک (صلصل) که نوعی گنجشک است جلوه می‌نمود، آن را بدین نام نامیدند. گاه برای ترد شدن اندکی ترشی می‌افزودند تا برای خوردن پیران و کودکان آسان‌تر شود. در مناطقی که شکر سرخ یا نی‌شکر مازندران موجود نبود، از شیرهی خرما لوی جنگلی یا شکر سفید استفاده می‌کردند.

ج - حلوا گندله (حلوا گندلک) hělvā gěndělě, hělvā gěndělěk:

نوعی شیرینی بود که از آرد برنج و شکر درست می‌کردند و بسیار خوش خوراک و مطبوع بود. مرکب از دو واژه‌ی حلوا که معنای آن معلوم است و گندله یعنی گلوله شده، که با دست یا داخل استکان قالب‌گیری می‌شد و بدان

شکل درمی‌آمد. این خوراک افزون بر این جشن در جشن‌های دیگر نیز تهیه می‌گردید.

فال‌گیری‌ها

فال‌هایی که در این شب می‌گرفتند عبارت بود از:

۱- **فال سینجاق (سنجاق، یا سوزن):** در بعضی از روستاهای مازندران مانند روستای زادگاه من بندارکلا در بابل نوعی فال‌گیری به عنوان «فال سینجاق» که در اکثر جشن‌های محلی نیز مرسوم بوده، در این جشن نیز اعمال می‌شده و روش آن چنین بود که سینجاق یا سوزنی را در دامن نیت کننده اعم از مرد، زن، نوجوانان، جوانان یا نامزددارها (اکثرا برای زنان و دختران دم بخت) به شکل کوک زدن فرو می‌کردند. سپس زن یا مردی از اهل خانواده، همسایگان و آشنایان نزدیک چند شعر یا ترانه‌ی محلی را با صدای آوازی یا سخنگویی می‌خواند. پس از پایان، شنوندگان حاضر در جلسه از مفاهیم ابیات دآوری می‌نمودند که فال نیک یا بد آمده. روی هم‌رفته این کار بر شعف و شادی حضار می‌افزود و شگون ویژه‌ای داشت که گاه از شدت شادی آفرینی منجر به کف‌زدن و هورا کشیدن حاضرین می‌شد.

۲- **فال حافظ:** استاد محمود روح‌الامینی در این مورد می‌نویسد:

«از رسم‌های دیگر تیر ماه سیزده‌شو فال گرفتن با دیوان حافظ است که در شهرها، روستاها و تقریباً همه‌ی خانه‌ها حتی اگر لال هم به خانه نیاید مرسوم است. در این شب و شب یلدا برای همه‌ی حاضران فرصتی است که خوب و بد نیت خود را از حافظ، که «به شاخ نبات» قسم‌اش داده‌اند، جویا شوند. در روستاها و خانواده‌هایی که «حافظ‌خوان» نباشد، حاضران با

دوبیتی خواندن فال می‌گیرند»^{۵۷} [که چگونگی آن در فال‌گیری با سنجاق هم گفته شد].

۳- فال گردو (پَکّا): البته پکابازی‌های مختلف دارد که اکثراً به‌وسیله‌ی برد و باخت آن با همان گردو به عمل می‌آید و کوتاه شده از دو واژه‌ی پهن و کا یعنی بازی است که با هم می‌شود بازی پهن کردن، زیرا شخص تعدادی گردو را در بین دو کف دست بسته می‌چرخاند و آنها را در زمین پخش و پهن می‌نماید. سپس نیت کننده یکی از آنها را از زمین برداشته، می‌شکند و چگونگی و کیفیت مغز گردو مؤید مرغوا یا مروا (برد یا باخت) است.

۴- گوشاری (=گوشیاری، گوشداری، گوش‌کشی): فالگوش. صمصام‌الدین علامه می‌گوید:

«در موقع غروب آفتاب، زنها چادر به سر کرده، به عنوان فالگوش سر چهار راه می‌ایستند و مخصوصاً بسیار به این عمل عقیده‌مندند. اگر حرف بدی از رهگذر بشنوند آن را وحی منزل دانسته، و طوری متأسف می‌شوند که نمی‌توان حدی بر آن قائل شد.»^{۵۸}

^{۵۷} همان کتاب، ص ۱۱۱.

^{۵۸} یادگار فرهنگ آمل. صمصام‌الدین علامه، ص ۱۱۰.

III - لال زنه شیش - لال شو (Lāl zane šiš - Lāle šou)

لال زنه شیش (لال ترکه‌زن) یا لال شو (لال شب = شب لال): واژه‌نامه‌ی طبری می‌نویسد:

«کسی به صورتی که شناخته نشود به خانه‌ای می‌رود و شیشی (ترکه‌ای) در دست دارد و چنان می‌نماید که لال است و اهل خانه را با آن می‌زند تا آن‌که چیزی به او بدهند. این زدن را شگون برای تندرستی می‌دانند»^{۵۹}

نقش لال‌بازی در جشن «تیر ماه سیزه‌شو» در نقاط مختلف مازندران با دگرگونی‌های اندکی اجرا می‌شد. مثلاً در مواردی کسی که نقش لال را بازی می‌کرد در غروب روز دوازدهم تیرماه (آبان‌ماه پارسی کنونی) قبل از اجرای نقش وارد رودخانه‌ای که آبش سرد بوده می‌شد تا از شدت سرما زبانش بند آید و در مدت اجرای این طرح هم قادر به سخن گفتن نباشد و هم این که اصلاً نباید به سخن آید. رودخانه را در روستاها «درکا» (dērkā) می‌نامیدند که دگرگون شده‌ی دریوک (dēryouk) یعنی دریای کوچک (دریایک) می‌باشد. شخص دیگری با این ترکه‌زن هم‌کاری می‌کرد که مشهور به «لال مار» (Lalē mār = مادر لال) بود. او موظف بود که در غروب همان روز ترکه‌هایی از درخت توت را که «توت شیش» (toutē šiš) یا «توت شیشک» (toutē šišek) [ترکه کوچک توت] نامیده می‌شد تهیه نماید. این هر دو می‌بایست در شامگاه وارد خانه‌ی همسایگان شوند. بدین‌گونه که ابتدا «لال‌زنه شیش» (آن‌که با ترکه می‌زند) وارد خانه‌ی همسایه می‌شد و افراد خانه را آهسته با شیش (ترکه‌ی توت) می‌زد و سعی می‌کرد که بیماران و پیران را رعایت نماید. سپس همگان را در درون خانه گرد می‌آورد و به سوی در خروجی راهی می‌شد و لال مار

^{۵۹} واژه‌نامه‌ی طبری، صادق کیا، ص ۲۴۸.

(Lălě mǎr) که با کیسه و ترکه‌هایی در دم در صاحب‌خانه چشم به راه بود، با کیسه در دست وارد خانه می‌شد. صاحب‌خانه مناسب با موقعیت و چگونگی زندگی مقداری پول، برنج، نی‌شکر مازندرانی، عسل، پیسه گنده، جوراب پشمی رنگی و امثالهم در درون آن کیسه می‌نهاد و تحویل «لال مار» می‌نمود. در اکثر روستاهای گذشته که سقف خانه‌ها با گالی (نوعی جگن) پوشانده می‌شد، صاحب‌خانه آن شیش (ترکه‌ی توت) را در زیر سقف که چاج (čaj) یا چاج (čäč) نامیده می‌شد، جای می‌داد و چنین باور داشت که این لال شیش یا توت شیشک برکت خانه و بام را زیاد می‌کند (زیرا بام به منزله‌ی انباری برای نگاه‌داری محصولات تولیدی کشاورز و اثاثیه‌ی منزل بود) و از رخنه‌ی جانداران موذی در محصولات و از ورود دزد به بام جلوگیری می‌نماید و آنها را محفوظ نگاه می‌دارد. این ترکه تا تیرماه سیزده‌ی سال بعد نگهداری می‌شد.

لازم به یادآوری است که لال مار به هنگام مراجعه به هر خانه‌ای به محض ورود به حیاط ترانه‌ی زیر را با آواز بلند می‌خواند و صاحب‌خانه را نسبت به ورود خود آگاه و جلب می‌نمود، بدین گونه:

لال بموآ، لال بمو. پار بورده امسال بمو. اسپه اسب سوار بمو.⁶⁰

لال آمد و لال آمد. پارسال رفت و امسال آمد. سوار اسب سپید آمد.

بچه‌ها و نوجوانان هر منطقه ترانه‌های زیر را در کوی و برزن با آواز بلند می‌خواندند و فرارسیدن جشن تیر ماه سیزده‌شو را مژده می‌دادند:

لال انه و لال انه

پار بورده، امسال انه

اسبه اسب (کره اسبه) سوار انه

آبی پهن شلوار انه⁶¹

60) Lăl bēmou ā, lāl bēmou. pâr bourdê amsāl bēmou. špe asbê sêvâr bēmou.

⁶¹ در سوادکوه، آبی پشم شلوار انه (= با شلوار پشمی آبی می‌آید).

جمه قلمکار انه
هر سالی یک وار انه
نشکیه لال پاشنه
اما نویم شرمه.^{۶۲}

به همان وزن فولکلوریک برگردان شد:
لال میاد و لال میاد
پار رفت و امسال میاد
سپید اسبو سوار میاد
آبی پهن شلوار میاد
جامه قلمکار میاد
هر سالی یک وار میاد
نشکنه لال رو، پاشنه
ما نشویم شرمنده.

استاد محمود روح‌الامینی در این زمینه گزارش می‌کند:
«شگون چوب خوردن از لال: قسمت عمده‌ی رسم آمدن لال
است و در برخی از شهرها این مراسم را لال شو (شب لال)
گویند. در این شب شخصی با لباس مبدل، دستمالی به سر
بسته و صورتش را سیاه می‌کند. [برگرفته از سیاوش‌خوانی
اسطوره‌ای است] و مانند لال‌ها، با کسی حرف نمی‌زند.
(زیرنویس: در فرامرزکلا، کسی که بایستی لال باشد، در غروب

^{۶۲}) lāl enē vo lāl enē/ pār bourdē, amsāl enē / ēsbe asbē (karē asbē) sēvār enē / ābi
pahn šēlvār enē / jēmē qalēmkar enē/ har sali yēk vār enē / nēškiyē lāle pāšnē / ěmā
navvim šarmēnnē.

آفتاب در آب سرد رودخانه (درکا) می‌رفت که از شدت سرما قدرت صحبت کردن نداشته باشد). این شخص را لال و لال مار (در کوچکسرای شاهی) و لال شیش (در بابل و داراب‌کلا) و لال شوش (در تنکابن) می‌گویند و چند نفر او را همراهی می‌کنند. او وارد خانه‌ها شده و با چوب و ترکه‌ای که در دست دارد، که به آن شیش می‌گویند، ضربه‌ای به ساکنان خانه می‌زند. باور دارند که هر کس را بزند تا سال دیگر آن فرد مریض نمی‌شود (روستای چالی شیرگاه). این زدن را شگون برای تندرستی می‌دانند و به او چیزی می‌دهند (برداشت از واژه‌نامه طبری دکتر صادق کیا).^{۶۳}

وی در ادامه با استفاده از کتاب «به شاخ نباتات قسم» که زیر نظرش به‌وسیله‌ی انتشارات پازنگ منتشر شده بود و سایر گزارش‌ها چنین می‌آورد: «... او (لال) مخصوصاً به سراغ زنان نازا، حیوانات نازا [مثل گاو و گوسفند]، دختران شوهر نکرده، و درختان بی‌میوه می‌رود و با ترکه به آنها می‌زند. یک نفر از حاضران پادرمیانی کرده و ضمانت می‌کند که مثلاً: این زن یا آن درخت یا آن دختر را نزن، من ضمانت می‌کنم که باردار شود، میوه بدهد، به خانه‌ی شوهر رود. صاحب‌خانه‌ها به آنان شیرینی، گندم برشته، برنج، گردو یا خوراکی دیگر می‌دهند و آمدن لال را به خانه و کاشانه‌ی خود به فال نیک می‌گیرند. در فرامرزکلا، پس از رفتن لال، صاحب‌خانه ترکه «توت شیشک» را (که لال در همه‌ی خانه‌ها می‌گذاشت) در بین چوب‌های سقف خانه

^{۶۳} آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز. محمود روح‌الامینی، ص ۱۱۰.

می‌گذاشتند و معتقد بودند که برکت بام را زیاد و حیوانات

موذی مثل موش و سوسک و ... را دفع می‌کند.»^{۶۴}

باری، در این مورد بحث‌ها و مطالب بسیاری در دیار مازندران و سایر نقاط ایران وجود دارد که جای بحث آنها در توان این مقال نیست، ولی چون در بالا در مورد اجرای این آئین بزرگ در اطراف تبرستان سخنی به میان آمده، اینک به بیان فشرده‌ی چگونگی برگزاری تیر ماه سیزه‌شو در یکی از آبادی‌های قصران (کوهسران) که شامل آبادی‌های بسیار است و در دیرگاه با رویان پیوند داشته و هنوز هم الفاظ تبری در گویش کهنسالان این سرزمین نافذ است، بسنده می‌نمایم.

دکتر حسین کریمان در جلد دوم کتاب قصران (کوهسران) صص ۷۶۵-

۷۶۸ آورده است:

«جشن سیزدهم (به فتح ها): سیزدهم نام جشن‌گونه‌ای

است که در تیرگان یا سیزدهم تیرماه باستانی پس از گذشتن

حدود نیمی از فصل پاییز در این دیه [آهار] برگزار می‌شود.

این روز ثابت نمی‌ماند و می‌گردد و اندک اندک به تابستان

نزدیک می‌شود، چنان‌که پیش از آن‌که ماه‌های ایرانی شمسی با

محاسبه‌ی ایام کیبسه به صورت فعلی تثبیت و بهار با روز اول

فروردین آغاز شود، تیرماه که اکنون ماه اول تابستان است،

در فصل پاییز بود. دلیل این دعوی آن‌که ابوریحان ذکر می‌کند

که روز مهرگان در گذشته با روز اول زمستان مطابق بود،

سپس در ترک افزونی کیبسه پیش افتاد. قول وی در شرح

مهرگان در آثارالباقیه چنین است:

^{۶۴} همان ۱۱۱.

و كان هذا اليوم فيما مضى يوافق اول الشتاء ثم تقدم عند اهمال الكبس ... (آثارالباقیه، ص ۲۲۳ س ۱۱). یعنی: این روز در گذشته با آغاز زمستان مطابق بود، سپس با رها کردن کبس یا افزونی سال پیش افتاد.

پیداست به عهدی که مهرگان در فصل زمستان باشد تیر نیز که سه ماه قبل از مهر است در فصل پاییز قرار خواهد داشت، بدین سبب است که اکنون جشن سیزدهم که همان تیرگان است با پاییز مصادف است، و در تقویم جدول‌دار تیرماه فارسی را در صفحه‌ی آبان‌ماه می‌نویسند.

این روز را در قدیم همه‌ی ایرانیان مانند نوروز بزرگ می‌داشتند، از آن رو که بر طبق اساطیر باستانی معتقد بودند که در این روز از نکبت افراسیاب خلاص می‌شدند. این مهم در فرهنگ‌ها و نیز منابع دیگر مانند تاریخ بلعمی و آثارالباقیه و التفهیم و تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار و مرعشی و تاریخ رویان اولیاء الله [آملی] درج است و این داستان بدین تلخیص است:

چون افراسیاب ایران را گرفت و منوچهر را در قلعه‌ی طبرستان آمل محصور نمود، بنا را به صلح گذاشته که افراسیاب به قدر یک تیر راه ملک خود به منوچهر واگذارد. پس حکما از روی حکمت تیری ساختند و به هنگام طلوع آفتاب آرش مرد حکیم و دیندار رازی پهلوان ری (در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان مرعشی و تاریخ رویان اولیاء الله به رازی و اهل ری بودن آرش تصریح رفته است) آن تیر را از کوه رویان (ابوریحان در آثارالباقیه تصریح کرده که این تیر

از جبل رویان پرتاب شده است. دیه آهار و تمامیت دیه‌ها و مرتفعات آن حدود آنچه که در تعریف رویان گذشت در قدیم جزء رویان بوده است.) به جانب مشرق با نیرویی هر چه تمام‌تر رها کرد. او خود مرد، اما آن تیر به امر خداوند و مدد باد از آنجا تا هزار فرسنگ بکشید و به سوی فرغانه و تخارستان شد و به ریشه‌ی درخت گردویی نشست. پس از جستجوی بسیار آن را در کنار جیحون یا آمو یافتند و آن نهر را سرحد قرار دادند. چون بدین‌قرار در این روز از نکبت افراسیاب رهایی یافتند، از این‌رو این روز را مانند جشن نوروز بزرگ می‌دارند و به شادی و سرور می‌پردازند، و این جشن سیزدهم تیر به مناسبت صلح ایران و توران است که خود نمونه‌ای است از مصارعه‌ی خوبی با بدی.

این بود تاریخچه‌ی پیدایی جشن تیرگان یا سیزدهم تیرماه [تیر ماه سیزده‌شو]. در شب این روز در دیه آهار [قصران = لواسان کوچک] مردم در خانه‌ها به دور هم جمع می‌شوند و زیر کرسی می‌نشینند و به نقل داستان‌ها و قصه‌ها و مسامره و مساهره می‌پردازند و فال می‌گیرند، و در این کار، گاه از دیوان حافظ استفاده می‌کنند. نوجوانان دستمالی یا کیسه‌ای را بر سر ریسمان یا رشته‌ای بلند می‌بندند و در کوچه‌های ده به راه می‌افتند و به پشت در خانه‌ها می‌روند و به طریقی که شناخته نشوند از منفذ لای در یا دریچه‌ی خانه آن دستمال یا کیسه را به درون پرتاب می‌کنند. صاحب‌خانه میوه یا نخودچی کشمش یا پول خرد و امثال این‌ها به گوشه‌ی دستمال می‌بندد و یا در کیسه می‌ریزد، و سپس صدا می‌کند

«بکش». جوان آن را می‌کشد و از آنجا به خانه‌ی دیگری می‌رود. هم‌چنین رسم است که از ساعاتی قبل از فرارسیدن جشن یکی خود را لال می‌سازد، و چوبی به دست می‌گیرد، و چون ساعت آغاز جشن فرا می‌رسد مردم از او آرزو می‌خواهند. او با چوب به آن‌ها می‌زند، و به این ترتیب به آرزوی آنها تحقق می‌بخشد. مثلاً اگر کسی فرزند بخواهد در آن سال صاحب فرزند می‌شود.»

متأسفانه این جشن شکوهمند تبری - میهنی مانند شمع نیمه افروخته‌ای است که در دیار مازندران سوسو می‌زند، و جای آن دارد که این یادگار ارزنده‌ی پیشینیان ما را که با دست ستیزه‌گران فرهنگ و هویت مردمی به این حالت افتاده، بار دیگر با همت، جوانمردی و ایران‌دوستی بر پیکر آن فرو ببریم، نفع‌ی هستی بدمیم و برای شاد زیستن خویش در سستیغ عشق و دوستی، شمع کمال برافروزیم، زیرا هر چه زخم‌های تاریخی بر پیکر مردمی - ملی ما جا باز کند و کهنه و مزمن شود، دردناک‌تر و نابودکننده‌تر می‌گردد و از غرور و پشتوانه‌ی فرهنگی - میهنی می‌کاهد.

به امید پایداری این گونه سنن پیوندگر و جان‌بخش مردمی که از بهترین تفریحات سالم و به دور از آلودگی‌های زمان است.

به هنگام پایان پذیرفتن این مقاله، یادداشتی به وسیله‌ی دوست جوان، شاعر و اهل قلم‌ام آقای مجید اسدی (راوش) در مورد چگونگی برگزاری آئین تیر ماه سیزه‌شو در چمستان نور (مازندران) به دستم رسیده است که نحوه‌ی اجرای آن را در جای دیگر ندیده یا نشنیده‌ام و برایم تازگی دارد. بنابراین عین مطالب یادداشت یاد شده را ذیلاً ارائه می‌نمایم:

«تیر ما بیمو و سیزه‌شو می‌دمال

آهای سبزعلی برو بپرس من حال

ویشه‌ی ور گالش دره زن خال

کوه میون نیما دره گیرنه فال^{۶۵}

سرزمین مازندران، از مهم‌ترین خاستگاه‌های اساطیر ملی ما ایرانیان است. این سرزمین به جهت موقعیت طبیعی (دارا بودن البرز چون دژی استوار در جنوب و دریای مازندران در شمال) بیشتر از سایر ولایات توانسته است دارای مواریث فرهنگی یک‌دست‌تر و اصیل‌تر باشد، چون در طول تاریخ تمدن در ایران فرهنگی، بهتر از سایر ولایات توانسته است از عهده‌ی دفاع از خویش در مقابل اقوام دیگر برآید. چنان‌که از تاریخ نیم‌نوشته‌ی وطن ما برمی‌آید، نه اسکندر مقدونی، نه اعراب و نه مغول به آسانی نتوانسته‌اند به آن دسترسی پیدا کنند. برای اثبات این مطلب کافی است بدانیم که آمل در سال ۱۴۴ هـ. ق و نور در سال ۳۰۹ با قلم و کاغذ توسط اطروش به اسلام مشرف شد، در صورتی که در سال ۲۵ اولین حکومت علوی که ضد عباسی و اپوزیسیون بوده است در همین حوالی و کجور تأسیس شده بود. به همین دلیل و دیگر دلایلی که مجال بحث آن در این مقال نمی‌گنجد، مقولات فرهنگی از جمله زبان، لباس، رفتار، اساطیر و عرفان و آئین‌ها و مناسک به صورتی کمتر دست خورده تا امروز به ارث رسیده است که متأسفانه در دهه‌های اخیر رو به اضمحلال و نابودی می‌رود. از آن جمله آئین‌های زیبای تیر ماه سیزه‌شو می‌باشد.

مردم مازندران به خصوص مردم زادگاه من (چمستان - نور) معتقدند که در این شب حضرت علی (ع) به دنیا آمده، بنابراین اگر در این شب چیزی را تا صبح نگاه کنند تبدیل به طلا می‌شود. اما ما به درستی اعتقاد داریم که این شب به مناسبت تیراندازی آرش کمانگیر از بالای کوه‌های رودس (roudēs) به سمت توران، دارای چنین آئین و جشنی است. تیری که سرخی آن برآمده از

^{۶۵} روجا (مجموعه اشعار طبری نیما). شعر شماره ۳۶۴، گردآوری و ترجمه مجید اسدی (راوش).

Tir mā bymou vo sizzē šou mi dēmāl / āy sabzali bērou bapērs mēnē hāl / višēye var gālēs darē zannē xāl / kouhe miyoun nimā darē girnē fāl.

غیرت ایرانی چونان شهابی شب سیاه پلشت را تا آن‌سوی فرغانه شکافت. در این شب (تا چند دهه‌ی قبل انجام می‌شد)، معمولاً زنان چند نفر از همسایه‌ها جمع می‌شدند و تصمیم می‌گرفتند در خانه‌ی همسایه‌ها را از پشت قفل کنند. چون خانه‌ها با هیزم گرم می‌شدند، دودی که در خانه می‌پیچید صاحب‌خانه را به تنگ می‌آورد. از طرفی تا صاحب‌خانه تبری‌خوانی آغاز نمی‌کرد، درها گشوده نمی‌شد و صاحب‌خانه هم‌چنان در خانه‌ی خود زندانی بود. از آنجایی که تبری‌خوانی و فراگیری آن همه‌شمول بود، همگان از عهده‌ی خواندن آن برمی‌آمدند و سپس در باز می‌شد. آن‌گاه زندان‌بانان وارد خانه می‌شدند و با صاحب‌خانه به دور هم جمع می‌گردیدند و با تنقلات، شبی خوش را به دور از غم و رنج ایام به پایان می‌بردند. از دیگر مراسم این شب شال‌افکنی یا دستمال انداختن است که نگارنده خود چند بار در زمان نوجوانی این رسم را انجام داده و آن هم چنین است که شباهنگام در زیر سکوی ایوان خانه قایم می‌شدیم، روبه‌روی در ورودی. سپس دستمال را به داخل خانه پرتاب می‌کردیم و خود مخفی می‌شدیم، چه مخفی شدنی! چون صاحب‌خانه با آمدن بر روی ایوان و نگاه به پایین، ما را می‌دید. صاحب‌خانه وظیفه داشت در دستمال چیزی مانند کشمش، گردو و ... بریزد و دستمال را گره بزند و پرتاب کند. نمی‌دانم چرا پرتاب کننده‌ی دستمال و صاحب‌خانه که دوباره دستمال را به صورت پرتاب پس می‌داد نمی‌باید به صورت چهره به چهره همدیگر را می‌دیدند. در مراسم اول هم که در خانه را زنان همسایه از پشت قفل می‌کردند، از ابراز نام خود خودداری می‌کردند. شاید این خود رعایت اصول در دنیای اساطیری باشد که شناخت هر کس و هر چیز باعث تسلط بر آن است. در جامعه‌ی خودمعیشتی که همه با هم برابر بودند (همسایه‌ها - توده‌ها)، شاید می‌دانستند که تسلط بر دیگری باعث ورود به ورطه‌ای است که امروز گریبان‌گیر همه‌ی ماست. به هر تقدیر، در این مراسم تا زمانی که اجرای آن ادامه داشت (شاید به خاطر این‌که

در جهان اساطیری به سر می‌برند) از شناخت همدیگر ابا داشتند. اصولاً در مناسک و آئین‌های اساطیری بازیگران همه دارای ماسک بوده‌اند، همچنان که امروزه همه‌ی ما دارای ماسک هستیم و خیال می‌کنیم که در روابط و مناسبات با دیگران عریان و عارف هستیم.»

(با سپاس و ستایش - مجید اسدی (راوش).

در پایان برای آگاهی خوانندگان نام ماه‌های تبری را می‌نگارم:

سییو ماه، فردینه ماه (siyou mäh, fardinē mäh)

کرچه ماه (kěrcē mäh)

هر ماه (harē mäh)

تیره ماه (tirē mäh)

ملّار ماه، مردال ماه (mēllārē mäh, mērdālē mäh)

شروینه ماه، شهریر ماه، شرونه ماه، شرویر ماه (šarvinē mäh, šahrirē mäh, šarvirē mäh)

šarvănē mäh, šarvirē mäh)

میر ماه (mirē mäh)

اُونه ماه (ounē mäh)

اَرکه ماه (arkē mäh)

دِ ماه (de mäh)

وهمنه ماه (vahmēnē mäh)

نورزه ماه، ساله ماه، عیده ماه (nouzē mäh, sāleh mäh, aydē mäh)

برای این‌که آسان‌تر در اذهان جای گیرد آنها را در قالب شعر پارسی به

شرح زیر ریخته‌ایم:

سییو ماه و کرچ و هر ماه و تیر

چو ملّار (مردال یا ملّال) ماه است و شرویر و میر

اُونه ماه و اَرک و دِ ماه و دگر

بود و همن و نورز ماه، ای پسر!

نکته: برای تطبیق ماه‌های تبری به ماه‌های پارسی می‌توان به گاه‌شماری باستانی مردمان مازندران و گیلان از نصرالله هومند مراجعه نمود.
جمعه ۱۳۸۰/۶/۲۳، برابر تیرماه سیزده‌شوی سال ۱۳۸۰.

ضمیمه ۱:

در ایران باستان هر ماه سی روز بود و هر روز نامی داشت که وقتی با ماه هم‌نام می‌شد آن روز را جشن می‌گرفتند و عبارت بودند از:

اورمزد روز، اهور مزدا (Ahur _ Mazdā) = هر مزد.
وَهْمَن، وَهُومَن، وَهُومَنَه (Vohumanah) = بهمن «اندیشه‌ی نیک».
اردیبهشت، اَشا وَهیشْتَه (Ašā _ Vahishta) = «بهترین راستی».
شهریور - خَشْتَر وَئیرَه (xāštara _ Vazirya) = «شهریار نیرومند».
اسپندارمذ، سپنت آرمَئِی تی (Spenta _ Armaiti) = اسپندارمذ، سپندارمذ، اسفند «فروتنی».
خورداد، هَئورَوَات (Haourvatāt) خردات (xordāt) = خرداد «تندرستی و رسایی».
امرداد، اَمِرَتَات (Ameratāt)، اَمَرَدَات (Amordāt) = امرداد (مرداد) «بی‌مرگی».
دی به آذر، دثوش (Dasuš)، دذو (Dazv) = دی «آفریدگار، خداوند».
آذر، اَتر (Atar)، اَتر (Ātr)، اَئور (Ātur)، اَئخش (Ātaxš) = آذر، آتش، فروغ، اثیر.
آبان، آبان، اَپَم (Apam) = آبان «آب، هنگام آب».

خیر، هَوَر (Hvar)، خَشَیْتَه (xašařeta)، خَوَرِشِتْ (xavaršet) = خورشید،
خیر، آفتاب، خور.

ماه، ماوَنگَه (Mavangh) = ماه

تیر، تیشتریه (Tištarya)، تیشتر = تیر، ستاره‌ی تیر، ستاره‌ی باران.

گوش، گئوش (Gēouš)، دذوه (Dazvah)، دذو (dazv).

دی به مهر، دثوش (Dasuš)، دذوه (dazvah)، دذو (dazv).

مهر، میثر (Misra)، میتر = مهر «دوستی، پیمان».

سروش، سرائوشه (Sraouša) = سروش «فرمانبردار».

رَشَن (Rašn)، رَشَنو (Rašnu) = رشن «دادگر».

فروردین، فروشی (Fravaši)، فروهر (Fravahr) = «فروهر، پیشرو».

وَرَهَرام. وَرَهَرَن (Varesraqna)، وَرَهَران (Varahrān)، وَرَهَرام (Varahrām) =

بهرام «پیروزی».

رام (Rām)، رامن (Rāman)، رامشن (Rāmešn) = رام «رامش، شادمانی».

باد، وات (Vāta)، وات (Vāt) = باد

دی به دین، دثوش (Dasuš)، دذو (Dazva) = دی «آفریدگار».

دین، دینا (Dazēnā)، دین (Din) = «وجدان، بینش درونی»، رسم، روش،

آئین.

آرد، آشی-وَنگوهِی (Aši_Vanguhi)، آرت (Art)، آرد (Ard) = آرد

«خوشبختی، دارایی».

آشتاد، آرشتاد (Arštād)، آشتاد (Aštād) = «راستی».

آسمان، آسمن (Āsman) = آسمان.

زامیاد، زام (zām)، زمیک (zamik)، زامیاد = «زمین».

مانتره سپند، مانتره سپنت (Mantra _ Spenta)، آمهر سپنت = مهر اسپند،

مارسپند «گفتار نیک».

انارام - انغره رائوچه (Anqara _ răouča)، انیران (Anirān) = انیران، انارام
 «فروغ و روشنی بی‌پایان».
 تمام ماه‌های باستانی سی روزه بود و در حدود قرن چهارم پس از اسلام
 در تقاویم نام‌برده می‌شد.
 نام‌های بالا را برای تمرکز در یادها در قالب شعر ریخته‌ام که بدین وسیله
 ارائه می‌نمایم:

ز آئین زرتشت اسپنتمان
 همه روز مه را نمایم بیان
 که هر ماه در سال سی روز بود
 به هر روزش، نامی دل‌افروز بود
 نخست اورمزد و دوم وهمن است
 به دور از فسون‌های اهریمن است
 سوم روز را نام اردیبهشت
 بنامید و خورش نیکوسرشت
 چهارم ز هر ماه شهریور است
 سپندارمذ بعد آن در بر است
 ششم روز را نام خرداد بود
 سپس هفتمین هم امرداد بود
 دگر دی به آذر بود روز هشت
 نهم روز آذر کز هر سه گذشت
 آبان، خیر، ماه و دگر تیر و گوش
 سپس دی به مهر است و مهر و سروش
 سپس رشن و روز دگر فرودین
 وهرام و رام آمده بعد از این

دگر روز باد است از بعد رام
پیش دی به دین است ای نیک‌نام
پس از دین و ارد است اشتاد، هان!
رسد روز بهروز چون آسمان
پس آنگاه نوبت رسد زامیاد
مهر هیچ یک را تو هرگز ز یاد
چه زیبا بود روز مانتر سپند
بیاموز و بر کن تو این ماه چند
انارام روز پسین مه است
خنک آن که زین جشن‌ها آگه است.
چه خوش گفت روجای نیکو شعار
ز ایام زرتشت و آن روزگار:
زمانه اگر چه بود در گذار
بماند بسی شعر من یادگار.

«بوم سرود تیر ماه سیزه شو»

۱

سلوم، عید تیرگون بوئه شما ره موارک
مردم مازندرون! بوئه شما ره موارک
ای همه ایرانیون! بوئه شما ره موارک
ای همه پیر و جوون، بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه شوئه، بوئه شما ره موارک

۲

آسمون الب که زوئه^{۶۶} بوییه صاف
بورده آرش با کمون، قلّه‌ی قاف
تیر بخرده آغوزه دار شکاف
وا بورده فرغانه^{۶۷}، بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه شوئه، بوئه شما ره موارک

^{۶۶} الب بزونه (alb bazouē): برقی زد، آذرخش درخشید.

^{۶۷} فرغانه: ناحیه‌ای در ترکستان است. ولایتی است از مُلک ماوراءالنهر، بین سمرقند و چین (لغت‌نامه دهخدا).

^{۶۸} آرش: نام پهلوانی کماندار از لشکر منوچهر است که از قلّه‌ی دماوند (یا رویان) تیری افکند که از بامداد تا نیمروز به وسیله‌ی باد حرکت کرد و به کنار جیحون بر درختی فرود آمد و مرز بین ایران و توران را در زمان پادشاهی منوچهر مشخص نمود.

۳

آرش^{۶۸} کمون به دس تیر بوشائه
ایرون نجات وه، چون هدائه
مرز ایرون ره وه نشون هدائه
مژده‌ی شادمونی بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۴

تو گنی اسا بزو افتاوه ته^{۶۹}
تاریکی فرار ها کرده، بورده په
شونشیری برو بوریم شوم په^{۷۰}
کوهکشون^{۷۱} بدیین بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۵

اسا وخت شونشینی چه خشه!
همه ره شادون بوینی چه خشه!
معجز کمون بوینی چه خشه!
عید پیروزی ما بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

^{۶۹} افتاوه ته (ɛftāve te): تیغ آفتاب، دمیدن آفتاب، پرتوافشانی آفتاب، سپیده‌ی آفتاب.

^{۷۰} شوم په (šoume pe)، په شوم (pe šoum): بعد از شام، پس از شام.

^{۷۱} کوهکشون (kouhkašoun): کهکشان، مجره، راه شیری، راه کاهکشان و ...

تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شماره موارک
 آجیلا کوت بزوئه، بوئه شما ره موارک
 شوی شال‌انگنی^{۷۲} و لال زنه شیش^{۷۳}
 گدر حافظ فال، بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

^(۷۲) شال‌انگنی (šāl angēni)، شال‌انگنی (šāl ingēni): شال‌افکنی.

اصولا رسم شال‌افکنی در جشن‌های گوناگون میهن ما به ویژه در اروسی‌ها (عروسی‌ها) و سایر جشن‌های میهنی - باستانی - محلی معمول بوده است که اکثرا به وسیله‌ی کودکان، نوجوانان و افراد بی‌چیز انجام می‌گردید و نحوه‌ی اجرای آن چنین بود که عامل به طرز ناشناس شال یا پارچه‌ی بلندی را از روزه‌ی ساختمان یا پشت‌بامی که هواکش داشت به درون خانه‌ها می‌آویخت و صاحب‌خانه گاه با هوش و ذکاوت صاحب شال را می‌شناخت و می‌دانست چه چیزی بر شال وی ببندد و به هر حال برابر وضع محیط و فراخور توان خویش هدیه‌ای بر شال یا پارچه‌ی بلند می‌بست و به شال‌افکن هدیه می‌کرد. در آذربایجان نیز ایسن کار را شال سالاماخ (šāl sāllāmāx) (شال‌افکنی) می‌گفتند و این کار را همه‌جا سبب شگون و نیک‌خواهی می‌دانستند. مرحوم استاد محمدحسین شهریار در منظومه‌ی هذیان دل (مکتب شهریار) ابیات زیبایی برای این رسم کهن برجای نهاده‌اند که یک بخش آن چنین است:

یاد، آن شب عید کان پری دید
 آویخته شال من ز روزن
 چون من همه شاد و غلغل شوق
 بر هر در و بام و کوی و برزن
 یک جوجه، دو تخم مرغ رنگین
 بستند به شال گردن من.

^(۷۳) لال زنه شیش (lāl zanē šiš): لال ترکه‌زن (در مازندران). کسی به صورت لال با در دست داشتن ترکه وارد خانه‌ها می‌شد و اهل خانه را با آن می‌زد تا چیزی به او بدهند. این زدن را شگون برای تندرستی و خوش‌یمنی می‌دانستند و آن را به فال نیک می‌گرفتند.

۷

ترانه بخونستن، سینجاقه فال^{۷۴}
 خور تاوون بموئه تا هدار نال^{۷۵}
 سیزه جور آجیل، لیمو و پرتقال
 نوش جان همگون، بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه شوئه، بوئه شما ره موارک

۸

پیسه گنده^{۷۶} خشمزه، خاره چی یه^{۷۷}
 اوکنس^{۷۸} هر کناری، خش دچی یه
 لیمو ره مقبوله کیجا بچی یه
 پشته زیک^{۷۹} و گندله^{۸۰} بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه شوئه، بوئه شما ره موارک

^{۷۴} سینجاقه فال (sinjâqê fâl): فال سنجاق (یا سوزن). رسم چنین بود که زنان (غالباً)، مردان (ندرتاً)، پسران و دختران (اکثراً دم بخت) در بیشتر جشن‌های سنتی - محلی برای پیش‌بینی آینده‌ی خود با نیات مختلف فال سنجاق می‌گرفتند و روش آن این‌گونه بود که سنجاق یا سوزنی را در دامن خود به شکل کوک زدن فرو می‌کردند و در آن محفل جشن و سرور، مرد یا زنی با صدای سخنوری یا آوازه‌خوانی ترانه‌ای چند را می‌خواند و از مفاهیم ترانه‌ها داوری می‌شد که فال خوب یا بد آمد و روی هم رفته این کار را شگون می‌دانستند.

^{۷۵} نال (nâl): جلوی ایوان خانه، پیشخان.

^{۷۶} پیسه گنده (pissê gendê): خوراکی بود مرکب از آرد برنج، پودر مغز گردو، شکر یا عسل یا شیرهی حرمالو (خرمالوی جنگلی مازندران).

^{۷۷} خاره چی (xârêci)، خاچی (xâcêci): چیز خوب (نظیر انواع تنقلات، شیرینی‌ها و خوراکی‌ها).

^{۷۸} اوکنس (ou kênês): آب و ازگیل؛ ازگیل جنگلی را در آب و نمک می‌خوابانند. هنگامی که جا می‌افتاد، مصرف می‌کردند (به خصوص در جلسات مهمانی و جشن‌ها).

^{۷۹} پشته زیک (pêstê zik)، بشته زیک (bêstê zik): نوعی خوراک حلوا کنجدی است که در مازندران با شکر سرخ (یا نی‌شکر مازندران) یا شکر سفید تهیه می‌شد.

^{۸۰} گندله (حلوا گندله) (gêndêlê (hêlvâ gêndêlê): نوعی شیرینی بود از آرد برنج و شکر که در برخی از نقاط مازندران در مراسم اعیاد ملی - محلی تهیه و مصرف می‌نمودند.

۹

تا سوائی همه‌جا نقالی و گفتگوئه^{۸۱}
 همه‌جا خشخون^{۸۲} و شعر و سروئه
 همه‌جا شادی و بور و بروئه
 این شکوه پرشگون، بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۰

فاله‌گوش هنیشتن با هوشیاری
 فال بئیتن که گتمی گوشاری^{۸۳}
 زندگی هاکردن اختیاری
 سال و ماه بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

^(۸۱) نقالی و گفتگو بیشتر مربوط به پرسش و پاسخ بین عشاق گوناگون بوده و یا به طور عادی بین چند نفر با خواندن ترانه‌های مختلف و اشعار محلی ردّ و بدل می‌شد که بسیار شورانگیز و دلپذیر بود و در سده‌های پسین نیز این‌گونه سؤال و جواب به نام امیر پازواری و گوهر جلب نظر می‌کرد و اصولاً موضوع نقالی و سؤال و جواب در کشورهای آسیایی و شرقی تاریخچه‌ی مهمی دارد که مجال بحث آن‌ها در این‌جا نیست.

^(۸۲) خشخون (xəšxoun): خوشخوان. عموماً به خواننده‌ی خوش صوت محلی اطلاق می‌شد که اکثراً با سازهای محلی اعم از لَه‌وا (نی مازندرانی) یا فلوت و یا گاه با برخی از سازهای زهی، با شوق و شور گیرایی، اشعار و آهنگ‌های دلنشین محلی را (به ویژه آهنگ‌های امیری، کتولی، لیلی بلاره، نجم و رعنا و ...) اجرا می‌کرد و گاه نیز خواندن و نواختن هر دو را عهده‌دار بود و همچنین فی‌البدیهه اشعاری متناسب با موقعیت محیط می‌سرود. در روستای ما (بندارکلای بابل) شخصی بود به نام «باقر عمو»، مردی مؤدب و باوقار، که بی‌دریغ در منزل ما در مراسم جشن‌های سنتی - محلی و گاهی در شب‌های بلند زمستان برایمان آوازه‌خوانی می‌کرد و تا پاسی از شب ما و مهمانان ما را سرگرم نگاه می‌داشت.

^(۸۳) گوشاری و فاله‌گوش: نوعی فال گرفتن بود؛ بدین‌گونه که اکثراً زن‌ها در گوشه‌ای از خیابان می‌نستند یا پرده می‌زدند و سخن گذرکنندگان را گوش می‌دادند و از نحوه‌ی سخنانی که در بین آنان ردّ و بدل می‌شد فال می‌گرفتند که در زبان تبری آن را گوشاری، گوشداری، گوش‌شاری و گوش‌کشی می‌گفتند. استاد صادق کیا این موضوع را در واژه‌نامه‌ی طبری گزارش نموده‌اند.

۱۱

فال حافظ بیتن سرمچیون^{۸۴}
همه‌ی زناکون و پیر و جوون
هسته دلگرمی ما در این زمون
فال آغوز^{۸۵} بثیتن، بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۲

ذوماکون^{۸۶} سیزدهی^{۸۷} دانه نومزه ره
خرینه وشون ناز و غمزه ره
برقرار دارین تیرما سیزه ره
سیزه‌شو بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

^(۸۴) سرمچیون (sar maččiou): هم‌سالان، هم‌دوره‌گان.

^(۸۵) فال آغوز: فال گردو. چنین بود که کسی برای نیت کننده چند گردو را در بین دست‌ها می‌چرخاند و سپس به زمین می‌ریخت و نیت کننده یکی از آنها را برمی‌داشت و می‌شکست. بسته به این که مغز آن پوک، خراب و یا سالم بود آمدن خوب یا بد فال مشخص می‌شد.

^(۸۶) ذوماکون: دامادها، ذوما یعنی داماد.

^(۸۷) سیزدهی: منسوب به سیزده. کادویی را که نامزددارها در این جشن برای شگون و یادآوری برای نامزدهای خود هدیه می‌کردند. آن را به مناسبت سیزدهم تیر ماه سیزدهی می‌گفتند.

۱۳

شم بئیریم^{۸۸} خنه جه بوریم دیا
 بخریم دوست سره شوچره‌ها
 هاکنیم شادی، دور از غرصه‌ها
 دس به شم بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۴

مونگه‌مار^{۸۹} بورده کنار، مونگه شوئه^{۹۰}
 هف برارون^{۹۱} بمونه، سیزه شوئه
 همه‌جا نور وشنه، پر سوئه
 مونگه‌شو بوئه شما ره موارک
 تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۵

شو شونه بوم دله بی انتظار
 آسمون شه شیشک^{۹۲} ره کنده کنار

^(۸۸) شم بئیریم (šam bazirim): شم برداریم. در برخی از آبادی‌ها، افراد با شمع روشنی که به دست می‌گرفتند از خانه بیرون می‌آمدند و یا به دیدار خویشان، دوستان و آشنایان می‌رفتند و اکثر خانه‌ها نیز شمع بسیار می‌افروختند و با آنها محیط خانه را چراغانی می‌نمودند که گویا مفهوم آن مبارزه‌ی روشنی علیه تیرگی و نمادی از اندیشه‌ی ایرانیان دیرین بود که در فرهنگ کهن ما سابقه‌ی تاریخی درازنایی دارد.

^(۸۹) مونگه مار (moungē mār): شب تاریک و دیجور، شب بدون ماه، خاموشی ماه، شبی که ماه نمی‌تساید، شب کورسو.

^(۹۰) مونگه‌شو: شب مهتاب.

^(۹۱) هف برارون، هف برارون: هفت برادران، هفت اورنگ، هفت داوران (دب اکبر و دب اصغر).

وا بُورده تیر ره تا مرز هدار
تیر ماه بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۶

تلاونگ^{۹۳} روجا بموئه، سوب دم
مژده‌ی شادی بیارده بورده غم
نتونه لحظه‌ها ره بوئه قلم
خور تاوون^{۹۴} بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۷

خور تاوون هدائه نرما^{۹۵} ره کنار
همگون بئینه شه خو جه ویشار^{۹۶}
چاشت بیه^{۹۷} تموم ایرون هدار

^{۹۲} شیشیک (šišëk): تعداد شش ستاره (با گمانه زنی) و با چند ستاره که به طور گروهی در آسمان شفاف

دیده می‌شوند.

^{۹۳} تلاونگ (tələvang): خروسخوان، بانگ خروس.

^{۹۴} خور تاوون (xor tāvoun): تابانگاه خورشید، تابشگاه خورشید، خورشید طالع، آنجا که خورشید می‌تابد

(نه جایی که سایه می‌ماند).

^{۹۵} نرما: کوتاه شده نرماها (nəzm = nazm). مه که در سطح زمین می‌تازد (نه بالای جو و کوه). آن را کره

مه (karə meh) هم می‌گویند که مناسب شکار مرغان آبی در فصل سرما است و در گلپایگان کر مه (kerra mah) به معنای ابر مجاور زمین است.

^{۹۶} ویشار: بیدار، هوشیار.

^{۹۷} چاشت بیه (čəšt bayyē): چاشت شد یعنی آشکار و نمایان شد.

نور و^{۹۸}شا، بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۸

روجا! نرما همه بوردنه کنار
آرش ها کرده شیرین جان ره نثار
افتوی سو دگته امه دیار
تیر جشن قدیما، بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

۱۹

یاد آرش همیشک فرخنده بو
شادمون ونه روون، پاینده بو
نوم این حماسه‌ساز دیرنده بو
تیر ما، جشن نیا، بوئه شما ره موارک
تیر ما سیزه‌شوئه، بوئه شما ره موارک

برگردان

۱

درود، جشن تیرگان بر شما مبارک باد!
ای مردم مازندران! بر شما مبارک باد!

^{۹۸} نور و^{۹۸}شا (nour vèšā): هنگام تابش نور.

ای همه‌ی ایرانیان! بر شما مبارک باد!
ای همه‌ی پیر و جوان! بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۲

آسمان که رعد و برق می‌زد، صاف شد
آرش با کمانش به ستیغ قاف رفته است
تیر او در شکاف درخت گردو فرود آمد
باد آن را به فرغانه برد، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۳

آرش کمانگیر، تیری افکند
برای نجات ایران، جان خویش در آن نهاد
مرز ایران و توران نشان نهاد
مژده‌ی شادمانی، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۴

گویی که اکنون خورشید دمیده است
تاریکی رمیده و پس‌نشینی کرد
بیا پیش از شام به شب‌نشینی برویم
دیدار کهکشان بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۵

اکنون هنگام شب‌نشینی چه نیکوست!
همگان را شاد ببینی، چه نیکوست!
معجزه‌ی کمان را ببینی چه نیکوست!
عید پیروزی ما بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۶

شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!
آجیل‌ها بر روی هم انباشته است، بر شما مبارک باد!
شب شال‌افکنی، لال ترکه‌زن است
هنگام گرفتن فال حافظ است، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۷

هنگام ترانه خواندن، فال سنجاق گرفتن است
خورشید تابان به نزدیک پیشخان آمده
سیزده گونه آجیل، لیمو و پرتقال،
نوش جان همه، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۸

پیشه‌گنده خوشمزه و چیز خوبی است
اوکنس در هر گوشه و کناری خوب چیده است (انباشته است).
لیمو را دختر زیبا از درخت چید

پشته‌زیک و حلواگندله مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۹

در همه‌جا تا بامداد گفتگو و نقالی است
همه‌جا خوش‌خوان و شعر و سرود برجاست
همه‌جا شادی و برو بیا است
این شکوه باشگون بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۰

فالگوش نشستن با هوشیاری
فال گرفتن که آن را گوشاری می‌گفتیم
زندگی کردن با اختیار و آزاد،
سال و ماه بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۱

فال حافظ گرفتن هم‌سالان
و همه‌ی زنان و پیران و جوانان
سبب دلگرمی ما در این زمان است
گرفتن فال گردو بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۲

دامادها به نامزدها سیزدهی می‌دادند
ناز و غمزه‌ی‌شان را می‌خریدند
این «تیر ماه سیزه» را زنده نگه دارید
شب سیزده بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۳

شمع به دست بگیریم و از خانه بیرون برویم
در منزل دوست شب‌چره‌ها بخوریم
به دور از غصه‌ها، شادی کنیم
شمع در دست، شما را مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» شما را مبارک باد!

۱۴

شب دیجور (بی ماه) به کنار رفته و مهتاب‌شب است
هفت برادران پیدا آمدند، شب سیزده است
همه‌جا نورافشانی و پرفروغ است
شب مهتاب، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۵

شب بدون انتظار، به بام خود می‌رود
آسمان شفاف، ستارگان را می‌نمایاند
باد، تیر را تا حد مرز ایران برده است

جشن تیرماه بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۶

خروس‌خوان، دم صبح ستاره‌ی شباهنگ،
مژده‌ی شادی آورد و غم‌گریزان شد
قلم‌یاری نوشتن این لحظات را ندارد
تابانگاه خورشید، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۷

خورشید تابان نزم‌ها را به کنار زد
همگان از خواب خویش برخاسته‌اند (هوشیار شده‌اند)
مرز تمام ایران هویدا شد
هنگام نورافشانی، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

۱۸

روجا! نزم‌ها به کنار رفته‌اند
آرش جان شیرین را نثار کرده است
درخشش خورشید در دیار ما افکنده شد
جشن تیرگان بر شما مبارک باد!
شب «تیر ماه سیزه» بر شما مبارک باد!

یاد آرش همیشه فرخنده باد!
شادمانه روانش پاینده باد!
نام این حماسه‌آفرین دیرنده باد!
تیرگان، جشن نیاکان، بر شما مبارک باد!
شب «تیر ما سیزه» بر شما مبارک باد!

Tiră mǎh sizzě šou

1

Saloum, ayde tirėgoun bouze šemǎ rě mēvǎrěk
Ay marděme mǎzēndėroun! bouze šemǎ rě mēvǎrěk
Ay hamě irounioun! bouze šemǎ rě mēvǎrěk
Ay hamě pir-o jėvoun bouze šemǎ re mēvǎrěk
Tirě mǎ sizzě šoužě, bouze šemǎ rě mēvǎrěk.

2

Āsēmoun alb ke zoue baviyě sǎf
Bourdě ārěš bǎ kamoun, qollěye qǎf
Tir baxėrdě āqouzě dǎre šėkǎf
Vǎ bavėrdě farqǎně, bouze šemǎ rě mēvǎrěk.
Tirě mǎ sizzě šoužě, bouze šemǎ rě mēvǎrěk.

3

Ārěše kamoun be das tir boušǎžě
Iroune nējǎte ve, joun hėdǎžě
Marze iroun rě ve nėšoun hėdǎžě
Možděye šǎdēmouni, bouze šemǎ rě mēvǎrěk.
Tirě mǎ sizzě šoužě, bouze šemǎ rě mēvǎrěk.

4

Tou gěni esā bazou ǝftāvē te
Tāriki fērār hākērdē bourdē pē
Šou nēširi bērou bourim šoume pe
Kouhkašoun bouze šēmā rē mėvārēk.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šēmā rē mėvārēk.

5

Ēsā vaxte šou nēšini ǝe xēšē!
Hamērē šādoun bavini ǝe xēšē!
Mozjēze kamoun bavini ǝe xēšē!
Ayde pirouziye mā bouze šēmā rē mėvārēk.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šēmā rē mėvārēk.

6

Tirē mā sizzē šoužē bouze šēmā rē mėvārēk
Ājilā kout bazoužē bouze šēmā rē mėvārēk
Šouye šāl angēni-o lālzanēšiš,
Gēdēre hāfeze fāl, bouze šēmā rē mėvārēk.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šēmā rē mėvārēk.

7

Tērānē baxounēssēn, sinjāqǝfāl
Xour tāvoun bēmoužē tā hēdāre nāl
Sizzē jour ājil atil, limou-o pērtēqāl
Noušē jāne hamēgi, bouze šēmā rē mėvārēk.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šēmā rē mėvārēk.

8

Pissē gēndē xēšmēžē, xārē ǝi yē
Oukēnēs har kenari xēš daǝiyē
Limou rē maqboule kijā baǝǝiyē
Pēštēzik-o gēndēlē, bouze šēmā rē mėvārēk.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šēmā rē mėvārēk.

9

Tā sēvāzi hamē jā naqqālī-o gēftogoužē
Hamē jā xēšxoun-o šez-o sēroužē
Hamē jā šādī-o bour-o bēroužē
In šēkouhē pēr šēgoun, bouze šēmā rē mėvārēk.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šēmā rē mėvārēk.

10

Fäləgouš həništəne bā houšyāri
Fāl bazitən ke gētəmi goušāri
Zəndəgi hākərdəne ɛxtiyari
Sāl-o mah bouze šəmā rē mēvārək.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šəmā rē mēvārək.

11

Fāle həfəz baytəne sar maččiyoun
Haməye zənākoun-o pīr-o jəvoun
Hassē dēlgarmiye mā dar in zamoun
Fāle aqouz bazitən bouze šəmā rē mēvārək.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šəmā rē mēvārək.

12

Zoumākoun sizdəhi dānē noumzē rē
Xarinē vēšoune nāz-o qamzē rē
Barqərār dārin tirē mā sizzē rē
Sizzē šou bouze šəmā rē mēvārək.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šəmā rē mēvārək.

13

Šām bazirim xənē jē bourim diyā
Baxərim douste sere šoučarəhā
Hākənim šādi, dour az qərsəhā
Das be šam bouze šəmā rē mēvārək.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šəmā rē mēvārək.

14

Moungē mār bourdē kənār, moungē šoužē
Haf bərāroun bəmoužē sizzē šoužē
Hamē jā nour vēšənē, pēre soužē
Moungē māl bouze šəmā rē mēvārək.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šəmā rē mēvārək.

15

Šou šounē boume dēlē bi ɛntəzār
Āsemoun šē šišək rē kəndē kənār
Vā bavərdē tir rē tā marze hədār
Tirē māl bouze šəmā rē mēvārək.
Tirē mā sizzē šoužē, bouze šəmā rē mēvārək.

16

Tělavang roujã bēmoužě subědam
Možděye šadi biyãrdě, bourdě qam
Nattouně lahzěhã rě bavve qalēm
Xourtāvoun bouze šěmã rě mēvārěk.
Tirě mã sizzě šoužě, bouze šěmã rě mēvārěk.

17

Xour tăvoun hědažě nězmã rě kěnãr
Haměgoun bazině še xou jě višãr
Čašt bayyě těmoume iroune hědãr
Nour věšã, bouze šěmã rě mēvārěk.
Tirě mã sizzě šoužě, bouze šěmã rě mēvārěk.

18

Roujã! Nězmã hamě bourděně kěnãr
Ārěš hãkěrdě širin jãn rě nēsãr
Aftouye sou dakětě ame diyãr
Tirě jašne qadimã, bouze šěmã rě mēvārěk.
Tirě mã sizzě šoužě, bouze šěmã rě mēvārěk.

19

Yãde ārěš hamišě farxoundě bou
Šãdemoun vēne ravoun, pãyěndě bou
Noume in hēmãsēsãz đirandě bou
Tirě mã, jašne niyã, bouze šěmã rě mēvārěk.
Tirě mã sizzě šoužě, bouze šěmã rě mēvārěk.

یادآوری:

الف- عید تیرگون: جشن تیرگان است که روز سیزدهم آبان ماه هر سال برگزار می‌شد. چون سیزدهم هر ماه نیز تیر نام دارد و در این روز آرش کمانگیر تیراندازی نمود، آن را تیرگان نام نهاده‌اند و به همین دلیل این جشن را در تبرستان تیر ماه سیزه می‌گویند که در سیزدهم آبان ماه برابر تیر ماه تبری تیراندازی شده است.

ب- در گزارش این جشن بیشتر به نحوه‌ی برگزاری در تبرستان و به خصوص در برخی از نقاط آن تکیه گردیده و از شرح چگونگی برگزاری در سایر شهرها و آبادی‌های ایران خودداری شده است.

تهران

تیر ماه سیزه‌شوی تبری

(۱۳ آبان ۱۳۸۰ خورشیدی)

شب یلدا (یلدا شو)

یلدا شو پیون گیس سیو خجیره
یار مهربون خلق و خو خجیره^{۹۹}
هرگز نمونده دراز شو، خجیره
بلبل سرونه: آهنگ نو خجیره^{۱۰۰}
روجا وشنه، شرشر او خجیره
نمونده یلدا، چاشت بونه رو، خجیره^{۱۰۱}
یلدا شو میرنه، افتاوه سو خجیره
تنها عاشق ره درازه شو خجیره^{۱۰۲}
عشق و آشتی، هر شهر و کو خجیره

^{۹۹}) yaldā šou piyoun gise siyou xêjirê / yâre mehrêboune xolq-o xou xêjirê.

^{۱۰۰}) hargêz namounde dêrâze šou, xêjirê / bêlbêl sêrounê: âhangê nou xêjirê.

^{۱۰۱}) roujâ vêšênê, šêršêre ou xêjirê / namounde yaldâ, čâst bounê rou, xêjirê.

^{۱۰۲}) yaldâ šou mirnê, eftâve sou xêjirê / tanhâ âšêq rê, dêrâze šou xêjirê.

مهر و محبت تا دنی بو خجیره^{۱۰۳}
 یارون همه ره روز نکو خجیره
 دنیا همه ره موارک بو، خجیره.^{۱۰۴}
 گیسوی مشکین و بلند چون شب یلدا، زیباست
 خلق و خوی یار مهربان زیباست
 هرگز دراز شب نیاید، زیباست
 بلبل می‌سراید: آهنگ نو زیباست
 ستاره‌ی شباهنگ می‌درخشد، شرشر آب زیباست
 یلدا پایدار نیست، روز آشکار می‌شود، زیباست
 شب یلدا می‌میرد، درخشش خورشید زیباست
 تنها برای عاشق دراز شب زیباست
 عشق و آشتی در هر شهر و کوی زیباست
 مهر و محبت تا جهان برپاست، زیباست
 روز نکو، برای همه‌ی یاران زیباست
 خجستگی و مبارکی بر همه‌ی جهانیان زیباست.

جشن شکوهمند یلدا، زاینده‌ی مهر جهان‌آرا و از کهن‌ترین جشن‌های باستانی و یادگار دیرنده‌ی نیاکان ماست. این شب گذرای دیجور اهریمنی را که مهر درخشان اهورایی شکست‌اش می‌دهد و از چنگال تیره‌اش رهایی می‌یابد، در بسیاری از آئین‌ها و فرهنگ‌های دیرینه‌سال به شگون روزی که روز زایش خورشید است، جشن می‌گرفتند. گروهی نیز شب اول دی‌ماه را آغاز سال به شمار می‌آوردند.

^{۱۰۳}) ʒšq-o āšti, har šahr-o kou xējirē / mehr-o mohabbēt, tā dani bou xējirē.

^{۱۰۴}) ɣāroun hamērē rouze nēkou xējirē / dēyā hamērē mēvārēk bou, xējirē.

بی‌گمان برگزاری جشن‌های باستانی در ایران کهنسال، شناسانده‌ی دوستی، آشتی و مهرورزی همگان به همگان در درازنای تاریخ قرون و اعصار بوده است که بررسی و شناخت هر یک از این جشن‌ها، هویت یگانگی و پیوند ناگسستنی مردم این سامان را گواهی و نشان می‌دهد.

در هر یک از این آئین‌های انسانی، بازتاب پردرخششی آشکار می‌گشت که زندگی‌دارا و ندار، فرادست و فرودست را فرا می‌گرفت و آنان را به هر روندی به هم پیوند می‌زد تا واژه‌ی انسان و انسانیت در گذرگاه روزگاران، توان اندوه و دشمنی را درهم شکند و همواره گستره‌ی حیات گروهی را سرسبز و بهاری نموده، همگان را دوش به دوش هم راهی دیار دوستی و ماندگاری نماید. بدین روش، برپایی این آئین‌های زنده، انسان‌ها را پشت بر پشت هم‌سنگر آهورایی می‌نمود که پا به پای یکدیگر برای هم‌یاری، پایداری نمایند تا از تیرگی‌ها برهند و به سوی نور مهر بگرainند. رند عالم‌سوز شیراز حافظ لسان‌الغیب فرموده است:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست

نور ز خورشید خواه، بو که برآید.

اما درباره‌ی هم‌بستگی مردم در این جشن، آثارالباقیه می‌نویسد:
 «دیمه و آنرا خورماه نیز می‌گویند ... و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی به زیر می‌آمد و جامه‌ی سپید می‌پوشید و در بیابان بر فرش‌های سپید [که نشان روشنی و آشتی است] می‌نشست و دربان‌ها و یساولان و قراولان را که هیبت ملک بدان‌هاست به کنار می‌راند و در امور دنیا فارغ‌البال نظر می‌نمود و هر کس که نیازمند می‌شد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دارا و شریف باشد یا وضع بدون هیچ حاجب و درباری به نزد پادشاه می‌رفت و بدون

هیچ مانعی با او گفتگو می‌کرد و در این روز پادشاه با دهقانان و برزیگران مجالست می‌کرد و در یک سفره با ایشان غذا می‌خورد و می‌گفت: من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم، زیرا قوام دنیا به کارهایی است که به دست شما می‌شود ... پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود.^{۱۰۵}

باری، مبارزه‌ی نور و ظلمت در تاریخ دیرینه‌سال کشور ما پیشینه‌ی بسیار دوری دارد. ریشه‌ی تاریخی شب یلدا نیز که مربوط به مادر مهری (مهرپرستی، میتراپیزم) در ایران باستان است، موجودیت آن پیش از گسترش آئین زرتشت برپا بوده و از همان بن‌مایه است. در موسم پاییز که درنگ تاریکی هر شب افزایش و روز و روشنی کاهش می‌یابد، این پایش و کاهش در روزهای فرجامین بیشتر جلب توجه می‌کند، اما در آخرین روز آذرماه و نخستین روز دی از درون گاهواره‌ی هستی زروان (خدای زمان بیکران) یا «درنگ خدای» زاده می‌شود و تاریکی را می‌تاراند و روز، روشنی و درخشندگی که نماد و نشانه‌ی آهورامزدا است بر تاریکی چیره می‌شود و شب یلدا اول دی‌ماه از فردا رو به کاهش می‌نهد و به سوی شکست ره می‌سپارد که این زادشب ایزد مهر (= میترا، بغ مهر) یلدا نامیده می‌شود. یلدا واژه‌ای سریانی و به معنای زادروز، میلاد، تولد و ولد (عربی) است. آئین مهرپرستی که پیش از زرتشت وجود داشته، از باورهای آئینی ایرانیان در سده‌های بسیار دور به شمار می‌رفته که از دیرنده‌سال مهرابه‌ها (= مهرآوه‌ها) و مهرکده‌ها یا پرستش‌گاه ایزد مهر (میترا) در بسیاری از نقاط کشور پهناور ایران برپا بوده، نظیر پرستشگاه‌های مهر در ساوه که مرکب از سه آوه (آبه) یا پرستشگاه مهر بوده است.

^{۱۰۵} آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، ص ۲۹۵.

همان‌گونه که در بالا گذشت، روز اول دی‌ماه را «خور روز» و سپس «خرم روز» نام نهاده بودند که برابر اول جَدی^{۱۱۶} نیز می‌باشد. در شب یلدا آتش‌بازی می‌کردند، چراغانی عظیم در کوی و برزن و پرستش‌گاه‌ها برپا می‌نمودند و خوان‌های پر از انواع میوه‌ها و تنقلات خشک و تر که نمایانگر و تمثیلی از بهار و تابستان برکت‌خیز است در خانه‌ها و اماکن ویژه می‌گسترانیدند. شب یلدا شب اول چله‌ی بزرگ و آن عبارت از اول دی‌ماه تا دهم بهمن است (چله‌ی کوچک از دهم بهمن‌ماه تا بیستم اسفندماه است که از سرما [زم] کاسته می‌شود). در این جشن (و سایر جشن‌های باستانی) به سبب پیروزی روشنی بر تاریکی سرودهای بسیار زیبایی در مورد ستایش و نیایش مهر که در اوستا موجود است خوانده می‌شد. این‌گونه جشن‌ها در دوره‌ی هخامنشی با شکوه درخشانی برپا می‌گردید که از آن‌جا در دین زرتشت اثرات استوار و جاودانه‌ای بر جای نهاده و تا زمان حکومت ساسانیان به اوج خود رسیده بود. اکنون یک سرود کوتاه از اوستا را برای نمونه در اینجا یادآوری می‌نماییم:

«می‌ستایم مهر را که آفریده‌ی آهورامزدا است. برای

خشنودی آهورامزدا می‌ستایم او را با بهترین ستایش. بلند

آوازی و پیروزی باشد برای مهرایزد.»

این آئین پرشکوه بر اثر جنبش زمان به کشورهای روم و یونان باستان و از آن کشورها به سایر نقاط اروپایی و جهان انتقال یافته است، چنان‌که هنوز در ویرانه‌های بسیاری از پرستش‌گاه‌های مهر در کشور ایتالیا اثر آن به چشم می‌خورد و هم‌چنین کنستانتین امپراتور نامدار روم که شهر قسطنطنیه به نام اوست تا سال ۳۱۳ میلادی مروج این آئین بوده است. روم و یونان این جشن را

^{۱۱۶} جَدی: از صور فلکی در نجوم و هیأت و ماه دهم از برج دوازده‌گانه است. مصغر عربی جَدی می‌باشد. «در تمام بیست و چهار ساعت به دور قطب، به نظر ناظر حرکت می‌کند ولی به علت نزدیکی به قطب حرکت آن محسوس نیست و این حرکت در واقع مربوط به حرکت وضعی زمین است به گرد محور خود» (فرهنگ اصطلاحات نجومی).

در ۲۱ دسامبر برگزار می‌کردند و هنگامی که میتراپرستی در جهان همگانی شده بود آن را به عنوان میترای شکست‌ناپذیر (Natalis Invictus) می‌نامیدند.^{۱۰۷} از قرن چهارم میلادی به سبب تحولات در اثر سال کبیسه، اشتباهی که در محاسبه‌ی آن رخ داده بود روز ۲۵ دسامبر را جایگزین روز ۲۱ دسامبر (روز تولد میترا) روز تولد مسیحای منجی نموده‌اند که بدین‌گونه تثبیت گردید، و همان نوئل مسیحیان است، چرا که متولیان کلیسا یارای از بین بردن آن را نداشتند، بنابراین همین روز را به عنوان روز زایش عیسی مسیح پذیرفتند و به عموم مسیحیان اعلام کردند. از دیگر سوی در آئین زرتشت تمام ایام ماه نام ویژه‌ای دارد و هر روز که با همان ماه هم‌نام می‌شود آن روز را جشن می‌گیرند و از آنجا نیز روز اول دی ماه که روز دَدَوَ (dazva) یعنی روز آفریدگار (هرمز، اورمزد) نیز می‌باشد، برابر اوستا جشن گرفته می‌شود که با روز یلدا همگام است. این روز را به پهلوی داد (dād) می‌گویند که روز دیگان است.

ابوریحان بیرونی روز اول دیماه را «نوروز» نامیده، می‌نویسد:

«گاهی این روز را نوروز می‌گویند و آن را عید می‌گیرند،

زیرا میان آن و نوروز نود روز تمام است».^{۱۰۸}

چون به باور پیشینیان پایان این شب بلند که اهریمنی و نامبارک است به روز می‌رسد و تاریکی شکست می‌خورد و روز پیروز می‌شود و پس از این شکست، روزها رو به بلندی و اوج می‌رود، نام این روز پیروزمند را میلاد اکبر نیز نامیده‌اند.

^{۱۰۷} برگرفته از صص ۳۲۰ تا ۳۲۴ گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان.

^{۱۰۸} آثار الباقیه. ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۳۹۵.

یادگار فرهنگ آمل یادآوری می‌کند:

«شب یلدا (شب اول زمستان): شب یلدا طولانی‌ترین شب‌های سال است. در این شب معمولاً جشن مفصلی می‌گیرند و بعد از شام، فامیل و آشنا دور هم جمع می‌شوند و باز به گرفتن فال از دیوان خواجه حافظ شیرازی خود را سرگرم می‌نمایند و تنقلاتی به نام «شب‌چره» صرف می‌کنند، مخصوصاً هندوانه، و معتقدند که هر کس در این شب هندوانه بخورد در سال به خفقان و گرفتگی قلب دچار نخواهد شد و نیز اعتقاد دارند که اگر در این شب تا صبح کسی در کنار جویی بیدار بماند و ظرف مسی را در دست گرفته و مرتب بگوید مثلاً کاسه‌ی طلا، کاسه‌ی طلا ... در سپیده دم کاسه‌ی مسی، طلا می‌شود.»

فزون بر گفتار بالا سبب برگزاری این جشن را به مطالب زیر نیز پیوند و نسبت می‌داده‌اند:

الف- اهریمن که شب دراز نماد آن است به هر ترتیبی از روشنایی که موهبت اهورایی است شکست می‌خورد و نیروی ایزدی بر اهریمن شوم و کج‌روش پیروز می‌گردد و بدین‌سان مردم را امیدوار به آینده‌ی درخشان می‌نماید که (در ناامیدی بسی امید است - پایان شب سیه سپید است) نور به سوی فزونی و تیرگی به سوی ناکامی می‌رود.

ب- شب آبستن و آماده‌ی زایش (مهر= میترا) است که از باورهای اسطوره‌ای و دینی است.

ج- هنگام پایان برداشت محصول تابستانی (صیفی) و آغاز دگرگونی زمستانی (شَتوی) و زمانی است که گروه کشاورزان پس از تحمل رنج‌ها و تلاش‌های شبانه‌روزی از فراورده‌های خویش بهره‌مند شده و به برکت این

دسترنج‌ها، نتیجه‌ی کار را با شگون و شادمانی جشن می‌گیرند تا از رنج تن بکاهند.

استاد دهخدا در مورد شب یلدا آورده است:

«یلدا اول زمستان و شب آخر پاییز است که از درازترین شب‌های سال است و در آن شب یا نزدیک بدان، آفتاب به برج جدی تحویل می‌کند و قدما آن را سخت شوم و نامبارک می‌انگاشتند. در بیشتر نقاط ایران در این شب مراسمی انجام می‌شود. شعرا زلف یار و هم‌چنین روز هجران را از حیث سیاهی و درازی بدان تشبیه کنند و از اشعار برخی از شعرا مانند سنایی و معزّی که به عنوان شاهد در زیر می‌آید، رابطه‌ی بین مسیح و یلدا ادراک می‌شود:

به صاحب‌دولتی پیوند اگر نامی همی جویی
که از یک چاکری عیسی چنان معروف شد یلدا.

(سنایی)

ایزد دادار مهر و کین تو گویی
از شب قدر آفرید و از شب یلدا.

(معزّی)».

چون این جشن در بین مازندرانیان برگزار می‌گردد، بنابراین تا اندازه‌ای به کوتاهی گزارش آن اکتفا و نیز با تقدیم ابیاتی از آن دیار بسنده می‌شود:

گل محمدی ته هر د روئه
شوی یلدا تنه گیس سییوئه^{۱۰۹}

هر دو رخ تو بسان گل محمدی (سرخ) است
گیسوی تو چون شب یلدا (مشکین و بلند) است.

شوی یلدا خله درازه شوئه
تنه چشمون، منه افتاوه سوئه^{۱۱۰}
منه دل تنه پیش دایم گروئه
هر کجه دواشم، ته گفتگوئه^{۱۱۱}.

شب یلدا، شب بسیار بلندی است
چشمان تو، خورشید درخشان من است
دل من همواره در گرو پوست
هرجا که باشم، گفت‌وگوی توست.

همواره قلب‌ها آکنده از مهر، و مهرورزی و پیوند محبت راستین پاینده، و
شادمانی و جشن‌های همبستگی دیرنده باد!

یلدا شوی ۱۳۸۰ خورشیدی - تهران.

^{۱۰۹}) gèle mohammèdi te har dè rouze / šouye yaldā tène gise siyouze.

^{۱۱۰}) šouye yaldā xale derāze šouze / tène čēšmoun, mēne čftāve souze.

^{۱۱۱}) mēne dēl tēne piš dāyēm gērrouze / har kējē dēvāšēm, te gēftēgouze.

«بوم سرود یلدا شو»

رای استادان مردم‌شناس موسیقی ما چنین است که اگر ترانه‌ها و تصنیف‌های موسیقی ناشی از اندیشه و زبان مردم‌باوری و مردم‌دوستی باشد، بر آن‌ها اثرات شگفت‌انگیزی برجای می‌نهد. یکی از این استادان پایه‌گذار و استواری‌بخش موسیقی ما گرامی‌یاد استاد ابوالحسن صبا است که نخستین بار به گردآوری نواها، ترانه‌ها و سرودهای ملی- محلی- مردمی پرداخت و این‌گونه ترانه‌ها را که از صفا و سادگی ویژه‌ای برخوردار است جزء سرمایه‌های هنری ارزشمند ملی قلمداد نمود، که در حقیقت غیر از این هم نیست. استاد به ترانه‌ها و آهنگ‌های مردمی نظیر «زرده ملیجه»، «دیلمانی» (گیلانی)، «امیری» (مازندرانی)، «رقص چوبی قاسم‌آبادی» و

«کوهستانی»، «شوشتری»، «در قفس» و ... توجه مدبرانه‌ای نمود و در ژرفای آن گنجینه‌های مردمی به شناوری پرداخت و بدین ترتیب به هنر و فرهنگ مردمی میهن گرامی‌مان ارج شایسته‌ای نهاد. بدیهی است که این‌گونه ارج‌نهی به هنر مردمی راه‌گشای پیوند بیشتر آنان به همدیگر و پایه‌ی پایداری، دوستی، و یکدیگرخواهی دیرپای‌شان گشته، سبب بروز خلاقیت‌های ذهنی و نظری می‌گردد. با این سخن واژه‌ی فرهنگ عامه و زنده کردن و دوباره‌سازی و تکمیل آنها جان می‌گیرد و با قامت راستین از جای برمی‌خیزد و وارد توده‌ی مردم می‌شود، زیرا فرهنگ عامه متعلق به کلیه‌ی تجلیات معنوی، خلقیات اجتماعی، استحکام روابط اجتماعی، زیست مادی و ... مردمی است که سال‌ها باهم در یک منطقه، یک ناحیه و ... زندگی می‌کنند و بازگوکننده‌ی مطالب هنری، تاریخی، مذهبی، ادبی، و ... آنان است که در درازنای تاریخی‌شان فراهم آمده و توجیه‌کننده‌ی نیازها، دردها، سرنوشت‌های مشترک، چگونگی فطری و روانی آنان در روند تاریخی قومی-ملّی است که باهم گذرانیده‌اند. نتیجه آن که، فرهنگ عامه از تمام جهات و ابعادش متوجه مردم، به همگان و همه‌ی مردمی می‌شود که باهم در یک دیار زندگی می‌کنند و نه هنر و ... خاصه و انحصاری اشخاص ویژه. بنابراین موسیقی همگان مورد نظر همگان است و نه موسیقی منحصر به گروهی معین و به دور از توده‌های مردم یک جامعه. در فرهنگ عامه به زندگی روزمره، آداب و رسوم سال‌های به هم پیوسته، شعر و ترانه‌های گوناگونی که به طریقی به کلیه‌ی زندگی همه‌جانبه‌ی آنان مرتبط است و به تمام موضوع‌هایی که با زندگی روزمره و آداب و عادات آنان

پیوند نزدیک دارد توجّه می‌شود و در آن‌ها ژرفیابی و از آن‌ها بهره‌گیری می‌شود، چرا که گزینش و بهره‌برداری از افسانه‌ها، داستان‌ها، ترانه‌ها، و داستان‌های حماسی-اسطوره‌ای (اعم از بزمی، رزمی، مذهبی) و احیاء و پیش‌برد و گسترش آنها، شکوفایی، کارآیی، کارگرومی و هم‌یاری آنان را استحکام می‌بخشد.

با بیان این مطالب، بوم‌سرود زیر که ویژه‌ی شب یلدا (یلداشو) است و با آهنگ «می‌خوام برم کوه، شکار آهو» خوانده می‌شود، پیش‌کش دوست‌داران گردیده است.

بوم‌سرود یلدا شو

۱

سلوم عزیزون بموئه شوی یلدا
 درازه شوئه، بیّه تیره همه‌جا
 بلبل سرونه: که زود وشنه روجا
 شما ره بوئه موارک، موارک، موارک با
 گته روز رسنه فردا، موارک، موارک با^{۱۱۲}

۲

یلدا شو، امشو شما ره بو موارک
 افتو کنده رو، شما ره بو موارک
 گل کنده وشکو، شما ره بو موارک
 شما ره بوئه موارک، موارک، موارک بو
 بزنه شمه دیار ره، دیار ره، افتاوه سو^{۱۱۳}

^{۱۱۲}) sêloun azizoun bêmouzê şouye yaldâ

dêrâzê şouzê, bayyê tirê hamê jâ
 bêlbêl sêrounê, ke zoud vêşênê roujâ
 şemâ rê bouze mêvârek, mêvârek, mêvârek bâ
 gate rouz rasênê fêrdâ, mêvârek, mêvârek bâ.

^{۱۱۳}) yaldâ şou amşou, şemâ rê bou mêvârek

aftou kêndê rou, şemâ rê bou mêvârek
 gêl kêndê vêşkou, şemâ rê bou mêvârek
 şemâ rê bouze mêvârek, mêvârek, mêvârek bou
 bazêne şeme diyar rê, diyâr rê, êftâve sou.

۳

شو کنده کفن، شما ره بو موارک
روز بونه روشن، شما ره بو موارک
شاد بونه وطن، شما ره بو موارک
شما ره بوئه موارک، موارک، موارک بو
بزنه شمه دیار ره، دیار ره، افتاوه سو^{۱۱۴}

۴

تاریکی میرنه، اسا سو کنده روجا
افتوی امید، اسا وشنه هر جا
افتو پشت کوه چه خش مجنه بالا
شما ره بوئه موارک، موارک، موارک بو
بزنه شمه دیار ره، دیار ره، افتاوه سو^{۱۱۵}

۵

یلدا شو هسته اگر شوی هریمین
جشن اهورا که بوئه روز روشن،

¹¹⁴) šou kēndē kafēn , šēmā rē bou mēvārēk

rouz bounē roušēn, šēmā rē bou mēvārēk,
šād bounē vatēn, šēmā rē bou mēvārēk
šēmā rē bouze mēvārēk, mēvārēk, mēvārēk bou
bazēne šēme diyār rē, diyār rē, ēftāve sou.

¹¹⁵) tāriki mimē, ēsā sou kēndē roujā

aftouye ommid, ēsā vēšēnē har jā
aftou pēšte kouh če xēš mējēnē bālā
šēmā rē bouze mēvārēk, mēvārēk, mēvārēk bou
bazēne šēme diyār rē, diyār rē, ēftāve sou.

فردا رسنه به سون او ی تجن
شما ره بوئه موارک، موارک، موارک بو
بزنه شمه دیار ره، دیار ره، افتاوه سو^{۱۱۶}.

برگردان

۱

درود عزیزان! شب یلدا فرا رسید
دراز شبی است، همه جا را تیرگی فرا گرفته
بلبل می‌سراید، که به زودی ستاره‌ی شباهنگ نور می‌باشد
شما را مبارک، مبارک، مبارک باد!
روز بزرگ می‌رسد، مبارک، مبارک باد!

۲

شب یلدا، امشب بر شما مبارک باد!
آفتاب رخ می‌نماید، بر شما مبارک باد!
گل شکوفا می‌شود، بر شما مبارک باد!
شما را مبارک، مبارک، مبارک باد!
در دیار شما خورشید بدرخشد!

¹¹⁶) yaldā šou hassē ager šouye harimēn

jašne ahourā ke bouze rouze roušēn
fērdā rasēnē be soune ouye tajēn
šēmā rē bouze mēvārēk, mēvārēk, mēvārēk bou
bazēne šēme diyar rē, diyār rē, ēflāve sou.

۳

شب کفن بر تن می‌کند، مبارک باد!
روز، روشن می‌شود، بر شما مبارک باد!
وطن شادمان می‌شود بر شما مبارک باد!
شما را مبارک، مبارک، مبارک باد!
در دیار شما خورشید بدرخشاد!

۴

تاریکی می‌میرد، اکنون ستاره‌ی بامدادی می‌دمد
آفتاب امید نور می‌باشد
و آفتاب از پشت کوه چه زیبا به سوی بالا می‌شتابد
شما را مبارک، مبارک، مبارک باد!
در دیار شما خورشید بتاباد!

۵

شب یلدا، اگر شب اهریمن است
جشن اهورایی که روشن می‌شود
فردا مانند آب شتابنده فرا می‌رسد
شما را مبارک، مبارک، مبارک باد!
در دیار شما خورشید بدرخشاد!

بهمنگان (بهمنجنه)

ایران باستان را به گواهی تاریخ، بایستی و می‌توان کشور جشن‌ها، هم‌یاری‌ها و دوستی‌ها یاد کرد، چرا که این جشن‌های گروهی عامل زداینده‌ی کینه‌ها، رشک‌ها، عقده‌ها و ... می‌شده، مردمانی از هر گروه و طبقه را به هم پیوند می‌زد و آنان را به درد همدیگر آشنا می‌نمود، و به شیوه‌ی همدردی، هم‌بستگی و انسان‌دوستی می‌افزود و بدین‌وسیله نیروی یاریگری را رشد می‌داد. بازمانده و یادگار این منش و خوی مردمی را در سده‌های بعد نیز در نوشته‌ها و اشعار شعرای انسان‌دوست، مانند افصح المتکلمین سعدی شیرازی که نشانگر بزرگ‌ترین روش انسانی در زندگی گروهی است می‌بینیم.

او می‌فرماید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند (یک پیکرند)

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

این جشن‌ها و سنت‌ها که عالی‌ترین وسیله‌ی هم‌بستگی و اشتراک هم‌آوایی بین مردم بوده و فرایند آن هم سبب حسن همکاری، تعاون و تعامل افراد جامعه‌ی سالم می‌گردیده، چگونه به چاه ویل فراموشی افکنده شده؟ چرا و به چه وسیله؟

باری، یکی از آن جشن‌های شکوهمند و پیوند دهنده، برگزاری جشن بهمنگان یا عربی شده‌ی بهمنجنه است که بدبختانه در زمینه‌ی چگونگی آن مدارک بسنده‌ای به دست ما نرسیده. ناگزیر در این وجیزه به کوتاهی از آن یاد خواهد شد تا این گنجینه‌ی نفیسی که روزگاری چون گوهر شب‌چراغ زمان در آرام‌کده‌های انسانی می‌درخشید و به سبب ناهنجاری‌های اعصار و به دست متجاوزین و منهدم‌کنندگان فرهنگ و زندگی از بیگانگان و خودی‌های نادان در مفاک دهشت خاک - چون موری که در تاس لغزنده افتاده باشد - فرو افتاده و در ژرفنای تیرگی هولناک زندانی شده است و از اذهان و یادها زدوده گردید، بار دیگر در اندازه‌ی توان آن را از تنگنای زمان برهانیم و بازتاب آن را بر تارک عشق، دوستی، همدیگربانی و همدلی بازتابیم تا گستره‌ی گسترک تمامی هستی را فرا گیرد.

معنی بهمن در جشن بهمنگان چنین است: بهمن همان وُهومنه (vohumana) اوستایی است که مرکب است از دو واژه‌ی وُهو (vohu) یعنی نیک، خوب و به، و منه (mana) نیز به معنای منش از ریشه‌ی من است که رویهم در پارسی دری تبدیل به بهمن یعنی «نیک‌منش، منش‌نیک» شده است. چون تمام جشن‌ها و سنن دیرین ایران با کلیه‌ی مردم این سرزمین - با پهنه‌ی گسترده‌اش - پیوند و هماهنگی داشته است، بنابراین جا دارد که با اشتیاق از آن یاد و نگهداری نماییم چرا که مردم تبرستان و کل آن دیار جزیی از ایران کهن بوده است.

روز دوم هر ماه به نام بهمن است که یکی از نخستین فرشتگان یا امشاسپندان آئین زرتشتی است و چون با یازدهمین ماه سال نیز هم‌نام بوده

است، باشندگان ایرانی پس از انجام کارهای پاکیزگی و دربرکردن پوشاک پاک یا نو آن روز را جشن می‌گرفتند که به شواهد اسناد اندک موجود، پس از فروپاشی حکومت ساسانیان تا پیش از یورش وحشیانه‌ی مغول، آداب و سنن آن رواج داشته و تشریفات برگزاری آن مانند سایر جشن‌ها با توجه به همکاری همگانی ملت معمول بوده است. آن‌چنان که در کتاب گاثا آمده، بهمن یکی از صفات و فروزه‌های بارز اهورامزدا است که در حقیقت برپایی آن بر خرد، نیک‌اندیشی و دانایی در جهان مینوی (لاهوئی) استوار است و در جهان مادی (ناسوتی) نگاهبانی و صیانت انسان‌ها و ستوران به عهده‌ی اوست و پیامبر ایرانی برای دریافت پیام‌های اهورایی از وی کمک می‌گرفته. از گفتار گاثا درمی‌یابیم که اشو زرتشت پیام‌های اهورایی را از طریق وُهومَن یعنی اندیشه‌ی نیک و خرد خداداده دریافت می‌نمود. اکنون نیز زرتشتیان برابر سنت ملی برگزاری جشن‌های ماهانه، بهمنگان را با گردهمایی در آتشکده‌ها و نیایشگاه‌های خویش جشن می‌گیرند و به شادی و سرور می‌پردازند.

لغت‌نامه دهخدا می‌نویسد:

«بهمن نام فرشته‌ای است که تسکین خشم و قهر دهد و آتش غضب را فرو نشاند و او موکل است بر گاو و گوسفندان و اکثر چهارپایان و تدبیر امور و مصالحی که در ماه بهمن و روز بهمن واقع می‌شود به او تعلق دارد»
و در همان مأخذ در مورد یکی از سنن برگزاری این جشن آمده است:
«گویند در این روز سپند را با شیر باید خورد به جهت زیادتی حافظه و در بعضی از بلاد در این روز مهمانی کنند به طعمی که در آن جمیع حیوانات باشد.»

با توجه به بیان بالا، دیده می‌شود که انسان‌ها چه توجه ارزشمند و درخشانی به تمامی وسایل و مظاهر زندگی داشته‌اند تا بتوانند همگان برای رفاه و آسایش از میدان صلح و آشتی بهره ببرند.

بهمن‌ماه یکی از ماه‌های مهمّ موسم زمستان برای پس‌انداز آب از طریق بارش برف و باران است تا در سایه‌ی آب‌سالی آن بهار زیبا آشکار گردد و زمین‌ها برای کشاورزی و چراگاه‌های چهارپایان رام شده آماده شود و مردم نیز از آب که زندگی‌بخش کلیه‌ی جانداران و گیاهان گستره‌ی زمین است بهره‌مند شوند. از دیگر سوی بهمن نام گیاهی است که به رنگ سرخ و زرد و یا به قولی به رنگ سرخ و سفید می‌روید که در جشن بهمنگان گل آن را به روی غذاها می‌پاشیدند.

لغت‌نامه دهخدا در مورد به‌کارگیری این دو رنگ گیاهی با برخورداری از فرهنگ‌های برهان قاطع و جهانگیری چنین آگاهی می‌دهد که در این جشن:

«انواع غذاها و گوشت‌ها پزند و گل بهمن سرخ و سپید بر طعام‌ها پاشند و هر بهمن را مَیِدِه (دو بار سائیده و سبوس گرفته) کرده و با نبات و قند بخورند و بهمن سفید را سائیده و با شیر بخورند و آن را مقوٰی حافظه دانند و گویند این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاه‌ها و بیخ‌های دوایی از کوه‌ها و صحراها و گرفتن روغن‌ها و کردن بخورها و نیک است در این روز جامه‌ی نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن و عمارت‌کردن و این روز را بهمنجنه خوانند.»

یکی از سنن زیبای این زمان برپایی برف‌بازی بود که جزیی از تفریحات سالم بوده است.

این مطالب بیانگر و روشنگر فرهنگ و تمدن دیرینه‌سال ایرانیان در امور پاکی، بهداشت، پیرایش و آرایش برای حضور در مجامع ویژه‌ی گروهی،

شناخت خواص دارویی گیاهان و ... است که گشایش و شرح همه‌ی آن‌ها به فرصت دیگری نیازمند است.

می‌گویند برپایی، اجرا و انجام آداب و رسوم این جشن منسوب به وزیر خردمند و شایسته‌ی ویشتاسپ‌شاه به نام جاماسب است و اعتقاد بر این بود که این روز، پرشگون و برکت‌خیز است. آن را به فال نیک می‌گرفتند و انجام هر کاری را در این هنگام سودمند می‌شمردند. در دربار شاهان، بزرگان، امیران و فرماندهان و نیز در زمان حکومت اسلامی در دربار خلیفگان، مراسم آن با تشریفات چشم‌گیری برپا می‌گردید.

در اکثر خانواده‌ها و مجامعی که برای تجلیل و شکوهمندی این جشن گرد هم می‌آمدند، سور و مهمانی‌گیری برپا می‌شد. به‌ویژه در تمامی یا اغلب این میهمانی و سور، آش ویژه‌ی بهمنگان (دیگ بهمنگان، دیگ بهمنجنه) به فزونی پخته می‌شد، آن‌چنان‌که آشپزهای حرفه‌ای نیز این آش را برای فروش تهیه می‌نمودند.

شعرا برای خجستگی و فرخندگی بهمنگان اشعار بسیار زیبا و دلکشی می‌سرودند که با استفاده از منابع گوناگون، چند بیتی از آنها برای نمونه ارائه می‌گردد:

فرخش باد و خداوندش فرخنده کناد

عید فرخنده‌ی بهمنجنه و بهمن ماه. (فرخی سیستانی)

بهمنجنه است، خیز و می‌آر، ای چراغ دی

تا برچینم گوهر شادی ز گنج می. (عثمان مختاری)

رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه

ای درخت ملک، بارت عزّ و بیداری تنه

اورمزد بهمن و بهمنجنه فرخ بود

فرخت باد، اورمزد بهمن و بهمنجنه. (منوچهری دامغانی)

و اما منوچهری در مورد «دیگ بهمنجنه» سروده است:

بجوش اندرون دیگ بهمنجنه

بگوش اندرون بهمن و قیصران

که در مصراع دومین بهمن و قیصران دو پرده از موسیقی کهن ایران است.

و اما معانی دیگر بهمن به طور ساده و یا ترکیب شدن با سایر واژه‌ها، با استفاده از لغت‌نامه دهخدا:

«نام پرده‌ای است از موسیقی، برکنده‌ها و تخته‌های برف

که از کوه به سبب حرارت آفتاب جدا شده و بیفتد (برهان) و

... بودن آفتاب در برج دلو، ابر بارنده، مخفف برهن است که

به معنی راست گفتار و راست کردار باشد، کوچک بسیاریان و

...».

در پایان، برگزاری صمیمانه‌ی این‌گونه جشن‌های شادی‌آفرین، درس «یگانه شدن»، «باهم بودن»، «گروهی زیستن»، «ما شدن»، «به درد هم رسیدن و از حال یکدیگر آگاه شدن»، «آسوده و با آشتی زیستن» و ... را به ما می‌آموزاند و بنای جامعه را استوارتر و با ثبات می‌سازد.

در نتیجه با استوارتر شدن بنای زندگی گروهی و هم‌بستگی راستین انسان‌ها، برخورداری از سالم‌زیستی، بدون دلهره زیستی و بهره‌برداری از مواهب طبیعت را به علت فزونی کارایی، کسب تجربه‌های همگانی، آفرینش و اندیشه‌وری، فزونی می‌بخشد.

پایدار و پاینده‌باد جشن‌ها و سنت‌های گسترده‌ی مهر و دوستی و سازنده‌ی جامعه‌ی هم‌بسته و آسایشگر قرون و اعصار این مرز و بوم.

بهمن‌ماه ۱۳۸۰ خورشیدی - تهران.

وهمن مهربون

وهُومَنَهْ ماه ره برکت بسیاره
 جشن وهمنگون^{۱۱۷} زرتشت یادگار
 آهورا مزدای صفتِ آیاره
 فرشته‌ی تسکین، زندگی اویاره
 وهمنه ماه ورف و وارث چه خاره
 برکتِ تابستون و فصل وهاره^{۱۱۸}
 وهمن آر نواره، کار همه زاره
 اوی زندگی، امید کشتکاره
 خجسته بوئه جشن وهمن شما ره
 مهر و محبت لطف هاکنیی اما ره

Vohumanē māh rē barēkēt bēsyāre/ Jašne vahmēngoun zartošte
 yādēgārē.

Ahurā mazdāyē sēfēte ayārē/ Fērēštēy taskin, zēndēgiye ouyārē.
 Vahmēnē māhe varf-o vārēš čē xārē/ Barkēte tābēssoun-o fasle vēhārē.
 Vahmēn ar nēvāre kāre hamē zārē/ Ouye zēndēgi, ommide kēštēkārē.
 Xojastē bouze jašne vahmēn šēmā rē/ Mehr-o mohabbēt lotf hākēnin
 ēmā rē.

ماه بهمن دارای برکت بسیار است/ جشن بهمنگان یادگار زرتشت است.
 صفت آشکار اهورا مزدا است/ فرشته‌ی تسکین و آبیاری زندگی است.
 در ماه بهمن برف و باران چه نیکوست/ [زیرا] برکت تابستان و موسم بهار
 است.

^{۱۱۷} وهمنگون: بهمنگان.

^{۱۱۸} وهار: بهار.

اگر بهمن‌ماه باران نبارد کار مردم زار است / [زیرا] آب زندگی و امید
کشت‌کار (کشاورز) است.
جشن بهمن‌ماه بر شما خجسته باد/ مهر و محبت به ما لطف کنید.

وهمن نامهریون

روجا دمرده^{۱۱۹} مه بئیته دنیا ره
چش چش ره نوینده، کار روزگاره
وهمن بزوئه، دوسه همه را ره
سل آسا بروشته^{۱۲۰} خنه و دیا ره
وهمن وحشی جه، بساتن دشواره
یورش هاکنه، خراب کنده هر جا ره
اما نمونده، اییارنه گر بلا ره
افتو وشنه، نزم^{۱۲۱} ره کنده کناره
مراد رسنه اونکه امیدواره
وهمن‌گیر ساجنه، چون که مرد کاره
یا
وهمن بزوئه، بترکنیه کو ره
او بیه ورفا، پر هاکرده دریو ره

^(۱۱۹) دمرده: خاموش شد.

^(۱۲۰) بروشته: کوبید. از ریشه‌ی بروشتن: کوبیدن با چوب یا شلاق در حالت تنبیه، به شدت کسی را کتک زدن، شلاق کوب کردن.

^(۱۲۱) نزم: مه، ابر غلیظ، مه در روی زمین (نه در قله‌ی کوه).

راه سر بورده وره‌کا و گو ره

تموم بونه وهمن، ایار وینی سو ره

Roujā damērdē, meh bazitē dēnyā rē/ Čěš čěš rē navindē, käre
rouzēgārē.

Vahmēn bazouzē, davēsse hamē rā rē/ Sel āsā barouštē xēnēvo diyā rē.
Vahmēne vahši jē, bēsātēn dēšvārē/ Yourēš hākēne, xērāb kēndē har jā
rē.

Ammā namounde, iyārnē gar bēlā rē/ Aftou vēšēnē, nēzm rē kēndē
kēnārē.

Morād rasēnē oun ke ommidvārē/ Vahmēngir sājēnē, čon ke marde
kārē.

Vahmēn bazouzē, batērkēnniyē kou rē/ Ou bayyē varfā, pēr hākērdē
daryou rē.

Rāhe sar bavērdē, varēkāvo gou rē/ Tēmoum bounē vahmēn, ayār vinni
sou rē.

ستاره‌ی شاهنگ فرو خفت، مه جهان را فراگرفت/ چشم چشم را

نمی‌بیند، کار روزگار چنین است.

بهمن فرو ریخت و راه را بر همگان بست/ سیل آسا درون و بیرون را روبید.

با بهمن وحشی مدارا کردن دشوار است/ هنگامی که یورش آورد، هر جا

را ویران می‌کند.

اگرچه بلا می‌آورد اما ماندنی نیست/ خورشید خواهد درخشید، مه

(تیرگی) را کنار خواهد زد.

به مراد می‌رسد آن کس که امیدوار است/ بهمن گیر می‌سازد، چون که مرد

کارزار است.

یا

بهمن فرو ریخت، کوه را شکافت/ برف‌ها آب شد، دریا را انباشت.

در سر راه خود، بره و گاوها را برد/ [ولی] بهمن به پایان می‌رسد و

درخشش خورشید را آشکار می‌کند.

(سرود نوروزی با آهنگ ضربی)

بهاری خونس

۱

بموئه، مستونه و شاد بموئه
بموئه هاكنه آباد بموئه
بمو با بركت سرشار بموئه
بموئه، سرخش و پر بار بموئه
بموئه، بركت بسيار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوى بهار بموئه.

۲

بموئه غرصه ها ره شه دل جه دور هاكنيم
پرسيم، با هم بويم، زندگى ره جور هاكنيم
همه ي سرمچى يون^{۱۲۲} ره شاد و مسرور هاكنيم
دريوى اندوه جه، شه گمى^{۱۲۳} ره يور هاكنيم

^(۱۲۲) سرمچى يون، (مفرد سرمچى): هم سن و سال، هم دوره.

بموئه پَرَبَر و پَرَبار بموئه
پیر نقاش قلمکار^{۱۲۴} بموئه
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۳

ونوشه سر بزوئه، رخ بنما
همه‌جا، کوه و کمر، دشت و دیبا^{۱۲۵}
سیو واش، کرک چره واش، در همه‌جا^{۱۲۶}
مَشَتِ الماس بوینه سرشاخه‌ها^{۱۲۷}
بزونه زلفه‌شه هر جا، جابه‌جا
آزگه‌ها^{۱۲۸} سما بموئه نسیم بهار جا
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

^{۱۲۳} گمی: کشتی، ناو بزرگ.

^{۱۲۴} پیر نقاش قلمکار: کنایه از موسم بهار است که میلیون‌ها سال به فصل خود آشکار می‌شود و پهنه‌ی گیتی را با رویش گیاهان، گل‌های وحشی و بارور نمودن درختان و سبزی‌های وحشی مانند نقاش قلمکار می‌آراید.

^{۱۲۵} دیبا: بیرون، بیرون از خانه و زیستگاه.

^{۱۲۶} سیو واش (غلف سیاه). کرک چره واش (گیاه مرغ‌چر): دونوع گیاه وحشی هستند که در موسم بهار

می‌رویند.

^{۱۲۷} مَشَتِ الماس بوینه سرشاخه‌ها: سرشاخه‌ها انباشته از الماس شده‌اند. اصولاً در موسم بهار در تمام نقاط مازندران شب‌ها، ژاله (شبنم) می‌بارد و بر نوک شاخه‌های درختان و گیاهان می‌نشیند و آنها را الماس‌گون می‌نماید.

^{۱۲۸} آزگه: برگ، برگ درخت.

۴

روخنه آوازه خون بیّه، انه دریوی په
دریو ره کلاک^{۱۲۹} اییارنه په به په
دماون نئیرنه هرگز شبکلا^{۱۳۰}
ورفا ئو بونه، انه روخنه‌ی هراز په
همه‌جا پر بونه صوت بلبلا
یواش یواش رسنه فصل دکاشتن و شوپه
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۵

پرسیم، دیبا بوریم چکه‌زنون
هم‌صدا بویم، مست و شادمون
سر هادیم نغمه به سون بلبلون
همه‌ی مازندرونه گلستون
همه‌جا سبزه و زیبا بوی‌یه
دپوشی‌یه کوه و تپه پرنیون
بوی لاله، یاسمن، هرجا هویدا بوی‌یه
دپیته بنه‌ی سر تا کهکشون
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

^{۱۲۹} کلاک: آب‌خیز، موج، کولاک.

^{۱۳۰} دماون نئیرنه هرگز شبکلا: دماوند هرگز شب‌کلاه از سر برنمی‌دارد، یعنی ستیغ کوه دماوند در تمام فصول سال پوشیده از برف است که به منزله‌ی شب‌کلاه آن به شمار می‌رود.

۶

کاله^{۱۳۱} و آیش همه مخمله‌پوش
 بموئه جاندار و بی‌جان همه‌جا به جنب و جوش
 ونه بوئیم من و ته «ما» و بگردیم دوش به دوش
 خله‌توم یختمی، اسا ونه بیئیم به هوش
 بموئه، برکت بسیار بموئه
 بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۷

عید نوروز بیاموئه، همگون ره موارک
 سیکون^{۱۳۲} و خویش و کسون ره موارک
 پیرون و نسل جوون ره موارک
 مردم مازندرون ره موارک
 مله‌ی نوروزه‌خون ره موارک
 همه‌ی ایرونیون ره موارک
 بهار پرپر و مشته‌بار بمو
 پرسین دس بزنین، دستی‌زنون ره موارک
 بموئه، نقاش بیدار^{۱۳۳} بموئه
 استای بوته‌قلمکار^{۱۳۴} بموئه

^(۱۳۱) کاله: زمینی که سال‌ها بدون بهره‌برداری کشاورزی مانده باشد، بیابان غیرآبشی که در آن علف‌های هرز

روییده باشد.

^(۱۳۲) سیکون، سیکون: کودکان، بچه‌ها. سک: کودک، بچه.

^(۱۳۳) نقاش بیدار: کنایه از بهار است.

^(۱۳۴) استای بوته‌قلمکار: استاد بوته‌قلمکار نیز کنایه از موسم بهار است.

بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۸

چرده‌ها رخ بزونه، باکله تیم کل بزونه^{۱۳۵}
دار چله همه‌جا سبز بئی‌نه، نوج بزونه
تی‌تی رنگه وارنگ هسته قاصد بهار
تو گنی بالای سر، دریوی سون موج بزونه^{۱۳۶}
چلچلا چاچ‌های^{۱۳۷} بن زنده کلی،
چيله‌کا^{۱۳۸} جه، تاونه ونده کلی
گل دنه نوشم واری وولی^{۱۳۹}
گله‌باغ نشوئه ته لینگه تلی
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

^(۱۳۵) چرده: سرشاخه برگدار. کل بزونه: سر برآوردند. کل بزونن: از زیر زمین سبز شدن و از خاک بیرون آمدن، نمو نمودن و پدیدار شدن، ستاک، ژم‌ول ظاهر شدن.

^(۱۳۶) تو گنی بالای سر دریوی سون موج بزونه: تو گویی در بالای سر مانند دریا موج زده‌اند. این جمله بدین معناست که چون در موسم بهار درختان و گیاهان پر از برگ و شکوفه می‌شوند، در اثر وزش نسیم بهاری، لرزان و مواج می‌گردند و مانند آب‌خیز دریا جلوه می‌کنند.

^(۱۳۷) چاچ، چاچ، چاچ: عموماً در روستاهای مازندران سقف آلونک‌ها را با گیاهانی مانند جگن (گالی) می‌پوشانیدند که زیر سقف آنها را چاچ یا جاج می‌نامیدند. پرستوها هنگام مهاجرت در موسم بهار زیر این‌گونه سقف‌ها لانه می‌ساختند.

^(۱۳۸) چيله‌کا: ریزه هیزم. پرستوها گل را با آب به شکل خمیر درمی‌آوردند و سپس هیزم‌های خرد را با آنها ترکیب نموده، لانه‌سازی می‌کنند که در حقیقت از آب دهان خود و خاک به جای ملات استفاده می‌کنند و هیزم‌ها را به هم می‌پیوندند.

^(۱۳۹) وولی (بیولی، تولتولی، وولی vɛʎli): درخت گل ابریشم.

۹

کَکّی مار^{۱۴۰} دپیتن دار بموئه
عاشقه، دپیتن یار بموئه
کرکرا خوننده: بهار بموئه
جمندر^{۱۴۱} زرده تی تی^{۱۴۲}، صحنه‌ی گلزار بموئه
بموئه، برکت یسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۱۰

نه‌لیم اما ره غم بوه سوار
بموئه امه دیار جانه بهار
بموئه سیو کلاج هزار هزار
بموئه رو هاکنن باکله‌جار^{۱۴۳}
کلاج‌په^{۱۴۴}، بیانه، بیته کله‌سنگ^{۱۴۵}،

^{۱۴۰} کَکّی مار: عشقه. گیاهی پارازیتی (حُفلی) است که به تنه‌ی درختان می‌پیچد و بدان وسیله تغذیه می‌نماید. برخی از ادبا ریشه‌ی عشق را از آن می‌دانند.

^{۱۴۱} جمندر (جمنده): زود، پیشتر، پیش از وقت ...

^{۱۴۲} زرده تی تی (= زرده تی تی کا): نوعی گل زرد وحشی است که در آغاز بهار می‌روید و مرکب از دو واژه‌ی زرد و تی تی یعنی شکوفه است.

^{۱۴۳} رو هاکنه باکله‌جار: کشتزار باقلا را زیر و رو کند، یعنی دانه‌های باقلای کشت شده را از زیر خاک بیرون بیاورد. معمولاً به هنگام کشت باقلا، دسته‌های وسیع و بی‌شمار کلاغ‌های سیاه به منطقه‌ی مازندران مهاجرت می‌کنند و گروه گروه به کشتزارهای باقلا و حبوبات هجوم می‌آورند و بیش از ظاهر شدن ژمول از دانه‌های کشت شده‌ی باقلا، آنها را از زیر خاک بیرون می‌آورند و می‌خورند و بدین ترتیب کشتزارها را بی‌بهره می‌نمایند. در این هنگام اگر از مزارع نگهداری نشود، ممکن است هکتارها زمین کاشته شده بی‌بهره شود.

^{۱۴۴} کلاج‌په: کلاغ بیا. کسی که کلاغ‌های سیاه را می‌پاید تا وارد کشتزار حبوبات و به‌ویژه باقلا نگردند، یعنی نگاهبان و ناظر کشتزار.

وشنه^{۱۴۶} تا هاده اونها ره فرار
ساز بزن، چکه بزن، مزدهی بهار بموئه
موقع بگرسن، بدیین یار بموئه
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۱۱

گته‌مار زرده تی‌تی دکرده ئو^{۱۴۷}
گته دک بن ره بشته خشکه چو
مرغنه‌ها ره دکرده ئو دله
براجنی^{۱۴۸} همه ره با حوصله
مله‌سر گت و کچیک مرغنه‌بازی‌کننده
بعضی‌ها مرغنه ره رنگ چمازی^{۱۴۹}‌کننده
بعضی‌ها گیرننه سیسا^{۱۵۰} مرغنه

^{۱۴۵} **کله‌سنگ:** فلاخن، قلماسنگ، نگهبان کشتزار. چنان‌که یادآوری شد برای دورکردن و ترساندن انواع کلاغ‌ها و زاغ‌ها از تجاوز به کشتزار حیوانات و باقلا، با فلاخن، سنگ به سوی آنها پرتاب می‌کنند تا از کشتزار فرار کنند.

^{۱۴۶} **وشنه:** ۱- پرتاب می‌کند. ۲- می‌درخشد، که در اینجا مراد معنای نخستین است.

^{۱۴۷} در آبادی زادگاه من (بندارکلای اوشیب در بابل) تخم‌مرغ‌ها را برای بازی در روزهای جشن نوروز با برگ گیاهان، گل‌های وحشی و پوسته پیاز و یا میوه گیاهان وحشی رنگین می‌نمودند، بدین معنا که آنها را در دیگ پر از آب می‌جوشانند و تخم‌مرغ‌ها را به مدتی که شکسته نشود در آن می‌نهادند تا رنگ بگیرند. در فراز بالا، مادر بزرگ منزل گیاه زرده تی‌تی (= گل زرد وحشی) را در دیگ پر از آب می‌نهاد و با چوب خشک آن را جوشانده، تخم‌مرغ‌ها را در آن با شکیبایی رنگین می‌نمود.

^{۱۴۸} **براجنی** (bëräjenni): رنگ کرد. براینین معانی گوناگونی دارد که در این‌جا به معنای رنگ کردن است.

^{۱۴۹} **چماز:** سرخس، گیاهی خودروست.

کرک مرغنه واری رنگ کندنه
تا که مرغنه بورن همه جا
گاهی دعوا بونه این بازی جا
امیری خوندنه هر گوشه کنار
للهوا زندنه، خش بینه ویشار
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بموئه.

۱۲

نو لواس دکردنه خورد و کلون، سرمچی یون
دید و بازدید شوننه پیر و جوون
روبوسی کندنه با یار و کسون
همه جا خنده کنون، آشتی کنون
گتون جه گیرنه عیدی، و چون
مره بازی^{۱۵۱} کندنه، کشتی کنون
اننه میدون مله‌ی درون
روجا ره کندنه مست و شادمون

^{۱۵۰} سیسا: نوعی مرغ اهلی است که به اندازه‌ی مرغان محلی است و می‌گویند آن را نخستین بار از سیستان به مازندران آورده‌اند و به همین سبب آن را مرغ سیستان نیز می‌نامند. تخم آن برابر تخم مرغ محلی است، ولی پوسته‌اش بسیار سخت‌تر و دیرشکننده‌تر است، به‌طوری که می‌تواند چندین تخم مرغ معمولی را به هنگام بازی بشکند و صاحبش را برنده نماید. تخم سیسا هنگامی که رنگین شد، با تخم مرغ‌ها (ماکیان) قابل تشخیص نیست. گاهی اوقات بازنده‌ها به نیرنگ صاحب آن پی می‌برند که منجر به اعتراض و درگیری و کشاکش می‌شد و تخم مرغ‌های باخته را از برنده‌ی ریاکار پس می‌گرفتند.

^{۱۵۱} مَرِه بازی: نوعی چوگان‌بازی محلی ویژه‌ی روستاهای مازندران و بازمانده‌ای از هنر نیاکان باستانی بود که در اکثر میدان‌های روستاها مخصوصاً در روزهای جشن نوروز انجام می‌شد. بسیار مفرح و تماشایی بود، و نیز عده‌ای از جوانان و نوجوانان با همدیگر کشتی محلی (لوجوی ویژه و مرسوم مازندران) می‌گرفتند و من نیز از آن بی‌بهره نبودم. گاه پیران با ذوق روستایی هم در بازی چوگان شرکت می‌کردند.

گننه: مژده‌ی بهار بموئه
به‌سوی گلشن و گلزار بموئه
بموئه، برکت بسیار بموئه
بموئه، خش بموئه، اردوی بهار بوئه.

تهران. پایان اسفند ماه ۱۳۷۸

خوانش (سرود) بهاری

۱

آمده، مستانه و شاد آمده
آمده، تا کند آباد، آمده
آمده برکت بسیار آمده
آمده، سرخوش و پربر، آمده
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۲

آمده، غصه‌ها را از دل خود دور کنیم
برخیزیم، با هم شویم، زندگی را جور کنیم
همه‌ی هم‌سالان خود را شاد و مسرور کنیم
کشتی خویش را از دریای غم دور کنیم
آمده، پربر و پربر، آمده
پیر نقاش قلمکار آمده
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۳

بنفشه از خاک سر برآورد و رخ نمایان کرد
 همه جا، در کوه و کمر، دشت و برون خانه
 سییو واش، کرک چره واش، در همه جا نمایان شد
 سرشاخه‌های درختان، انباشته از الماس (شبنم) شدند
 به هر جایی ژاله باریده
 برگ‌ها از نسیم بهار به رقص درآمدند
 آمده، برکت بسیار آمده
 آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۴

رودخانه آوازه‌خوان شده، به دنبال دریا می‌آید
 و دریا را پی در پی دچار آب‌خیز می‌کند
 دماوند هرگز شب‌کلاه برفین را از سر برنمی‌دارد
 برف‌ها آب می‌شوند و به دنبال رودخانه‌ی هراز می‌آیند
 آوای هزارستان در همه جا طنین‌انداز می‌شود
 آرام آرام موسم کشت و شب‌پایی فرا می‌رسد
 آمده، برکت بسیار آمده
 آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۵

برخیزیم، کف زنان از خانه بیرون برویم
 هم‌آوا شویم، مست و شادمان،
 به‌سان بلبل نغمه‌سرایی کنیم

زیرا، همه‌ی مازندران گلستان شده است،
یکپارچه سرسبز و زیبا شده است
کوه و تپه پیراهن پرنیان پوشیده است
بوی لاله و یاسمن در هر جا پراکنده است،
و از زمین تا کوهکشان پیچیده (پراکنده شده) است
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۶

زمین غیر آیش (کوپر) همه مخمل پوش شده‌اند
جاندار و بی‌جان، در همه‌جا به جنب و جوش درآمده است
باید «من» و «تو»، «ما» شویم و دوش به دوش هم گشت و گذار کنیم
دیرگاهی است که به خواب فرو رفته‌ایم، اکنون بیدار شویم (به هوش آییم)
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۷

جشن نوروز فرا رسید، بر همگان خجسته باد!
کودکان و خویش و کسان را خجسته باد!
پیران و نسل جوان را خجسته باد!
مردم مازندران را خجسته باد!
نوروزی‌خوان کوی و برزن را خجسته باد!
بر همه‌ی ایرانیان خجسته باد!
بهار پر بهره و انباشته از بار آمده
برخیزید، دست بزنید، بر دست‌زنان مبارک باد!
آمده، نقاش بیدار آمده

استاد بوته‌قلمکار آمده
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۸

سرشاخه‌ها برگ‌دار شدند، تخم باقلا از زیر خاک جوانه زد
شاخه‌های درخت در همه‌جا سبز شده، جوانه زدند
شکوفه‌های رنگارنگ، پیک بهارند
گویی که در بالای سر مانند دریا مواجند
پرستو در زیر سقف جنگلی (گالی‌ای)، لانه می‌سازد،
با ریزه‌هیزم، تارتنگ، تار می‌تند
درخت گل‌ابریشم مانند ابریشم گل می‌دهد (در می‌آورد)
در گلزار، خار به پایت نخلد.
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۹

عشقه برای پیچیدن به تنه‌ی درخت، آشکار شد
عاشق است، برای پیچیدن بر پیکر یار آمده
سبزه‌قبا آواز می‌دهد که: بهار آمد!
گل زرد، زودتر در پهنه‌ی گلزار آشکار شد
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۱۰

نگذاریم غم بر پیکر ما سوار شود
بهار گرامی به دیار ما آمده
کلاغ سیاه، هزار هزار آمده‌اند
آمده‌اند تا کشتزار باقلا را زیر و رو کنند
نگهبان کشتزار می‌پاید و فلاخن را برداشته است،
با آن سنگ می‌پراند، تا آنها را فراری دهد
ساز بنواز، کف بزن، مزده‌ی بهار آمده
هنگام گردش و دیدار یار آمده
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۱۱

مادربزرگ گل زرد را در آب ریخت،
و در زیر دیگ بزرگ هیزم خشک نهاد،
تخم‌مرغ‌ها را درون آن آب گذاشت،
و همه‌ی آنها را با شکیبایی رنگین نمود
در سر کوی، بزرگ و کوچک تخم‌مرغ بازی می‌کنند،
بعضی‌ها تخم‌مرغ را به رنگ سرخسی درمی‌آورند
بعضی‌ها تخم‌مرغ سیستانی را برمی‌گزینند،
مانند تخم‌مرغ آن را رنگ می‌کنند،
تا تخم‌مرغ بازیکنان را با آن ببرند
گاهی این بازی منجر به دعوا می‌شود
در هر گوشه و کنار آواز «امیری» می‌خوانند
لله‌وا (نی مازندرانی) می‌نوازند. از خواب خویش برخاسته‌اند

آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

۱۲

خرد و کلان، هم‌سالان، لباس نو در بر کرده‌اند
پیر و جوان به دید و بازدید می‌روند
با یار و کسان خویش روبوسی می‌کنند،
در همه‌جا، خنده‌کنان و آشتی‌کنان
بچه‌ها، از بزرگان عیدی می‌ستانند
چوگان‌بازی می‌کنند، کشتی‌کنان هستند
در میان میدان برزن می‌آیند
روجا را مست و شادمان می‌کنند
می‌گویند: مژده‌ی بهار آمده،
به سوی گلشن و گلزار آمده
آمده، برکت بسیار آمده
آمده، خوش آمده، اردوی بهار آمده.

Běhāri Xouněš

1

Běmouzě mastouně vo šād běmouzě
 Běmouzě hākēne ābād běmouzě
 Běmou bā barkēte saršār běmouzě
 Běmouzě, sarxēš-o pērbār běmouzě
 Běmouzě, barkēte bēsyār běmouzě
 Běmouzě, xēš běmouzě, ērdouye bēhār běmouzě

2

Běmouzě qērsehā rē še dēle jē dour hākēnim
 Pērēsīm bā ham bavvim, zēndēgi rē jour hākēnim
 Hamēye sarmāčiyoun rē šād-o masrour hākēnim
 Dēryouye andouhe jē, še gami rē your hākēnim
 Běmouzě pēr bar-o pēr bār běmouzě
 Pīrē naqqāše galēmkkār běmouze
 Běmouzě, barkēte bēsyār běmouzě
 Běmouzě, xēš běmouzě, ērdouye bēhār běmouzě

3

Vanouše sar bazouzě, rēx bēnēmā
 Hamē jā, kouh-o kamēr, dašt-o diyā
 Siyou vāš, kērkčarē vāš dar hamē jā
 Mašte almās bavinē sar šāxēhā
 Bazounē zēlfē šē har jā, jā bē jā
 Azgēhā sēmā bēmuonē nasime bēhāre jā
 Běmouzě, barkēte bēsyār běmouzě
 Běmouzě, xēš běmouzě, ērdouye bēhār běmouzě

4

Rouxēnē āvāzē xoun bayyē enē dēryouye pe
 Dēryou rē kēllāk iyārnē pe be pe
 Dēmāvan nazīrnē hargēz šabkēlā
 Varfā ou bounē, enē rouxēnēye hērāze pe
 Hamē jā pēr bounē saute bēlbēlā
 Yēvāš yēvāš rēsēnē fasle dēkāštēn-o šoupe

Bēmou3ě, barkēte bēsyār bēmou3ě
Bēmou3ě, xěš bēmou3ě, ěrdouye bēhār bēmou3ě.

5

Pěresim, diyā bourim čakkě zanoun
Hamsědā bavvim, mast-o šādēmoun
Sar hādim naqmě bě soune bēlbēloun
Haměye mǎzěnděrouně golsětoun
Hamějā sabzě vo zibā baviyě
Dapoušiyě kouh-o tappě parniyoun
Bauye lālě, yāsaměn, harjā hověydā baviyě
Dapitě bēnēye sar tā, kahkěšoun
Bēmou3ě, barkēte bēsyār bēmou3ě
Bēmou3ě, xěš bēmou3ě, ěrdouye bēhār bēmou3ě.

6

Kālěvo āyěš hamě maxmēlepouš
Bēmouně jāndār-o bijān hamě jā bě jonb-o jouš
vo bagěrdim douš bě douš»mǎ«Věne bavvim mēn-o tē
Xalětoum baxětēmi, ěsā vēmě bizim bě houš
Bēmou3ě, barkēte bēsyār bēmou3ě
Bēmou3ě, xěš bēmou3ě, ěrdouye bēhār bēmou3ě.

7

Ayde nourouz biyamou3ě, haměgoun rě mēvārěk
Sikoun-o xiš-o kasoun rě mēvārěk
Piroun-o naslě jěvoun rě mēvārěk
Marděme mǎzěnděroun rě mēvārěk
Haměye irounioun rě mēvārěk
Bēhāre pěr bar-o maště bār bēmou
Pěrěsin das bazēnin, dastizanoun rě mēvārěk
Bēmou3ě, naqqāše bidār bēmou3ě
Ěssāye boutě qalēmķār bēmou3ě
Bēmou3ě, barkēte bēsyār bēmou3ě
Bēmou3ě, xěš bēmou3ě, ěrdouye bēhār bēmou3ě.

8

Čardēhā rěx bazouně, bākēle tím kal bazouně
Dāre čēllě hamě jā sabz bazine, nouj bazouně
Titiye rangě vā rang hassēně qāsēde bēhār

Tou gěni bǎlāye sar, děryouye soun mouj bazouně
 Čělčělā čāčhāye bēn zandě kěli,
 Čilēkā jě. Tā vënë vandě kěli,
 Gěl deně oušěme vāri vėvēli
 Gělēbāq našouze te lingě tali
 Bēmoužě, barkēte běsyār bēmoužě
 Bēmoužě, xěš bēmoužě, ěrdouye bēhār bēmoužě.

9
 Kakkimār dapitēne dār bēmouze
 Āšēqě, dapitēne yār bēmoužě
 Kěrkērā xoundēně: bēhār bēmoužě
 Jamēndēr zardě titi, sahněye gělzār bēmoužě
 Bēmoužě, barkēte běsyār bēmoužě
 Bēmoužě, xěš bēmoužě, ěrdouye bēhār bēmoužě.

10
 Nehēlim ěmā rě qam bavvē sěvār
 Bēmoužě ame diyār jāne bēhār
 Bēmoužě siyou kělāj hězār hězār
 Bēmoužě rou hākēnēn bākēlējār
 Kělāj pe, bēppāžě, baytē kělēsang,
 Věšēnē tā hādě ounhā rě fērār
 Sāz bazēn, čakē bazēn, možděye bēhār bēmoužě
 Mouqěze bagērēssēn, badiyēne yār bēmoužě
 Bēmoužě, barkēte běsyār bēmoužě
 Bēmoužě, xěš bēmoužě, ěrdouye bēhār bēmoužě.

11
 Gatemār, zarde titi dakěrdě ou
 Gatě dēke bēn rě bēště xěškě čou
 Měrqēnēhā rě dakěrdě ou dělě
 Bērājēnni hamě rě bā housělě
 Malēsar gat-o kēčik mērqēnēbāzi kēndēně
 Bazzihā mērqēně rě range čēmāzi kēndēně
 Bazzihā girnēně sisā mērqēně
 Kērke mērqēně vāri rang kēndēně
 Tā kě mērqēně bavērēn hamě jā
 Gāhi dazvā bouně in bāziye jā
 Amiri xoundēně har goušě kēnār
 Lalěvā zanědě, xěš baynē višār

Běmoužě, barkěte běsyār běmoužě
Běmoužě, xěš běmoužě, ěrdouye běhār běmoužě.

12

Nou lěvās dakěrděne xourd-o kaloun, sarmačioun
Did-o bāzdid šouněně pir-o jěvoun
Roubousi kěnděně bă yār-o kasoun
Hamějā xandě kěnoun āšti kěnoun
Gatoune jě girněně aydi vačoun
Marrě bāzi kěnděně, kěšti kěnoun
Ěněně mēydoune malēye daroun
Roujā rě kěnděně mast-o šādemoun
Gěněně: moužděye běhār běmoužě
Bě souye golšan-o golzār běmoužě
Běmoužě, barkěte běsyār běmoužě
Běmoužě, xěš běmoužě, ěrdouye běhār běmoužě.

ویهار

این بهاریه، به سبک اشعار «نوروزخوانی» مرسوم و کهن تبرستان سروده شده است که قبل از فرارسیدن سال نو توسط گروهی به عنوان و مفهوم سرود نوروزی خوانده می‌شود و طلیعه‌ی نوروز و تولد موسم بهار را مژده می‌دهد. در این سرودخوانی، در پایان هر پاراگراف (بند)، «ویهاره، پر خجیره، لاله‌زاره» به وسیله‌ی همراهان خواننده‌ی اصلی «دم» گرفته می‌شود. دارای ده بند است که سه بند آن در سال ۱۳۵۰ در مجله‌ی شماره‌ی ۳۷ کاوه که در مونیخ آلمان منتشر می‌شد به چاپ رسیده و تمامی آن نیز در کتاب نوج (جوانه) که در سال ۱۳۷۵ به کوشش محمود جوادیان کوتنایی از طریق انتشارات معین تهران انتشار یافته، درج گردیده است.

لازم به یادآوری است که آوانگاری در انتهای شعر آمده است.

ویهار^{۱۵۲}

۱

مونگه‌شو^{۱۵۳}، بلبل مس کته خونش^{۱۵۴}،
 ویشه‌ی^{۱۵۵} دریم جه، اش^{۱۵۶} زنه نالش،
 شرشر آبشار و، روآر^{۱۵۷} مجش^{۱۵۸}،
 چمر^{۱۵۹} زنگ گسفندون گالش^{۱۶۰}،

^{۱۵۲} ویهار (وهار): بهار. («واو» و «ب» قابل تبدیل هستند).

^{۱۵۳} مونگه‌شو: شب مهتاب. مانگ (Mǎng) و مونگ (Moung) به معنی ماه است و مونگه‌شو یعنی شب مهتاب. اکنون در لرستان نیز مونگی (Moungi) به معنای شب مهتاب است. گویا این واژه با لغات هند و اروپایی قرابتی داشته باشد، زیرا در زبان انگلیسی هم Moon یعنی ماه.

^{۱۵۴} خونش: خوانش. اسم مصدر خواندن. خوانش از ریشه‌ی خوان پهلوی و از مشتقات آن خنیا و غنا می‌باشد.

^{۱۵۵} ویشه: بیشه، جنگل. همان ویشک پهلوی است، متنها «ه» غیرملفوظ و «ک» به هم تبدیل شده‌اند.

^{۱۵۶} آش: خرس. این اسم اکنون غالباً در کوهستان‌ها و پای کوه‌های مازندران مورد استعمال دارد. در شهرها معمولاً این جانور را همان خرس می‌نامند. در پهلوی خرس، اُرس و هرس. در گرینگان (بخشی از ورزقان اهر آذربایجان شرقی) ارش (Arsh). اوستایی: اَرش. سغدی: آشه.

^{۱۵۷} روآر (ruār): رودبار. جایی که در پستی قرار گرفته، به نحوی که آب بتواند از آن جاری شود و نقطه‌ی مقابل آن را کتی (Kēti) (= تپه، بلندی) می‌گویند.

^{۱۵۸} مجش (Mējēš): روش، گام برداشتن. اسم مصدر است که مصدر اصلی آن هامتن (hāmētēn) و متن (mētēn) است. (در تبری ها و هـ جزء پیشوند به شمار می‌روند). مجنه (mējēnē) یعنی راه می‌رود و بتج (batēj) صیغه‌ی امر آن می‌باشد (راه برو، بشتاب، گام بردار). تجن یعنی رونده، دونده، تازنده، شتابنده. اوستایی تجن، پهلوی تیج به معنای تیز، و اکنون نیز در مازندران تیج یعنی تند، تیز و تجنه (tajēnē) یعنی می‌تازد، می‌شتابد.

لله‌وای چتون، گالشی‌خونش،
 زلاله او دریم، روجای شونش^{۱۶۱}،
 میها تجنه، دلفار^{۱۶۲} ره دنه خش،
 سی‌سی^{۱۶۳} پشته جه، شیه^{۱۶۴} زنه، وارش
 همه سوغاتی فصل ویهاره
 ویهاره، پر خجیره^{۱۶۵}، لاله‌زاره.

۲

دار تی‌تی^{۱۶۶}، گل و عطر و ونوشه^{۱۶۷}،
 مشک و گلو^{۱۶۸} بوارسته^{۱۶۹} هر گوشه،

^(۱۵۹) چمر (čēmēr): صدا، فریاد، آوا. در مورد صدای بعضی از حیوانات به‌کار می‌رود، مثلاً ویشه ورازه چمره (= در بیشه صدای گراز است یا صدای گراز در بیشه شنیده می‌شود)، و در مورد صدای زنگ و زنگوله نیز استعمال می‌شود.

^(۱۶۰) گالش (gālš): گاوبان، گاوران. گا کوتاه شده‌ی گاو و لش به معنای بانی و پاینده از مصدر پاییدن و گالشی‌خونش یعنی آواز گاوداری (گوداری) و آن آواز ویژه‌ای است که گاوداران، گاوبانان و چوپانان کوهپایه‌های مازندران در مایه و گوشه‌ای از آواز دشتی می‌خوانند که بسیار جذاب و سوزناک است. ضمناً گالش به گروهی از مردم و سکنه‌ی برخی از نقاط کوهستانی مازندران و گیلان اطلاق می‌شود که این مختصر مجال بحث آن را ندارد.

^(۱۶۱) شونش: لرزش، ارتعاش.

^(۱۶۲) دلفار (= دله‌غار): یعنی غاری که در درون درّه واقع باشد.

^(۱۶۳) سی: تپه، تل، کوهک.

^(۱۶۴) شیه: زاله، شبنم. کوتاه و دگرگون شده‌ی شونم یعنی نم شبانه.

^(۱۶۵) خجیر (= xojir): خوب‌چهر، هژیر، زیبا، خوب‌روی، خوش قیافه، مهربان. پهلوی هوچیهر

hučihra. چهرک Čihrak به معنی چهره. اوستایی هوچیهر: hučihra.

^(۱۶۶) تی‌تی (= tēti): گل و شکوفه‌ی درختان و درختچه‌ها و بوته‌های گل.

^(۱۶۷) بنوشه (= banušē)، ونوشه (Vanušē): بنفشه، پهلوی وَنَشْک.

^(۱۶۸) گلو: مرکب از دو واژه‌ی گل (= گُل) و او (= آب) که روی هم می‌شود گلاب.

بیولی هشتی‌یه^{۱۷۰} خال^{۱۷۱} و خوشه
 تموم گله‌باغ^{۱۷۲} اطلسه‌پوشه،
 همه‌جا ونگ و وا^{۱۷۳} هسته، خروشه
 زمین و کوه و درّه، سبزه‌پوشه،
 کنار و گوشه، هر جا رفت و روشه^{۱۷۴}،
 هوا مشک تتاره^{۱۷۵} مفتّه روشه،
 تموم دشت و صحرا مشکه‌باره
 ویهاره، پر خجیره، لاله‌زاره.

^(۱۶۹) **یوارسنه:** بارید. از مصدر یوارستن (= وارستن) یعنی باریدن. وارش (بارش، باران) از همان ریشه است. پهلوی وارن Vārān. وارتن Vāritan یعنی باریدن.

^(۱۷۰) **هشتی‌یه:** فروریخته، فروهشته، افشانده است، مثل موی افشاندن. هشن hēšēn و دشن dašēn یعنی بریز و بپاشان (در دانه افشاندن روی خاک). این دو واژه هر یک در جای مخصوصی مورد استعمال دارد.

^(۱۷۱) **خال:** شاخه‌ی درخت. خالنگ xālang و خلنگ xēlang یعنی شاخه‌انداز، شاخه‌افکن. و خالنگ مرکب از دو واژه‌ی خال (شاخه) و انگ (یا انگه = افکنه) می‌باشد. واژه‌ی اخیر نیز کوتاه شده از ریشه‌ی مصدر بینگوئن bingūzn به معنای افکندن است که روی هم می‌شود شاخه‌افکن. با آن وسیله شاخه‌های درختان میوه‌دار یا بی‌میوه را بر حسب ضرورت به پائین می‌کشیدند و به زیر می‌افکندند. دخاله dēxālē و دهاله dēhālē (= دوشاخه) نیز از همان ریشه است. برابر فارسی «کلاک Kelāk»؛ چوب سرکجی که بدان میوه‌ای که دست بدان نرسد چینند (فرهنگ نفیسی - ناظم الاطباء).

^(۱۷۲) **گله‌باغ gēlebāg:** باغ گل، گلستان، گلزار.

^(۱۷۳) **ونگ و وا (Vang-o-Vā):** بانگ و آوا. جزء اول در گویش وفسی وانگ می‌باشد که در پهلوی نیز وانگ است. جزء دوم «وا» کوتاه‌شده‌ی آوا، و باد می‌باشد. در گویش لری نورآباد لرستان وا (Vā) به معنی باد است. ریشه‌ی اوستایی آن واک و للهوا یعنی «نی بادی» که همان نی‌لیک دهانی و نوعی ساز بادی موسیقی کرانه‌خزری است مانند همان نی موسیقی. تعداد سوراخ‌های للهوا و نی با هم برابر است، منتها بخش دهانی للهوا یعنی قسمت اطراف بیرونی آن تراش داده می‌شود، برخلاف نی موسیقایی که در درون تراشیده می‌شود.

^(۱۷۴) **روشن:** روش، رفتن، جنبش.

^(۱۷۵) **تتاره (تتار ره):** تتار: نام شهری بوده در کشور شوروی سابق که یکی از جمهوری‌های آن به شمار می‌آمده و پایتختش قازان بوده است. ساکنین آن سرزمین در گذشته به نام تتار یا تتّر خوانده می‌شدند و یکی از قبایل بسیار وحشی مغول بوده‌اند. مشک آنجا که از ناف آهوی نر گرفته می‌شد، از لحاظ بوی خوش و مطبوع شهرت ویژه‌ای داشته است.

۳

وِیهاره، فصل گشت کوهساره
 هنیشتن خش کنار جویباره
 نوای ساز لازم، مثل تاره
 کمونچه خستره، دلکش سه‌تاره
 که بلبل در میون شاخساره
 به کار شادیِ ما، کاریاره
 شراب نوش هم در انتظاره
 دریم گومه، بی صبر و قراره
 سبو و ساغر و ساقی به کاره
 وِیهاره، پر خجیره، لاله‌زاره.

۴

چلچلا چچیکل^{۱۷۶} دهون کشنه
 ایبارنه چاج^{۱۷۷} بن، کلی سازنه
 آهل^{۱۷۸} وختی انه، انجیل پجنه
 سییو کلاج انه تیم ره وجنه
 هوآلالا^{۱۷۹} کله‌سنگ^{۱۸۰} ره وشنه

^(۱۷۶) چچیکل (čačikal): شاخه‌های ریز درختان یا بوته‌ها که در زیر اجاق‌های روستایی نیم‌سوز شده باشد. پرستوها آنها را با گل می‌آمیزند و در زیر سقف خانه‌ها، کلبه‌ها و آلونک‌های روستایی (و یا احیاناً در ساختمان و خانه‌های شهرهای مازندران) لانه می‌سازند.

^(۱۷۷) چاج (چاچ): زیر سقف آلونک‌هایی که با چوب یا نی و گیاهانی مانند جگن (گالی، گاله) تعبیه شده باشد، چاج یا چاج نامیده می‌شود.

^(۱۷۸) اهل (ahel): (یا زردآهل): نوعی پرندۀ مهاجر زیباست که در فصل پختن انجیر به دیار مازندران کوچ می‌کند و به همین دلیل نام فارسی آن مرغ انجیرخوار است.

ارمچی^{۱۸۱} شوسری تن تن تجنه
جغز^{۱۸۲} بن صدای خش خش انه
تیرنگ^{۱۸۳} شه جفت واسر خونش انه
شوکا^{۱۸۴}، شکارچی ره کته نظاره
ویهاره، پر خجیره، لاله زاره.

۵

ویهاره، موسم بوس و کناره
مه یار گله دیم^{۱۸۵} عنبرناره

^(۱۷۹) **هوالالا:** نگهبان مزارع برای جلوگیری از حمله و هجوم آفات زراعی به خصوص انواع کلاغ‌های سیاه و زاغ‌ها است که دانه‌ها و تخم‌های کاشته شده را از زیر خاک برای تغذیه‌ی خود (مخصوصاً دانه‌های بقولات) بیرون می‌آورند و جالیز را از حیز ارتفاع خارج می‌سازند و نیز آهنگی است که نگهبان کشتزار (ناطور دشت) با آهن یا چوب مخصوص پرتابی، پرندگان را می‌ترساند و می‌رماند، مانند هیش گفتن برای راندن مرغان.

^(۱۸۰) **کله‌سنگ (kēlēsang):** فلاخن. وسیله‌ای است که نگهبان کشتزار با آن سنگ به سوی آفات و پرندگان پرتاب می‌نماید، تا رم کنند و از مزرعه طرد شوند. نوعی آلت سنگ‌اندازی است که با رشته‌های نخ یا ابریشم بافته می‌شود. نام‌های دیگرش قلاب‌سنگ، قلماسنگ، کلاسنگ و کلماسنگ است.

^(۱۸۱) **ارمچی (armēji):** جوجه‌تیغی، خاریشت. جانوری پستاندار، کوچک و حشره‌خوار است. دست و پای کوتاه، پوزه‌ای دراز و دندان‌های تیز دارد. بدنش پوشیده از خار است و همواره شب‌ها از لانه بیرون می‌آید. این جانور کوچک حتی به مار هم حمله می‌کند و آن را می‌خورد.

^(۱۸۲) **جغز (jēqēz):** بوته‌های گیاهان وحشی و اکثراً خاردار.

^(۱۸۳) **تیرنگ (tirēng):** تورنگ، تذرو، قرقاول، خروس صحرائی.

^(۱۸۴) **شوکا:** از جنس گاو کوهی ... و آن حیوانیست سیاه‌رنگ به قدر گاو میش کوچک ... در مازندران زیاد است (لغت‌نامه دهخدا).

^(۱۸۵) **دیم:** صورت، روی، چهره. در گویش‌های بلوچی، آشتیانی، لاسگردی، رازی کهن و تهرانی قدیم نیز دیم به همان معنایی بوده است، چنان‌که ملأ سحری تهرانی گوید:

کُل دیمُ تا که به ملأ نمشو
سوته جانم به تماشا نمشو.

میون گله‌باغ، زنگی دیباره^{۱۸۶}
 د زلفون دشتی گرد گلزاره
 سیر ونه چیره، سد نوویهاره
 کوگی^{۱۸۷} مجش؛ میون کوهساره
 زرخدون دارنه وی اووی بقا^{۱۸۸} ره
 مه دل مجنون پیون^{۱۸۹} در انتظاره
 که محسن طالب دیدار یاره
 ویهاره، پر خجیره، لاله‌زاره.

۶

برارون و خاخرن و عزیزون!
 صد و بیست سال بموندین شاد و خندون
 شمه دین بوئه سون بهارون
 نوینین ناخشی و درد و حرمون
 شما ره بوئه نعمت فراوون

در این زمان نیز اکثر مردم اطراف تهران به ویژه شهرها و آبادی‌های اطراف و هم‌جوار کوه دماوند، نظیر شهر دماوند، رودبار قصران (اوشان، فشم، لواسان بزرگ و کوچک و ...) و فیروزکوه، واژه‌ی دیم را به کار می‌برند.

^{۱۸۶} میون گله‌باغ زنگی دیاره (در میان گلستان زنگی نمایان است): منظور از گلستان (باغ گل) چهره‌ی مطلوب و مراد از زنگی زلف مشکین است که بر چهره فروخته و آشکار کرده است.

^{۱۸۷} کوگی (Kukki)، کوک (Kuk): کبک. ترکی؛ کهلیک و ککلیک. وفسی؛ کوگی. آشتیانی؛ کوگی.

آمره‌ای؛ کهکی، و زندی نیز کوک است. (وفس ناحیه‌ای است در نزدیکی اراک و آشتیان، آمره نیز ده کوچکی است واقع در آشتیان و آشتیان هم قصبه‌ای است در حوالی شهرستان اراک، و زندی‌ها، چادرنشینانی در نزدیکی قم و اراک بوده‌اند).

^{۱۸۸} اووی بقا: آب بقاء. اشاره به آب حیات و آب حیوان است که در افسانه‌ی معروف و اساطیری، اسکندر مدت‌ها به دنبال آن می‌گشت، ولی به مقصد نرسید. خضر بدان دسترسی پیدا کرد و عمر جاودان یافت.

^{۱۸۹} پیون (Piyun): مانند، آسا، شبیه، وشن.

به کوه و دلغار و دشت و بیابون
که بوئین تندرست و پایکوبون
دارنه نوروزه خون، پر، خله ارمون
«امیری»^{۱۹۰} بخوندین، «لیلی بلاره»^{۱۹۱}
و بهاره، پر خجیره، لاله زاره.

۷

افتو^{۱۹۲} که ته زنده، چاشت نهار^{۱۹۳} ره
زلفه شه^{۱۹۴} سات کنده^{۱۹۵} زلفون یار ره
الماس در اییارنه دشت و بهار ره
تر و تازه کنده ونوشه جار ره
جوونه سرزنده هر تیمه جار ره
گوک^{۱۹۶} ونگ و وا کنده، خانه شه مار ره

^{۱۹۰} امیری: آهنگی است در مایه‌ی دستگاه آواز شور (عشاق) که مورد علاقه‌ی شدید و ویژه‌ی مازندرانیان است و چون اشعار این آهنگ به وسیله‌ی امیرپازواری شاعر تبریزی سرای این سرزمین سروده شده و دارای اوزان ویژه‌ی شعری کرانه‌خیزی می‌باشد، لذا آنها را امیری می‌نامند.

^{۱۹۱} لیلی بلاره: ((layli belâre)) لیلی را فدا، فدای لیلی؛ پسوند آهنگی به نام کتولی است که در مایه‌ی آواز شور - دشتی خوانده می‌شود که آن نیز از آهنگ‌های سنتی و مورد علاقه‌ی ویژه‌ی مردم مازندران است و کتول هم ناحیه‌ای در نزدیکی کردکوی مازندران است.

^{۱۹۲} افتو: آفتاب، خورشید. نه برون آفتاب (افتو): تیغ زدن آفتاب، طلوع آفتاب، سر زدن خورشید، بیرون آمدن و پیدا شدن خورشید.

^{۱۹۳} چاشته نهار (ناهار): چاشت، ناشتایی. غذای بامدادی است که کشاورزان هنگام آغاز به کار به عنوان خوراک بامدادی می‌خورند.

^{۱۹۴} زلفه شه: شبنم زلف. ژاله و شبنم بسیار آرام و ملایم که به خصوص در موسم بهار می‌بارد.

^{۱۹۵} سات کنده (sât kēndē): آرایش می‌کند، می‌آراید. ساتن (sâtēn) و بساتن (bēsātēn) یعنی آراستن، آرایش کردن. مثلاً عاروس (آروس) بساتن یعنی عروس ساختن و عروس را آرایش کردن.

لاله چشمک زنده رخسار یار ره
یارِ چش موندنه آهوی لار^{۱۹۷} ره
نوروزه خون ندا دنه شما ره
ویهاره، پر خجیره، لاله‌زاره.

۸

ورفا او بونه و روخنه پر بار
دماون شه کلا ره گیرنه ناچار
خشکه آیش بونه پیون رو آ
شه مطلوب ره خش پیچنه کتّی مار
شو و روز نالنه کوتّی به کهسار
صدای عاشقی سردنه زار زار
گنه: برو منه کش، بی‌بفا یار!
مگر یاد بکردی نشون و قرار؟
ونوشه در بموئه، چاره چاره^{۱۹۸}
ویهاره، پر خجیره، لاله‌زاره.

^{۱۹۶} مگوک: مگساله.

^{۱۹۷} لار: منطقه‌ی لار در اطراف دماوند واقع است. دشت و جلگه‌ای بسیار باصفا و خوش آب و هوا و دارای مناظر دلکش و فریبا است. در گذشته که بکر و دست‌نخورده بود، جایگاه و زیستگاه آهوان بسیار بوده است.

^{۱۹۸} چار چار: برهه‌ای از سال است که بنفشه در کنار جویباران و اماکن مخصوص مازندران می‌روید و نشانگر و پیام‌آور موسم بهار است. «چهار روز آخر چله‌ی بزرگ و چهار روز اول چله‌ی کوچک زمستان» (فرهنگ ناظم الاطباء). هشت روز از زمستان که چهار روز آن آخر چله‌ی بزرگ و چهار روز در اول چله‌ی کوچک است. نام هشت روز که از سی و ششمین روز تا چهل و چهارمین روز را شامل می‌شود (لغت‌نامه دهخدا). و اما چله‌ی تابستان، چهل روز اول تابستان و موسم شدت گرما. و چله‌ی زمستان، چهل روز اول زمستان است. به هر حال چله‌ی بزرگ زمستان چهل روز از موسم زمستان است که آغاز آن از هفتم دی‌ماه می‌باشد که به ۱۶ بهمن ختم می‌گردد و چله‌ی بزرگ تابستان از پنجم تیرماه آغاز و پانزدهم مردادماه به پایان می‌رسد. چله‌ی کوچک زمستان در تداول عاقه از دوازدهم مردادماه شروع می‌شود و اول شهریورماه پایان می‌یابد (نقل فشرده از لغت‌نامه دهخدا).

۹

سوائی ته نزه، خجیره کیجا،
گسفندون ره راه بدا، شونه صحرا
ریکا دشته کنار زنده للهوا
مسه تلم^{۱۹۹} شونه، دیم جیندکا^{۲۰۰}
شوی انیس^{۲۰۱} هنوز نمونه روجا
سرونه عاشقه بلبل همه جا
گینگه گینگ کنگلی نی یه بیجا
عاشق با شه زبون سرونه هرجا
مگر ته یاد ندارنی اونه ما^{۲۰۲} ره؟
ویهاره، پر خجیره، لاله زاره.

۱۰

برو با هم بووئیم یار و همکار
جدائی نلنه صورت بیره کار
دشمن جدا کنده و کنده شکار
همه ره تک به تک ورنه سر دار
چلچلاکلی ره بوین ته خار خار

^(۱۹۹) تلم (talēm): گوساله‌ی ماده، گاو نر زاییده و مادر نشده، گاوی که سنش از یک سال گذشته باشد.

^(۲۰۰) جیندکا (jindēkā): جینکا (jinnēkā)، جونکا (jounēkā): جوان گاو (گاو جوان)، گوساله‌ی نر،

گاو نر تخمی.

^(۲۰۱) انیس (anbēs): امبیس (ambēs)، امس (ammēs): غلیظ، انباشته، انبوه، به هم فشرده،

متراکم، عکس تنک.

^(۲۰۲) اونه ماه: آبان ماه تبری که در گاه‌شماری (تقویم) تبری آن را آغاز سال به حساب می‌آورند (برابر

فروردین ماه خورشیدی).

جفتی بساتنه د یار غمخوار
خجیر بساتنه با چچی دار
با چیلکا^{۲۰۳} و تیل، موندن معمار
اگر تینار^{۲۰۴} بیبون، نیه اتی خار
نوونه یتا دس هرگز صدادار
بلاره بوونم یار بقا ره
ویهاره، پر خجیره، لاله‌زاره.

شاهی مازندران (قائم‌شهر کنونی). ۱۳۳۳ / ۶ / ۱۷. خورشیدی.

بهار

۱

شب مهتاب هزارآوای مست، آوازه‌خوانی می‌کند،
درون بیشه، خرس نعره می‌کشد،
شرشر آبشار و جنبش رودبار،
صدای زنگ گوسپندان شبان،
نی چوپان و آواز شبانی،

^(۲۰۳) چیلکا (çilekâ): ریزه‌ی هیزم، هیزم ریزه، خرده هیزم.

^(۲۰۴) تینار: تنها، تک، یکه.

شناوری و لرزش ستاره در آب زلال،
مه می‌تازد و غار و دره را بوسه می‌زند
در پشت تپه‌ها، شبنم و باران فرو می‌ریزد
همه‌ی این‌ها، هدیه و سوغات موسم بهار است
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۲

شکوفه‌ی درخت، گل و عطر و بنفشه،
مشک و گلاب در هر گوشه پراکنده،
درخت ابریشم، شاخه و برگ فروهشته
گلستان بر اندام، جامه‌ی اطلسین پوشیده،
در همه جا بانگ و آوا و خروشی برپاست،
زمین و کوه و دره سبزه به بر کرده،
هر گوشه و کنار، آمد و رفت و جنب و جوش است
هوا مشک تترار را به رایگان می‌فروشد
تمام دشت و بیابان مشک می‌بارد
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۳

بهار است و فصل گشت کوهساران است
نشستن در کنار جویباران خوش است
نوا‌ی سازی مانند تار لازم است
صدای کمانچه خوش‌تر و صدای سه‌تار دلکش است
هزارآوا در میان شاخسار است
و به کار شادمانی ما، کاریار است

شراب نوشین هم در انتظار ماست
در میان خمره‌ی می، بی‌قرار است
سبو و ساغر و ساقی هم در کار است (آماده است)
بهار بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۴

پرستو ریزه‌هیزم سوخته را با دهان حمل می‌کند
می‌برد به زیر سقف آلونک‌ها، لانه تعبیه می‌کند
مرغ انجیرخوار، هنگامی می‌آید که انجیر می‌پزد (می‌رسد)
کلاغ‌سیاه، دانه‌ها و تخم‌های کشته را از زیر خاک بیرون می‌آورد
هوآلالا (نگهبان کشتزار) سنگ فلاخن را پرتاب می‌کند
جوجه‌تیغی سر شب، تند و تند راهپیمایی می‌کند
از زیر بته‌ها، صدای خش و خش به گوش می‌رسد
تذرو برای جفت خود به آواز درمی‌آید
شوکا، شکارچی را زیر نظر دارد
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۵

بهار موسم بوس و کنار است
چهره‌ی گلگون یار من، عنبرافشان است
در میان گلستان یار من، زنگی نمایان است
دو زلفانش را به گرد گلزارش فروخته است
سیر و سیاحت چهره‌اش برابر سد نوبهار است
مانند کبک خرامان در کوهسار است
آب حیات را در زرخدان خود دارد

دل من مجنون آسا در انتظار اوست
که محسن خواهان دیدار یار است
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۶

برادران! خواهران! و ای گرامیان!
سد و بیست سال شاد و خندان بمانید!
مستی‌تان مانند بهاران، خرم باد!
بیماری و درد و حرمان نبینید!
نعمت شما افزون باد!
در دشت و دره و کوه و بیابان
نوروزخوان، بسیار آرزومند است
که تندرست و پایکوبان باشید.
آواز «امیری» و «لیلی بلاره» را بخوانید
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۷

خورشید که در چاشتگاه بامداد تیغ می‌زند
ژاله، زلفان درختان را آرایش می‌دهد،
و دشت بهاری، بر چمن‌ها الماس درمی‌آورد،
و بنفشه‌زار را تر و تازه می‌کند،
در هر تخم‌زاری، جوانه از دل خاک سر می‌زند
گوساله مادر خود را با بانگ و آوا می‌خواند
لاله، چشمان یار را چشمک می‌زند
چشم یار، مانند چشم آهوی دشت لار است

نوروزخوان به شما ندا می‌دهد:
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۸

برف‌ها آب، و در رودخانه انباشته می‌شود
دماوند کلاه برفین از سر برمی‌دارد
آیش خشک و کویرگونه، چنان رودبار می‌شود
عشقه به مطلوب خود، پیچان می‌شود
کبک کوهسار شب و روز زار می‌زند
و زار زار صدای عاشقی سر می‌دهد
می‌گوید: بیا در بر(کنار) من ای یار بی‌وفا!
مگر نشان و قرار «بهاری» را فراموش کرده‌ای؟
بنفشه از خاک سر برآورده، «چار چار» است
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۹

هنوز بامداد نتابیده، دختر زیبا
گوسپندان را راه انداخته، به سوی صحرا (چراگاه) می‌رود
پسر در کنار دشتستان، للهوا (نی چوپانی) می‌نوازد
گوساله‌ی ماده سرمست، به سوی گوساله‌ی نر می‌رود
در شب غلیظ و انباشته، که هنوز ستاره‌ی بامدادی ندمیده،
بلبل عاشق، همه‌جا به فغان و نغمه‌سرایی ست
ونگ ونگ (وز وز) زنبور وحشی هم بی‌جا نیست
زبان عاشق در همه‌جا روان و گویاست
مگر تو آبان‌ماه تبری را به یاد نداری؟
بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

۱۰

بیا تا یار و همکار بکدیگر شویم
 جدایی نمی‌گذارد که کار به سامان (نتیجه) برسد
 دشمن ما را از هم جدا و سپس شکار می‌کند
 و همه را تک تک بر سر دار می‌برد
 به آشیانه‌ی پرستو خوب نگاه کن!
 دو یار غمخوار، جفتی (با هم) آن را ساخته‌اند
 با شاخک‌های درخت، زیبا ساخته‌اند
 با ریزه‌های هیزم و گل، چون معمار بنا کرده‌اند
 اگر آن‌ها به تنهایی کار می‌کردند، این‌گونه نمی‌شد
 یک دست هرگز صدا دار نمی‌شود.
 قربان وفای یارم شوم
 بهار، بسیار زیبا و لاله‌زار است.

Vihār

1
 Mounġe šu bělběle mass kěnně xuněš,
 Višěye darim jě aš zanně nălěš
 Šēršěre ābšār-o, ruāre mējěš
 Čēměre zange ġešfēndune ġālěš
 Lalěvāye čappun ġālěši xuněš,
 Zělālě ou darim, roujāye šuněš,
 Mihā tajěně dēlqār rē deně xěš
 Si si ye pēšte jě, šē zanně, vārěš,
 Hamě souqātiye fasle vihārě
 Vihārě, pēr xējirě, lālěžārě.

2

Däre titi, gël-o atr-o vanoušë,
Mëšk-o gëlou bëvărëstë har goušë,
Bivali hëšënni yë xäl-o xoušë,
Tëmume gëlë băq atlëšë poušë,
Hamëjă vangë vă hassë, xëroušë,
Zamin-o kouh-o darrë, sabzë poušë
Kënăr-o goušë har jă raft-o roušë
Hëvă mëške tëtărë mëftë roušë,
Temoume dašt-o sahră mëškbărë
Vihărë, pëx xëjirë, lălëzărë.

3

Vihārē, fasle gašte kouhsārē
Hēništēn xēš kēnāre jouybārē
Nēvāye sāz lāzem mēsle tārē
Kamounčē xēštērē, dēlkaš sētārē
Ke bēlbēl dar miyune šāxsārē
Be kāre šādiye mā, kāryārē
Šērābe nouš ham dar ēntēzārē
Darime goumē, bisabr-o qērārē
Sabou vou, sāqēr-o sāqi be kārē
Vihārē, pēr xējirē, lālēzārē.

4

Čělčēlā čačikal dēhoun kašēnē
 ziyārnē čaje bēn, kēli sázēnē
 Ahel vaxti enē, anjil pajēnē
 Siyou kēlāj enē tim rē vējēnē
 Houālālā kēlēsang rē vēšēnē
 Armēji šousari, tēn tēn tajēnē
 lēqēze bēn sēdāye xēš xēš enē
 Tīrēng še jēfte vāsser xounēš enē
 Šoukā, šēkārci rē kēnnē nēzārē
 Vihārē, pēr xējirē, lālēžārē.

Vihăre, mousëme bous-o kënărë
Me yăre gëlë dim, anbar nësărë

Miyouné gělě băq, zangi diyărě
 Dē zēlfoun dašēnni gērde gēlzārě
 Sayre vēne čirě, sad nouvihārě
 Koukki mējěš miyouné kouhsārě
 Zēnaxdoun darně vi ouye běqā rě
 Me dēl majnoun piyoun dar ēntězārě
 Ke mohsen tälēbe didare yārě
 Vihārě, pēr xējirě, lälěžārě.

6

bērāroun-o xăxēroun-o azizoun
 Sad-o bist sāl bamoundin šad-o xandoun
 Šēme dayyēn bouze soune bēhāroun
 Navinin năxěši vo dard-o hērmoun
 Šēmārě bavouze nezmet fērāvoun
 Be kouh-o dēlqār-o dašt-o biyāboun
 Ke bouzin tandērēst-o pāykoubun
 Dārñē nourouzē xoun, pēr xale armoun
 amiri baxoundin, layli bēlārě
 Vihārě, pēr xējirě, lälěžārě.

7

aftou ke te zandě, čašte nēhār rě
 zēlfě še sāt kēndě, zēlfoune yār rě
 almās dar ziyārně, dašte vihār rě
 tar-o tázě kēndě vanoušējār rě
 Jěvouně sar zandě har timě Jār rě
 gouk vang-o vā kēndě, xăně še mār rě
 lälě čěšměk zandě roxsāre yār rě
 yāre čěš mounděně āhouye lār rě
 Nourouzē xoun nēdā deně šēmā rě

8

varfā ou bouně vo rouxēně pērbār
 dēmavan še kělā rě girně năčār
 xěškě āyěš bouně piyouné rouār
 še matloubo rě, xěš pičēně kakkimār
 šou vo rouz nālěně koukki be kohsār
 sēdāye āšēqi, sar deně zār zār
 gēně: bērou mēne kaš, biběfā yār!
 Magēr yād bakērdi nešoun-o qērar?
 Vanoušě dar bēmauzě, čārě čārě

Vihārē, pēr xējirē, lālēzārē

9

sēvāzi te nazē, xējirē kijā
gēsṣēndoun rē rā bēdā, šounē sahrā
rikā dašte kēnār zandē lalēvā
massē talēm šounē dime jindēkā
Šouye anbēs hanouz nēmouzē roujā
sērounē āšēqe bēlbēl hamē jā
gingē ginge kangēli niyē bijā
āšēq bā še zēboun, sērounē har jā
magēr tē yād nēdārni ounēmā rē
Vihārē, pēr xējirē, lālēzārē

10

bērou bā ham bavouzim yār-o hamkār
jēdazi nellēnē souret bayre kār
dēšmēn jēdā kēndē vo kēndē šēkār
hamē rē tak be tak varnē sare dār
čēlčēlā kēli rē bavin tē xār xār
jēfti bēsātēnē dē yāre qamxār
xējir bēsātēnē bā čačiye dār
bā čilēkā vo til, mounēnde mezmār
agēr tinār biboun nayyē ēti xār
navounē yēttā das hargēz sēdā dar
bēlārē bavouzm yāre bēṣā rē
Vihārē, pēr xējirē, lālēzārē

این فهرست که برای فراهم آوردن فرهنگ‌های اقوام و ملت‌های گوناگون مردمی پس از تحمل رنج و کوشش‌های فراوان به وسیله‌ی آقای علی بلوک‌باشی و همکاران در مجلات کتاب هفته فراهم گردیده، اینک به شرح زیر جهت دوست‌داران و پژوهندگان، به ویژه نسل جوان تنظیم شده تا روش دست‌یابی و جمع‌آوری فرهنگ عامه را آسان‌تر نماید. به امید اینکه جنبه‌ی تکاملی را هم ببیماید.

نحوه‌ی گردآوری فولکلور

۱) جغرافیای شهر یا روستا.	ساختمان‌های تاریخی.
آگاهی‌های لازم درباره‌ی جغرافیا و چگونگی سرزمین مورد مطالعه:	محله‌های معروف.
نام (قدیمی و کنونی) سرزمین (شهر یا روستا).	میدان‌ها.
تاریخ ایجاد و ساختمان آن.	خیابان‌های معروف.
موقعیت جغرافیایی.	جمعیت.
نقشه.	افرادی که به آنجا کوچانده شده‌اند و ایل‌هایی که در آن سرزمین زندگی می‌کنند.
آب و هوا.	کان‌ها. (معادن)
رودخانه‌ها.	اداره‌ها و بنگاه‌های دولتی.
کوه‌ها.	تعداد دبستان‌ها، دبیرستان‌ها. (وضع فرهنگی)
قنات‌ها و چشمه‌ها.	
راه‌های شوسه، آرایه‌رو، مال‌رو.	

الف) جشن‌های ملی.

این دسته جشن‌هایی است که مربوط به مردم ایران است و اصل و ریشه‌ی برخی از آنها باستانی و ایرانی است. این گونه جشن‌ها میان ایرانیانی که از دیرباز در این تگه خاک جهان با یکدیگر زندگی می‌کنند و سنخ اندیشه‌ی آنان به هم آمیخته و هم‌رنگ است با اندکی دگرگونی پراکنده است که آن دگرگونی در طرز برگزاری آنها و شاخ و برگ دادن به آنها می‌باشد. این جشن‌ها عبارتند از:

جشن نوروز.

جشن مهرگان.

جشن سده.

چهارشنبه‌سوری. (واپسین چهارشنبه‌ی سالی که رو به انجام است.)

سیزده‌به‌در. (سیزده نوروز)

مراسم زناشویی. (نام بخش‌های گوناگون آن خواهد آمد.)
شب یلدا، شب چله. (شب‌ی که فردای آن نخستین روز ماه دی است، و این شب دیرپاترین شب سال است.)
زادسوران. (جشن تولد)

یادآوری: باید از منابع جغرافیایی و تاریخی و هم‌چنین از افراد آشنا به محل استفاده نمود.

۲) واژه‌های گویش

گردآوری واژه‌های گویش (لهجه) از مهم‌ترین و شایسته‌ترین و بایسته‌ترین امر فولکلور است. گویش‌ور باید واژه‌ها را با همان نحوه‌ی تلفظ گویش‌گران (از لحاظ آواشناسی) ثبت کند. پس از تحقیق دقیق از چند نفر، بایستی واژه‌ها را با اعراب فارسی و فونتیک بنویسد و بعد معادل فارسی آن را بدهد.

یادآوری: برای واژه‌های گویش باید پرسش‌نامه تهیه شود.

۳) جشن‌ها

جشن‌هایی که در گوشه و کنار ایران بر پا می‌شوند سه دسته‌اند:
الف) جشن‌های ملی.
ب) جشن‌های مذهبی.
ج) جشن‌های ویژه‌ی محلی.

جشن کشته‌شدن ابن‌ملجم. (بیست و هفتم ماه روزه‌گیران) عمرکشان. جشن برگزیده‌شدن پیامبر. (روز مبعث) مولودی.

ج- جشن‌های ویژه‌ی محلی.

چنان‌چه در محل، شهر یا آبادی، به جشن‌های ویژه‌ای برخورد شود، بایستی آن را به جشن‌های نام‌برده‌ی بالا افزود و مراسم آن را نیز دقیقاً از آغاز تا انجام بدون کوچک‌ترین افتادگی یادداشت نمود.

نام بخش‌های گوناگون مراسم

زناشویی و زایمان

الف- مراسم زناشویی.

نام‌هائی که در زیر ذکر می‌شود مربوط به مراسم زناشویی در تهران است، ولی در سایر نقاط ایران ممکن است با کم و زیاد شدن و نام‌های محلی تغییر یابد. لذا لازم است فراهم کنندگان فولکلور آن را به طور دقیق همان‌گونه که اجرا می‌شود تهیه کنند.

مراسم زایمان. (نام بخش‌های گوناگون آن خواهد آمد) کلوخ‌اندازان. (شبی است پیش از ماه روزه‌گیران یا ماه رمضان) چهارشنبه‌ی آخر ماه صفر. (در این روز برای دور کردن نحوست جشن می‌گیرند.)

ب) جشن‌های مذهبی

آن دسته از جشن‌هایی است که با دین اسلام به سرزمین ایران آمد. چون ایرانیان به دین اسلام گرویدند، جشن‌ها و سوگواری‌های وابسته به آن را نیز پذیرفتند و در برگزاری آنها سلیقه و ذوق خاص ایرانی خود را به کار بستند.

این جشن‌ها عبارتند از:

گوسفندکشان که به آن شترکشان و گاوکشان هم می‌گویند. (عیدقربان) روزه‌کشان. (عیدفطر)

عیدغدیر.

زادسوران پیامبر. (میلاد پیامبر)

زادسوران علی. (میلاد علی)

زادسوران امام زمان.

زادسوران امام حسین.

اکنون عنوان بخش‌های گوناگون مراسم زناشویی به ترتیب از آغاز در پی یکدیگر خواهد آمد:

هنگام زناشویی.

چگونگی دختربایی.

خواستگاری.

بله‌بران.

شیرینی‌خوران یا شادانگستر.

بنداندازان.

حنابندان.

گرمابه‌رفتن و آرایش‌کردن عروس و داماد. (حمام و اصلاح عروس و داماد)

عقدکنان.

نامزدی و نامزدبازی.

جهیزیه‌ی عروس و مراسم فرستادن آن از خانه‌ی عروس به خانه‌ی داماد.

جشن عروسی.

مراسم آوردن عروس از خانه‌ی پدری به خانه‌ی داماد.

حجله‌ی عروس و داماد و طرز آراستن آن.

مراسم حجله‌بردن عروس و داماد.

مراسم دست به دست دادن عروس و داماد.

مراسم شب زفاف. (مثلاً با ینگه)

مراسم به گرمابه رفتن عروس و داماد پس از شب زفاف.

پاتختی.

مادرزن سلام یا پدرزن سلام.

پاگشاکنان.

ب_ مراسم زایمان

زایمان در ایران مراسم خاصی دارد که بسیار زیباست و زن‌هایی که در خانه می‌زایند سخت به انجام آن پای‌بندند. این مراسم از یکی دو ماه پیش از زاییدن زن آبستن آغاز می‌شود و تا چهل روز پس از زایش دنبال خواهد شد و به ترتیب عبارتند از:

سیسمونی نوزاد و چگونگی فراهم آوردن آن. (وسایل خواب، رخت‌ها و بازیچه‌هایی که بیشتر تهرانیان برای نخستین فرزند دخترشان فراهم می‌کنند و به خانه‌ی داماد می‌فرستند را سیسمونی می‌گویند).

رسم سیسمونی فرستادن از خانه‌ی مادر دختر به خانه‌ی داماد.

چگونگی پیشگویی پسر بودن یا دختر بودن فرزند در شکم مادر.

اربعین، (چهلمین روز درگذشت حسین بن علی)
 قتل امام حسن، (روز بیست و هشتم ماه محرم)
 سوّم امام حسن،
 ضربت خوردن حضرت علی، (روز نوزدهم ماه روزه گیران)
 درگذشت حضرت علی، (روز بیست و یکم ماه روزه گیران)
 درگذشت پیامبر، (روز بیست و هشتم ماه محرم)
 روزهای فاطمیه.

تعزیه خوانی‌های گوناگون مانند تعزیه‌ی دوفلان مسلم، حرّ شهید ریاحی و ... (شماره‌ی شبیه‌سازان هریک از تعزیه‌ها، نام و رنگ جامه‌هایی که شبیه‌سازان می‌پوشند و وسایلی که مناسب با هر تعزیه به کار می‌برند و هم‌چنین جریان کامل هر یک از تعزیه‌ها جداگانه ضبط و یادداشت شود).

روضه‌خوانی، (چگونگی مراسم روضه‌خوانی در خانه‌ها و مساجد و تکایا یادداشت شود).

زایش، (مراسم روزی که آبستن می‌زاید)
 ناف‌بران،
 ختنه‌سوران، (فرزند پسر را ممکن است پیش از شب شش یا چند سال پس از آن ختنه کنند)
 شب شش،
 نام‌گزاران،
 حتمّ زایمان،
 چله‌ی نوزاد و زانو.

۴- سوگواری‌ها

سوگواری‌هایی که باید گردآورندگان فولکلور درباره‌ی آنها و چگونگی برگزاری مراسم آنها مطالعه و بررسی کنند عبارتند از:
 چگونگی به‌خاک سپردن مرده و سوگواری آن، (بخش‌های گوناگون آن بعداً نام برده خواهد شد).
 تاسوعا، (روز نهم محرم)
 عاشورا، (روز دهم محرم، روز کشته شدن حسین بن علی)
 شام غریبان،
 سوّم امام، (سوّمین روز کشته شدن حسین بن علی)

هم‌چنین، گردآوردندگان باید همراه با یادداشت مراسم موضوع‌های بالا، چگونگی راه افتادن دسته‌هایی چون سینه‌زن، زنجیرزن و قمه‌زن و جز آن را که به مناسبت روزهای مختلف عزاداری راه می‌افتند با نام هر یک از دسته‌ها و نام علامت یا علامت‌هایی که با خود دارند مانند علم، نخل، حجله‌ی قاسم و کتل را یادداشت کنند و مراسم هر یک را جزء به جزء باز نمایند.

مراسم به‌خاک سپردن مرده و سوگواری‌های آن

مراسم به‌خاک سپردن مرده و شیوه‌ی سوگواری آن میان مردم و برخی از شهرها و دهات ایران به خصوص میان ایل‌ها و قبایل چادرنشین کرد و بلوچ فرق می‌کند. کسانی که به گردآوری این گونه موضوع‌ها می‌پردازند باید دقت کنند که مراسم آن را از آغاز تا به انجام، همان‌گونه که هست و بدون افتادگی و نادرستی یادداشت کنند. در زیر عنوان بخش‌های مختلف این مراسم نام برده می‌شود:

مراسمی که در هنگام جان‌کندن بیمار و پس از آن انجام می‌شود. مراسم بلندکردن مرده از روی زمین و در تپوت گذاشتن و به مرده شوی‌خانه رساندن آن. شستشو و کفن کردن مرده. گورستان و چگونگی کندن گور. مراسم به‌گور سپردن مرده. ختم مردانه. ختم زنانه. (مراسم ختم مردانه و زنانه در خانه، مسجد و تشریفات کامل آن شرح داده شود). پاگرفتن گور مرده. شب هفت مرده. شب چله‌ی مرده. شب سال مرده. چگونگی خرج‌دادن خانواده‌ی مرده. مدتی که مردان و زنان سوگوار خواهند ماند. چگونگی از سوگ درآوردن مردان و زنان خانواده‌ی مرده. خیرات و مبرات. (چیزهایی که برای شادی روان مرده می‌بخشند).

۵- اعتقادات و خرافات

مردم ایران درباره‌ی برخی از چیزها، جای‌ها و کسان عقایدی خرافاتی دارند. در زیر موضوع‌هایی که در مورد آن اعتقادات و باورهای میان مردم به ویژه مردم عامی و بی‌سواد پراکنده است نام برده می‌شود.

بخت‌گشایی، عروسی، زن آبستن، چله‌بری، زائو. نوزاد.

زن بچه‌شیده.

مرگ و میر.

خواب و خواب‌گزاری.

آمد و نیامد.

چشم‌زخم و دور کردن آن.

درمان.

سعد و نحس.

سفر و مسافر.

برآمدن آرزوها.

نذر و نیاز.

امامزاده‌ها.

دخیل‌بستن.

پیش‌گویی.

پیش‌گیری.

نفرین‌ها.

دعاها.

سفیدبختی.

سیاه‌بختی.

آل.

استخاره.

ساعت خوب و بد.

فال‌گیری.

سفره انداختن.

درگیر شدن با غول در خواب.

بدقدم بودن و خوش‌قدم بودن.

چیزهای خوش‌شگون و بدشگون.

تخم‌مرغ شکستن.

اسفند دود کردن.

ماه دیدن.

سیزده نوروز.

سیزده ماه صفر.

بیماری‌ها.

دیدار بیماران.

درختان.

حیوان‌ها.

پرندگان.

جانوران.

ستاره‌گان.

بختک.

جن‌زدگی.

جن‌گیری.

۶- پیشه‌ها

برای بررسی و مطالعه در این زمینه باید پیشه‌هایی را برگزید که ریخت قدیمی و رنگ ایرانی دارند. در تهیته و بررسی پیشه‌ها نکات زیر باید در نظر گرفته شود:

شرح چگونگیِ ساختمانی که پیشه‌گر درون آن کار می‌کند و نام و شرح بخش‌های گوناگون آن.

نام ابزارهایی که در هر پیشه مورد استفاده قرار می‌گیرد و شرح شکل و اندازه و نام قسمت‌های گوناگون آن. (اگر ابزار از چند قسمت به هم پیوسته ساخته شده باشد و هر قسمت نام مخصوص به خود داشته باشد).

شماره کارگران هر یک از پیشه‌ها و ذکر نام ویژه‌ای که مناسب با کاری که انجام می‌دهند، دارند. (مانند: خلیفه و وردست، خمیرگیر و کمک‌خمیرگیر نان‌پزان، آتش‌انداز و دست به سیخ نان درآوردن در سنگک‌پزی).

طرز و شیوه‌ی کار در آن پیشه و یادداشت اصطلاحات مخصوصی که میان کارگران آن پیشه رواج دارد.

اینک در زیر نام چند پیشه یادآوری می‌شود:

نان‌پزی (مانند: سنگکی، تافتونی، لواشی، بربری، شیرمال، روغنی، دوالکه و جز آن. نان‌پزی در درون خانه نیز باید با نان‌های گوناگون که می‌پزند یادداشت شود).

درودگری. (نجاری)

گرماه‌داری.

گوشت‌فروشی. (قصّابی)

بوریا‌بافی. (حصیربافی)

کوزه‌گری. (سفال‌گری)

گیوه‌سازی.

کفش‌دوزی.

دوزندگی. (خیاطی)

قهوه‌چی‌گری.

کباب‌پزی. (کبابی)

کله‌پزی. (طبّاحی)

سوهان‌پزی.

حلواپزی. (حلوائی)

قالی‌بافی.

گلیم‌بافی - جاجیم‌بافی.

کرباس‌بافی.

خیمه‌بافی.

جوراب‌بافی.

خرط‌گری. (خراطی)

۷- کشاورزی

کشتزارها و نوع آنها.
ابزارهایی که در کشاورزی به کار می‌برند.
آبیاری و نحوه‌ی تقسیم آب.
گندم‌کاری.
برنج‌کاری. (شالی‌کاری)
چای‌کاری.
توتون‌کاری.
سیب‌زمینی‌کاری.
خشخاش‌کاری.
پنبه‌کاری.
کتان‌کاری.
سبزی‌کاری.
علوفه‌دامی.
سویا‌کاری.
یادآوری: در صورت امکان از قسمت‌های لازم عکس‌برداری شده یا شکل ابزارها کشیده شود.

۸- ادبیات عامّه (شفاهی)

ترانه‌ها (مربوط به کار، بافندگی، زراعت و...)
دوبیتی‌ها.
لالایی‌ها.

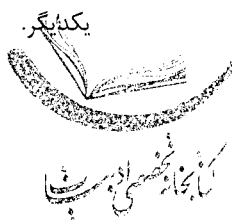
مسگری.

خواربار فروشی. (امروز: عطّاری، بقالی، سقط فروشی، رزازی (برنج فروشی). خواربار فروشی به این پیشه‌ها اطلاق می‌شود).
سلمانی. (آرایشگری)
کلاه‌دوزی.
روغن‌کشی. (عصّاری)
شیرینی‌سازی. [مانند: شکرپنیر، آب‌نبات‌قیچی، نان شیرینی، کولومبه (یا کولومپه در کرمان) و...]
نمدمالی.
پشم‌ریسی.
لحاف‌دوزی.
پنبه‌ریسی.
آشپزی‌های ویژه‌ی محلی.
زرگری.
آب‌کاری فلزات.
کارهای دستی و هنری.
قلم‌کاری.
چاقوسازی و فلزکاری.

یادآوری: در صورت امکان از

کلیه‌ی مشاغل و امور بالا عکس‌برداری شود.

- | | |
|---|-------------------------------------|
| داستان‌ها. (داستان‌های خطّی و چاپی مانند بهرام و گل‌اندام، بختیارنامه، ملک جمشید و جز آن باید جمع‌آوری شود). | ۱۰- موضوع‌های گوناگون دیگر |
| افسانه. | بازی‌ها. |
| قصّه. | خوشمزگی‌ها. |
| متل. | قمارها. |
| چیستان. (معما) | رقص‌ها. |
| ضرب‌المثل‌ها. | آهنگ‌ها. (به وسیله‌ی نوار و...) |
| نمایش‌ها. (نمایش‌های روح‌وضی، نمایش‌هایی که میان خانواده‌ها به ویژه زنان روایی دارد، خیمه‌شب‌بازی و جز آن دقیقاً بررسی شوند). | نام دختران و پسران. |
| تشبیهات. | نام سگ‌ها. |
| تعبیرات. | پرندگان و مرغان خانگی. |
| اصطلاحات. | عادات و اخلاق مردم. |
| تهیه‌ی واژه‌ها. | میوه‌ها. |
| | درختان. |
| | باغ‌ها. |
| | تعارفات. |
| | اسباب خانه و زندگی. |
| | اوزان و مقادیر. |
| | ورزش‌ها. |
| | زورخانه. |
| | جامه زنان، مردان و کودکان. |
| | تفریحات و سرگرمی‌ها و گردشگاه‌ها. |
| | خانواده و روابط اعضای آن با یکدیگر. |
| ۹- دانش‌های عامیانه | |
| جانورشناسی. | |
| داروشناسی و داروها. | |
| ستاره‌شناسی. | |
| کان‌شناسی. | |
| سنگ‌شناسی. | |
| گاه‌شماری. | |
| هواشناسی. | |



هنرهای بومی زنان و مردان. (مانند:
 بافندگی، معماری، ابزارسازی مثل چاقو
 یا وسایل زراعی و...) .
 معاشرت و آداب آن.
 گورستان‌ها.
 بیمارستان‌ها.
 بیماری‌ها.
 آب‌انبارها.
 مکتب‌خانه‌ها.
 تکایا و حسینیه‌ها.
 ناسزاها.
 متلک‌ها.
 سقاخانه‌ها.
 ترشی‌ها.
 ادویه‌ها.
 مرباها.
 شکارها. (نوع مورد شکار)
 ماهی‌ها.
 انواع جانوران و جانداران محیط.

خانه‌ها و طرز ساختمان و مصالح آن
 و بخش‌های گوناگون خانه و آرایش
 اتاق‌ها.
 خوراک‌ها.
 شیرینی‌ها و آجیل‌های خانگی.
 دین و مذهب.
 رامش‌گری (موسیقی) و افزارها و
 واژه‌های وابسته به آن.
 زیارتگاه‌ها و پرستش‌گاه‌ها.
 زیورها.
 سازمان و مقررات جامعه یا ایل یا
 طایفه.
 شکار و ابزار آن.
 تفتن‌ها. (مانند: چپق، سیگار، قلیان،
 شراب و ...) .
 اعتیادها و آلودگی‌های منفی
 اجتماعی و سایر ابتلائات.
 خال‌کوبی.

کتاب‌نامه

- 📖 جشن‌های باستانی ایران. گردآورده‌ی علی خورشید دیلمانی. نشر اقبال، چاپ دوم، ۱۳۴۲.
- 📖 امیر پازواری از دیدگاه پژوهش گران و منتقدان. به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و تیسایه اسدی، انتشارات خانه‌ی سبز، تهران، ۱۳۷۶.
- 📖 گاهشماری و جشن‌های ایران باستان. تحقیق و نوشته هاشم رضی. سازمان انتشارات فروهر، بهمن ۱۳۵۸.
- 📖 فرهنگ اصطلاحات نجومی. تألیف ابوالفضل مصفی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۵۷.
- 📖 دیوان تشریحی امیر پازواری. چاپ نشده، تحقیق و تصحیح نگارنده.
- 📖 در قلمرو مازندران (جلد دوم). به کوشش حسین صمدی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۲.
- 📖 آئین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز. محمود روح‌الامینی، نشر آگاه، ۱۳۷۶.
- 📖 التفهیم لاوائل صناعة التنجیم. ابوریحان بیرونی، به خامه استاد جلال‌الدین همایی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (طبع دوم).
- 📖 گاهشماری باستانی مردمان مازندران و گیلان. نصرالله هومند، ناشر مؤلف، ۱۳۷۵.
- 📖 واژه‌نامه طبری. استاد صادق کیا، انتشارات دانشگاه تهران (۳۹)، ۱۳۴۷.
- 📖 فرهنگ نام‌های اوستا. کتاب اول، تألیف هاشم رضی، سازمان انتشارات فروهر، اردیبهشت ۱۳۴۶.
- 📖 احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. تألیف ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی (قرن چهارم هجری)، ترجمه‌ی دکتر علی‌نقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی.
- 📖 تذکره الشعراء. امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رضانی، کلاله خاور، ۱۳۳۸ شمسی.
- 📖 کلیات دیوان شهریار. مجموعه‌ی پنج جلدی، چاپ ششم.
- 📖 کلیات اشعار ترکی شهریار به انضمام «حیدر بابایه سلام». انتشارات نگاه + انتشارات زرین، (چاپ اول) ۱۳۶۷.
- 📖 قصران (کوهسران) (بخش دوم). دکتر حسین کریمان، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (۱۳۷)، ۲۵۳۶ [۱۳۵۶].
- 📖 آثار الباقیه. ابوریحان بیرونی، به قلم (ترجمه) اکبر داناسرشت، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲.
- 📖 یادگار فرهنگ آمل. مصمصام‌الدین علامه، چاپ تابان، تهران، تابستان ۱۳۳۸.
- 📖 لغت‌نامه دهخدا (دوره‌ی ۵۰ جلدی).
- 📖 متون پهلوی و اوستائی گوناگون.
- 📖 گویش گریکان. یحیی ذکا، تهران، چاپ سینا، ۱۳۳۲.
- 📖 گویش وفس و آشتیان و تفرش. م. مقدم.
- 📖 سرزمین جاوید. ماریزان موله، هرترفلد، گریشمن، ترجمه و اقتباس از ذبیح‌الله منصوری، جلد اول (چاپ سوم)، تهران، انتشارات زرین، بهار ۱۳۷۲.
- 📖 لطائف‌المعارف. ثمالی، ترجمه و نگارش از استاد علی‌اکبر شهابی خراسانی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- 📖 معتقدات و آداب ایرانی. هانری ماسه، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، (جلد اول)، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
- 📖 از نوروز تا نوروز. پژوهش و نگارش کوروش نیکنام، مؤسسه انتشاراتی - فرهنگی فروهر، چاپ اول، بهار ۱۳۷۹.
- 📖 هرمزنامه. نگارش ابراهیم پورداود. نشریه انجمن ایران‌شناسی، تهران، دی‌ماه ۱۳۳۱ خورشیدی.
- 📖 دانشنامه‌ی مزدیسنا (واژه‌نامه‌ی توضیحی آیین زرتشت). دکتر جهانگیر اوشیدری، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۱.
- 📖 شناخت اساطیر ایران. جان هینلز. ترجمه ژاله آموزگار - احمد تقضلی، کتابسرای بابل، نشر چشمه، ۱۳۷۱.
- 📖 زندگی امام حسین (ع). زین‌العابدین رهنما.

